
شهید سید مرتضی آوینی
ناصر کاوه



این کتاب تقدیم می‌شود
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام
تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد وآن ثبت خاطرات برای دیگران است... «امام خامنه ای»

کتاب شهید سید مرتض آوینی

مدیر پروژه و نویسنده: ناصرکاوه

هوش مصنوعی ، گرافیک وطراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ وحروف نگار و مشاور طرح : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

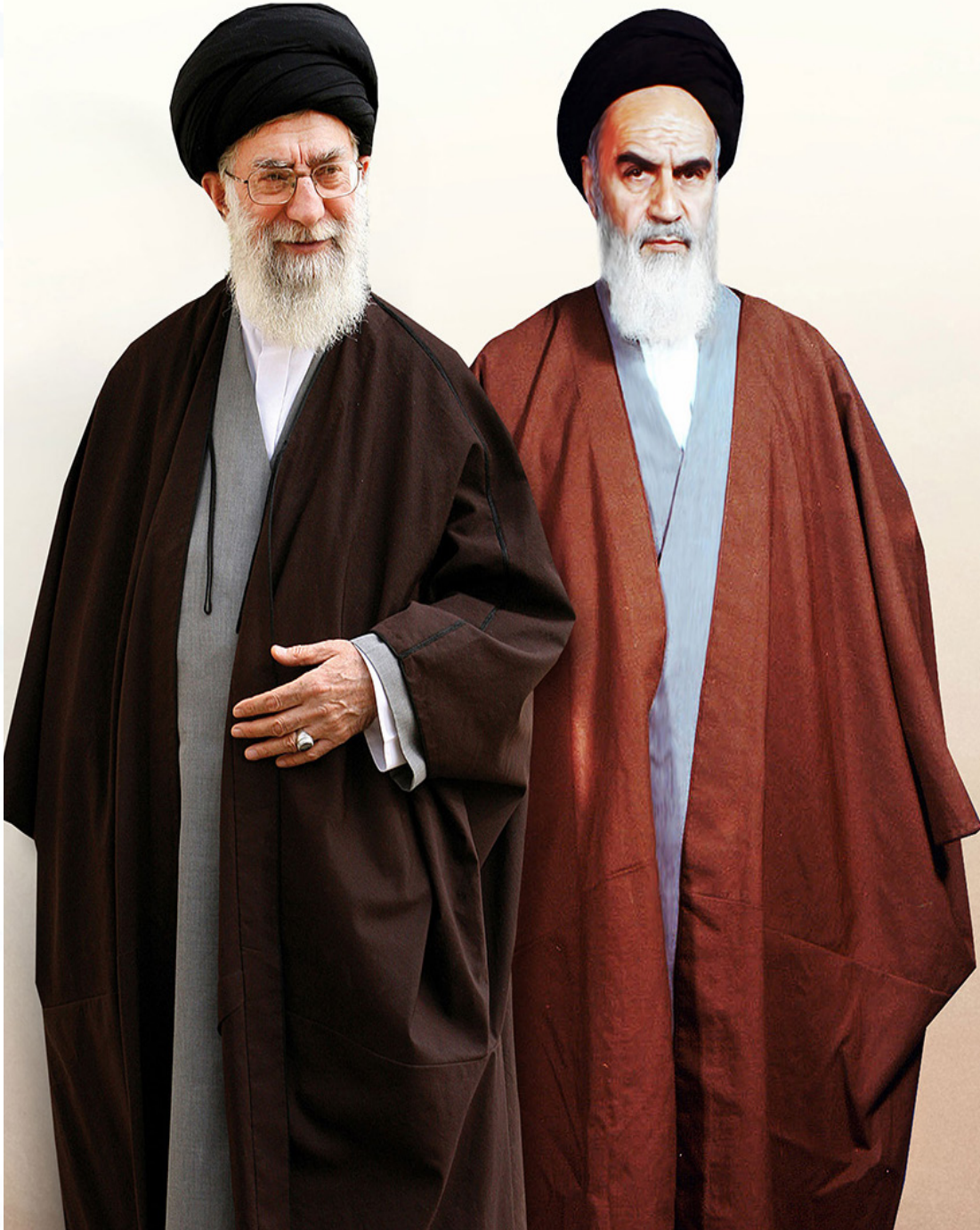
قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

خامنه‌ای خمینی دیگر است

ولایتش ولایت حیدر است



کجائید ای شهیدان خدایی

بلا جویان دشت کربلایی



ما باید در داخل خانه هایمان ، در داخل محیط کارمان ، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. ما نباید راه نور را ببندیم ، ما نباید پرده ها را بکشیم. باید باز کنیم ،این نور بتابد به داخل خانه های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمانی

شهید حاج قاسم سلیمانی


شهید
سرشناسان اهل قلم لطفی زاوی
شهدا شاهد
بر باطن زیست عالمند و هم آنانند
که به دیگران حیات می‌بخشند

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود...«امام خامنه ای»

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نمایش نداشتند ؛ حیا داشتند ، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهدادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت(ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملا نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکزدارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راه گشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت(ع) هستند. من اگر امام حسین(ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر(ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کَند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کَند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی‌اش شد، می‌گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی‌تر و دریافتی‌تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این‌ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل‌تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته‌اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی‌ها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که این‌ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت(ع) و سیره‌ی معصومین(ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست...

زندگی های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه ها برای دست یابی به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند.یکی از الگو های خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می‌تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است.

لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم ،مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می‌خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می‌خواهند این افکار را ترویج دهند که هر کسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می‌کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می‌کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می‌کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می‌کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی‌گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می‌کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می‌گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسرتان برخورد کنید تا آرامش درزندگی شما حاکم شود. هر کسی می‌تواند مسیر خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمز یا فاطمه زهرا (س) نوشتن « کتاب شهید سید مرتض آوینی» ، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت وخشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصرکاوه





شهید سید مرتضی آوینی

پندار ما این است، که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت آن است
که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده اند.

سید شهیدان اهل قلم شهید سید مرتضی آوینی

زندگینامه شهید سید مرتض آوینی

شهید سید مرتضی آوینی در شهریور سال ۱۳۲۶ در شهر ری متولد شد تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در شهرهای زنجان، کرمان و تهران به پایان رساند و سپس به عنوان دانش‌جوی معماری وارد دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد او از کودکی با هنر انس داشت.

سال ۱۳۲۶ بود که پا بر خاکدان هستی نهاد و در کوچه پس کوچه‌های خاکی حرم حضرت عبدالعظیم بزرگ شد، اما هنوز مدت کوتاهی نگذشته بود که به دلیل شغل پدر به شهرهای زنجان، کرمان و تهران رفت. سفر او را پخته‌تر کرد. خیلی زود لطافت روحش نمایان شد و او با سرودن شعر، نوشتن داستان و مقاله این جوش و خروش را به صفحه کاغذ سپرد.

بعضی اوقات نیز نقاشی می‌کشید، تا رازهای درونش را برملا کند. دوره‌ی دبیرستان را که به پایان رساند در رشته معماری دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران پذیرفته شد و آن‌جا پلی شد تا سیدمرتضی بتواند آن‌چه را که دوست دارد بیاموزد. تا پایان دوره کارشناسی ارشد درس خواند اما بعدها گفت: "حقیر دارای فوق‌لیسانس معماری از دانشکده هنرهای زیبا هستم اما کاری را که اکنون انجام می‌دهم نباید به تحصیلاتم مربوط دانست.

حقیر هر چه آموخته‌ام از خارج دانشگاه است، بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه تعهد اسلامی به دست می‌آید ولاغیر..." قبل از پیروزی انقلاب با سینما آشنا بود اما فقط در حوزه ادبیات فعالیت داشت، اما حضور امام (ره) و تحولات عظیم انقلاب او را نیز متحول ساخت تا آن‌جا که تمام نوشته‌هایش را در چند گونی ریخت و سوزاند. این‌جا بود که تصمیم گرفت دیگر چیزی از حدیث نفس ننویسد و خود را در عشق به الله فانی سازد. سال ۱۳۵۷ تجربه‌ای تازه را از زندگی آغاز کرد و با مریم امینی همراه و همسفر شد.

سال بعد (۱۳۵۸) در جهادسازندگی به فعالیت پرداخت، به روستاها رفت تا به قول خودش برای خدا بیل بزند. اما یک‌باره تصمیم گرفت تا زندگی هموطنانش را به تصویر بکشد و این گونه مظلومیت این ملت را به جهانیان نشان دهد. او از غائله گنبد، سیل خوزستان، ظلم خوانین (مستند خان گزیده‌ها) و غائله خسرو و ناصر قشقائی فیلم‌برداری کرد. پس از آن نیز در جبهه‌های نبرد حاضر شد از خرمشهر که هنوز سقوط نکرده بود شروع کرد و بعد مجموعه حقیقت را در آبادان ساخت.

سیدمرتضی همزمان با ساخت مستندهای جنگی از فعالیت‌های مطبوعاتی نیز غافل نشد. اواخر سال ۱۳۶۲ مقالاتی برای ماهنامه "اعتصام" ارگان انجمن اسلامی نوشت و اندیشه‌هایش را در حوزه سیاسی، اعتقادی به روی صفحه کاغذ آورد و تا سال ۱۳۶۵ آنچه را که در دل و ذهن داشت در نشریات مختلف به رشته تحریر درآورد. بعد از پیروزی رزمندگان در عملیات والفجر ۸ و فتح فاو مجموعه زیبای روایت فتح کار خود را آغاز کرد و تا پایان جنگ به صورت منظم از تلویزیون پخش شد. مرتضی آوینی که بیش از ۷۰ برنامه از دلاوری رزمندگان با این نام ساخت در مصاحبه‌ای عنوان کرد: «انگیزه درونی هنرمندانی که در واحد تلویزیونی جهادسازندگی جمع آمده بودند و آن‌ها را به جبهه‌های دفاع مقدس می‌کشاند نه وظایف و تعهد اداری- کارمندی نمی‌توانست در این عرصه منشاء فعل و اثر باشد.

گروه‌های فیلم‌برداری ما با همان انگیزه‌هایی که رزم‌آوران را به جبهه کشانده بود، کار می‌کردند... می‌دانید زنده‌ترین روزهای زندگی یک مرد آن روزهایی است که در مبارزه می‌گذراند و زندگی در تقابل با مرگ است که خودش را نشان می‌دهد. او در ماه محرم سال ۱۳۶۶ نگارش کتاب فتح خون را آغاز کرد، سال ۱۳۶۷ یک ترم در مجتمع دانشگاهی هنر تدریس کرد ولی چون مفاد مورد نظرش برای تدریس با طرح درس‌های دانشگاهی هم‌خوانی نداشت از ادامه تدریس صرف نظر کرد.





اما مجموعه مباحثی که برای تدریس فراهم شده بود با سبط و شرح و تفسیر بیش‌تر در مقاله بلندی به نام "تأملاتی در ماهیت سینما" که در فصل‌نامه فارابی به چاپ رسید و بعد ادامه بحث را در سال ۱۳۶۸ در ماهنامه سوره منتشر کرد. سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ دوران اوج فعالیت مطبوعاتی آوینی است.

آثار او در طی این دوره نیز موضوعات بسیار متنوعی را شامل می‌شود. اواخر سال ۱۳۷۰ مؤسسه فرهنگی "روایت فتح" به فرمان مقام معظم رهبری تأسیس شد تا به کار فیلم‌سازی مستند و سینمایی درباره دفاع مقدس بپردازد و تهیه مجموعه روایت فتح را که بعد از پذیرش قطع‌نامه رها شده بود، ادامه دهد. او نیز طی مدتی کمتر از یک سال کار تهیه ۶ برنامه از مجموعه ۱۰ قسمتی شهری در آسمان را به پایان رساند. پس از آن نیز در مناطق عملیاتی حضور یافت تا بار دیگر حماسه مردان دلیر عصر خمینی کبیر (ره) را یادآوری نماید.

مسعود بهنود شیوه زندگی آوینی در دوره ای که در تهران تحصیل می کرد را به شرح زیر توصیف کرد: «برای مدتی او هیپستر شد. موهای خود را بلند کرد و شروع به پوشیدن شلوار جین، دستبند کرد.» بهنود در ادامه استدلال کرد که شیوه زندگی آوینی پس از سال ۱۳۵۷ تغییر کرد ، زمانی که آوینی به ادبیات و مسائل معنوی علاقه مند شد. دوستان و همکلاسی های آوینی بعداً گفتند که سبک زندگی و باورهای شخصی او پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ تغییر کرده است.

شهرزاد بهشتی، یکی از دوستان آوینی در دوران حضورش در دانشگاه، بعداً گفت که «آوینی قبل و بعد از انقلاب شخص بسیار متفاوتی شد». پس از انقلاب، آوینی نوشتن را رها کرد و تمام نوشته های خود را به قصد اعلام نابودی «خود» سوزاند. پس از انقلاب، آوینی با ایدئولوژی آیت الله خمینی آشنا شد. او به عنوان پیرو خمینی توصیف شد، اما شاگرد نزدیک او نبود.







شهید سید مرتضی آوینی

حلقوم‌ها را می توان برید اما **فریادها** را هرگز، فریادی که

از حلقوم بریده بر می‌آید جاودانه می‌ماند



سبک فیلم های شهید آوینی

کامران رستگار، منتقد، کار آوینی را «ادغام» تکنیک های مستند و اهداف ایدئولوژیک «توصیف کرد. فیلم های او به ندرت از هویت ملی دشمنان در یک نبرد یاد می کنند و در عوض اقدامات سربازان جوان ایرانی را در مقایسه با اقدامات «شهدای» تاریخی شیعه مورد بررسی قرار می دهند. به گفته دیویکتور، آوینی یک رویکرد سینمایی اصلی ایجاد کرد که نه کاملاً واقع گرایانه بود و نه جلالی. در عوض، آوینی سعی کرد هم جنبه های قابل مشاهده (عملیات نظامی) و هم جنبه های باطنی (درونی یا اخلاقی) نبرد را به تصویر بکشد. او اینها را با فلسفه عرفان شیعه پوشاند و بیننده را دعوت کرد تا در رویداد یک مکان شخصی بسازد. آوینی در مورد ماهیت نویسندگی در فیلم های خود می گوید: «البته هر چیزی که نویسنده بنویسد از درون منشا می گیرد؛ همه هنرها به این شکل است. به همین ترتیب، یک فیلم نتیجه الهام فیلمساز است. با این حال ، اگر شخص خود را کاملاً در خدا غرق کند ، خداوند در آثار خود الهام می بخشد و در آنها ظاهر می شود. این هدف من است، نه ادعای من.»

«فیلمبرداری از چیزی متفاوت» سیاست ویراستاری آوینی در مجموعه مستندهایش بود. او با خدمه ای از جوانان داوطلب آماتور کار می کرد. از آنجا که او آثار خود را بر اساس گسست از گذشته امپراتوری بنا کرده بود ، نمی توانست با تیمی که زیر نظر محمدرضا شاه تشکیل شده بود کار کند یا از روش های قدیمی تلویزیون ایران استفاده کند که از سبک های آمریکایی استفاده می کردند.

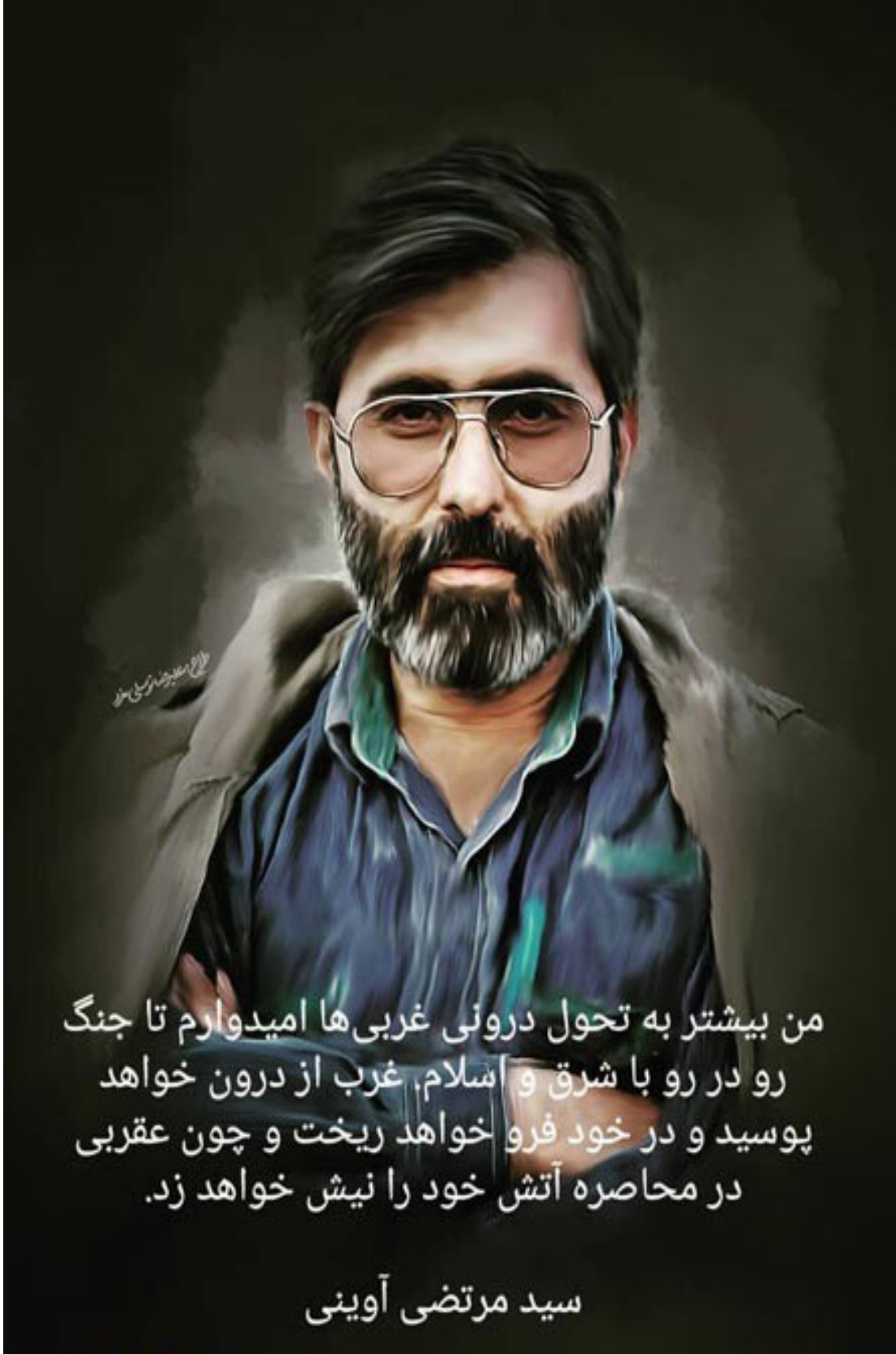
آوینی اظهار داشته است که گروه های فیلمبرداری او سعی کرده اند از «جعل شلخته» اکثر گزارش های تلویزیون خبر جلوگیری کنند. او از تیم های خود خواسته بود که برای مدت طولانی در مجموعه بمانند و برای کشف و برخورد با «دیگری» وقت بگذارند. او سعی کرد با به حداقل رساندن استفاده از جلوه های سینمایی، واقع گرایی را حفظ کند و از به تصویر کشیدن عاداتی که رزمندگان هنگام فیلمبرداری فرا گرفته بودند، جلوگیری کرد. آوینی به ندرت از پیروزی های بزرگ فیلم می گرفت و به سختی های مسائل استراتژی یا نظامی علاقه مند بود. مستندهای او تقریباً منحصر به نحوه نگرش داوطلبان (بسیجی) و درگیری و مشارکت آنها بود.

روایت فتح یک مستند «مادام العمر» از جنگ ایران و عراق بود که بر زندگی روزمره سربازان ایرانی تمرکز داشت. این مجموعه شامل پنج سری بود و به جنبه های معنوی جنگ می پرداخت. این فیلم «یک تجربه معنوی مادام العمر» را از طریق روایت ایدئولوژیکی خود به تصویر کشید.

آثار نظری
دستخط امضا شده آوینی که روی آن نوشته شده بود: «ما این توهم را داریم که ما ماندیم اما شهدا رفتند. اما حقیقت این است که زمان ما را با خودش برد، اما شهدا ماندند.»
او یک سری مقاله در مجله سوره در نقد تمدن غرب نوشت، موضوعی که بعداً مورد توجه فیلم او سراب (سراب) قرار گرفت.

به گفته دیویکتور، آوینی یک روشنفکر و نظریه پرداز بود که بر روی آشتی رژیم اسلامی ایران با مدرنیته سیاسی و زیبایی شناختی کار کرد. آثار آوینی شباهت هایی با اندیشمندان قرن ۱۹ در جهان اسلام داشت که احساس می کردند به کارگیری تکنیک های سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی غربی در خدمت هنر معنوی ضروری است. با این حال ، آوینی گفت که هنرمندان باید بتوانند آنچه را که وی به عنوان طبیعت ناپسند تکنیک های مدرن توصیف می کند ، به کار گیرند تا از آنها در هنر انقلابی معنوی استفاده کنند. وی در کنفرانسی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت هنر غرب محفظه ای است که می تواند هرگونه محتوایی را بپذیرد و می توان اندیشه دینی را بدون تغییر یا خیانت به آن وارد کرد.

آوینی در ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ بر اثر انفجار مین در فکه، در شمال غربی استان خوزستان، بر اثر ترکش مین به شهادت رسید. پیکر شهید سید مرتضی آوینی ۲۲ فروردین با حضور مقام معظم رهبری و هنرمندان و نویسندگان تشییع و در گلزار شهدای بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد.





خالق دوربین سرخ جنگ و نظر بزرگان درباره شهید آوینی

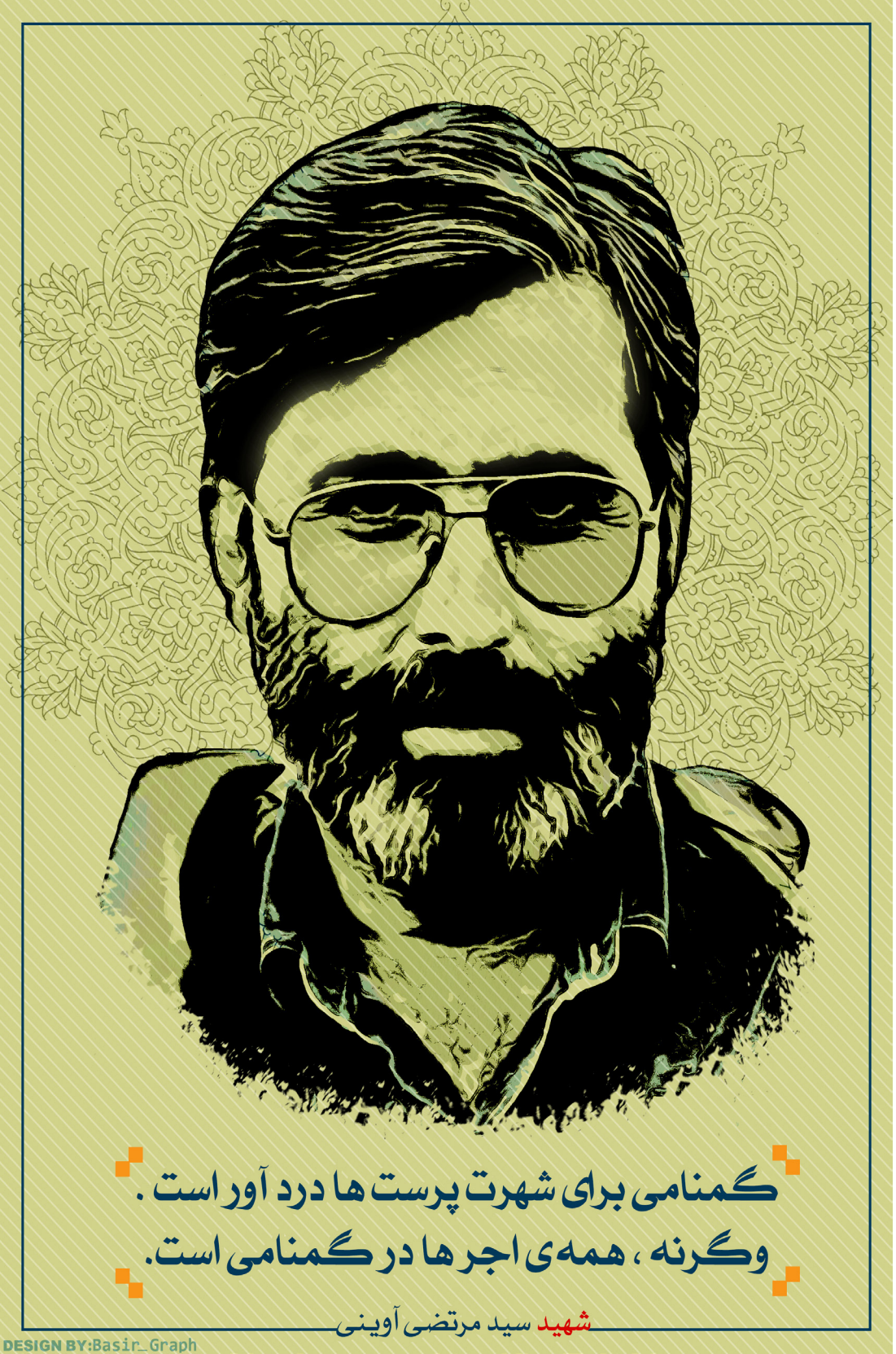
صفای وجودی نورانی
سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده شهید آوینی: «من با فرزند شما نشست و برخاست زیادی نداشتم. شاید سه جلسه که در آن سه جلسه هم ایشان هیچ صحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم صحبت شدم منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال ها پیش می شنیدم و به آن ها علاقه داشتم. هرچند نمی دانستم که ایشان آن ها را اجرا می کند...من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می کردم و همین جور هم بود. همین ها هم موجب می شود که انسان بتواند به این درجه رفیع شهادت برسد»

غریق هنر روح پرور
آیت الله جوادی آملی: «جامه رسای هنر و پوشش پرنیانی هنر پروری جز براندام کامل جامع سالکانی چون شهیدان شاهد برازنده نیست و قبای اطلس هنر جز برای قامت راست قامتان تاریخ و شیفتگان خدمت نه تشنه قدرت زیبنده نخواهد بود»

گرداب بلای آینده
رضا داوری اردکانی: «از جمله مقالات درخشانی که به زبان فارسی در باب نیست انگاری نوشته شده است ذیلی است که نویسنده شهید عزیز سید مرتضی آوینی بر رساله «عبور از خط» ارنست یونگر نوشته است.»

جایگاه انسان در دنیای جدید از منظر شهید آوینی
محمد رکن آبادی:« شهید آوینی نوشته است (جهان نیهیلیستی جهانی موهوم و تهی از راز و پیچیدگی است و این لازمه نیست انگاری است. این میل همگانی که می خواهد همه جهان را چون یک سیستم مکانیکی بنگرد نیز ناشی از همین جاست.)»

نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی در تفکر شهید آوینی
علی رضا حجت کمری: «شهید آوینی به ما می گوید که بشر غربی،



اکنون در آخرین منازل سیری که در پیش گرفته است، به حقیقت این تعریف از انسان که حیوانی ناطق است واقف شده است و مفری می جوید تا خود را محفوظ دارد و آن را نمی یابد.»

مرتضی آیینه زندگی ام بود

مریم امینی، همسر شهید مرتضی آوینی: «تحولات کوچک و بزرگ سیاسی، اجتماعی، حتی هنری و ادبی قبل از انقلاب، جست و جوی او را بی جواب می گذاشت. خیلی هم سرش به سنگ خورد. خیلی چیزها را تجربه کرد. همین تجربه ها بود که وقتی با حضرت امام آشنا شد، ایشان را شناخت و به سرچشمه رسید. چیزی که سال ها به دنباش بود، در وجود مبارک حضرت امام پیدا کرده بود.»

مرتضی خودش را تبلیغ می کند

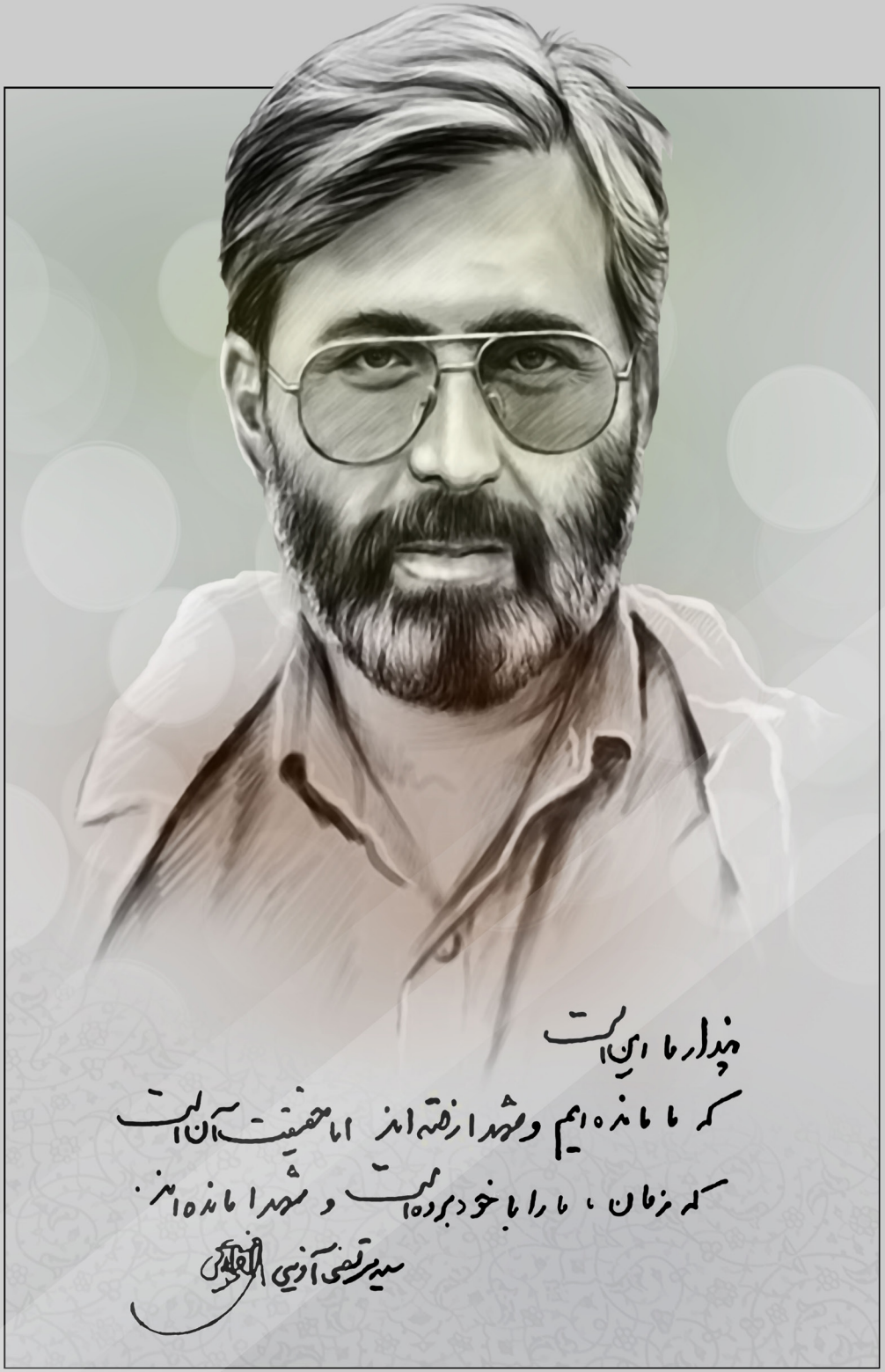
نادر طالب زاده: «اولین خصوصیت او این بود که خیلی واقعی بود، چیزهای زیادی داشت که به آدم بدهد خداوند به او حکمت جاری داده بود. امکان نداشت مسئله ای داشته باشی، او در دسترس باشد و حرفی نزد که برای یک عمر کافی باشد.»

شهید آوینی بخشی از سرمایه معنوی ماست

جهانگیر خسروشاهی، از یاران شهید آوینی: «در مظلومیت سید مرتضی همین بس که در زمان حیاتش ما از او جز یک جوانمرد رزمنده بسیجی روایت فتح بساز، چیز بیشتری نفهمیدیم. این حرف ممکن است برای برخی افراد گران باشد. او در حقیقت در حجاب زمانه خودش پنهان ماند.»

خواسته شهید سید مرتضی آوینی از سینما

حسین معززی نیا: «آوینی در هر دوره از زندگی متناسب با دغدغه های آن دوران و سخت گیری هایی که در وهله اول درباره خودش و سپس درباره اطرافیانش روا می داشت رویکردی و جلوه ای خاص داشت.»



آوینی درست معرفی نشده است
قاسم بخشی، فیلمبردار مجموعه روایت فتح: «هدف سید مرتضی خیلی غایی تر از این بود که دنبال این باشد که برای خودش سبکی درست کند، چون دنبال هدف های دیگری بود. این برایش فرعی شده بود و این فرعیات باعث شده بود که سید مرتضی بعد از جنگ هم به این نتیجه رسید که دوب اره این مسئله را احیا کند و شهری در آسمان بسازد.»

مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام و الزامات رای اکثریت از منظر شهید آوینی

کاظم محمدی: «آوینی بر این نکته تاکید دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران در طول قرن ها که از بعثت خاتم الانبیا (ص) می گذرد، تنها تجربه ای است که می تواند ابعاد پنهان و ابهام آمیز حاکمیت سیاسی اسلام را روشن کند و عملا اثبات کند که اسلام، بر خلاف تبلیغات مسموم دشمن، نظام حکومتی مدون و مشخصی دارد که در عین تبعیت از حق، بر همه اعصار و زمان ها و جوامع بشری شمولیت و احاطه دارد.»

آوینی جست و جوگر نقاط مقاومت و عاشورایی جنگ
مرتضی شعبانی، تصویربردار روایت فتح: «سید مرتضی دنبال آدم هایی که کاملا می شناخت می گشت و آن ها را قبلا انتخاب کرده بود و می دانست چه کار می خواهد بکند و بحث ایشان هم این بود که خرمشهر نقطه مقاومت و عاشورایی جنگ است.»

آوینی نگران انحرافات بعد از جنگ بود
محمدرضا عباسی، عضو مجموعه روایت فتح: «تاریخ می گوید با انقلاب اسلامی ایشان هم دچار یک انقلاب درونی شد، به نوعی می توان گفت که آوینی از انقلاب تاثیر گرفت و تا آنجا که توانست بر آن تاثیر گذاشت.»

زینت انقلاب بود
مصطفی دالایی، دوست شهید آوینی: «روایت فتح اسم برنامه ای بود که در گروه جهاد تهیه می شد. بعد از مدتی این برنامه آنقدر مهم شد که همه می گفتند روایت فتح. بعد از جنگ جهاد چندان مایل نبود که قسمت کارهای جنگی ادامه پیدا کند و آقای آوینی و تعدادی دیگر صلاح دیدند که بروند. بسیج هم از آن ها حمایت کرد.»

حرف هایش در ذهن ما ماندگار شد
رضا ندافی، همکار شهید آوینی: «آوینی همیشه یادآوری می کرد که ما بایستی کار خودمان را بکنیم، اما کاری کنید که حداقل بتوانیم در این وادی و با وجود مجلات برای مخاطب جذاب باشد. تاکید داشت که ما هم حرف خودمان را می زنیم. حرف های ما حرف های بزرگی است، بهتر است که ما به بهترین نحو آنها را بیان کنیم.»

تاملی در سینمای عرفانی شهید آوینی
فرهاد آهنگری: «اعتقاد ایشان این بود که سینما در شرایط خاصی می تواند به سراغ عرفان هم برود: اول این که فیلم ساز خودش حقیقتا عارف باشد و بعد این که عرفان در فیلم بیش از حد یک مشت دیالوگ و تصاویر ریاکارانه فراتر رفته و تماشاگر را در طول فیلم به یک سلوک روحی ببرد.»

نگاهی به خاطرات زنده یاد ابراهیم اصغرزاده از شهید آوینی
«می دیدم که حاتمی کیا در هر جایی که از آوینی حرف می زند حرف های او را سمبل اندیشه های ناب می داند...»

نگاهی به فعالیت های فیلم سازی شهید سید مرتضی آوینی
مسعود استادی: «شهید آوینی در این فیلم های مستند، از آنجا که همواره دغدغه بیان باطن و حقیقت رویدادهای شکل گرفته



شهید سید مرتضی آوینی:

هنرمند رویی به عالم غیب دارد و رویی به عالم شهادت. با آن روی، خورشیدی منیر است و با این روی، قمری مُستنیر در شب ظلمانی کرهٔ ارض؛ اما کدام هنرمند؟ هل یستوی الأعمی و البصیر؟!



در پیش روی دوربین را داشته، اصل را بر باورپذیر بودن صحنه ها بدون استفاده از حقه های بصری و یا تمهید گذاشته است که میان مخاطب و فیلم فاصله می اندازند.»

آزادی بیان در آراء شهید آوینی
حمیدرضا حسینی: آوینی بر این باور است که آن «آزادی» که در فرهنگ غرب مورد ستایش قرار گرفته است؛ «اسارت» در غل و زنجیرهای سنگین و پر رنج غرایز و امیال حیوانی، «اسارت» در زندان پر فریب «دنیا». آن آزادی به معنای قبول «بندگی غیرخدا» است و قائل شدن به استقلال ذاتی برای اسباب و علل

معنای هنر در اندیشه شهید سید مرتضی آوینی
زنده یاد دکتر محمد مددپور: «آوینی ساحت غیبی و قدسی جنگ را می دید و یک اسطوره سازی برای جنگ کرده بود؛ این برنامه برای خانواده ها زنده بود و خودشان را در آن اثر می دیدند.»
نگذاریم مسلک آوینی در جامعه گم شود
علی معلم دامغانی: «آوینی جزو شخصیت های منحصر به فردی بود که به جهان جدید (آن چه که در واقع به عنوان مدنیت خودش را بر همه اعصار جهان با سیطره محض غلبه می کند)، حساس بود و نسبت به آینده اش به شدت نگران بود؛ حداقل حس می کرد که نسل هایی قربانی خواهند شد و به نوعی هم اگر دستی از غیب برنیاید ای بسا که خسارت آدمیان بیش از آن چه که به نظر می آید باشد.»

آوینی حقیقت خود را پیدا کرد
سید علی میرفتاح، همکار سید مرتضی آوینی : «تصور من راجع به او این است که ایشان را به معنای لفظ امروزی اش یک روشنفکر می دانم اگرچه خودش منتقد روشنفکری بود، یعنی طبیعتا کارها و فعالیت هایی انجام می داد که روشنفکرانه

بود. ایشان به این دلیل که خودش را تحت تاثیر اندیشه های امام خمینی و مباحثی که در انقلاب مطرح شده بود، می دید خودش را منتقد و حتی دشمن روشنفکری می دانست.»

اسطوره سازی از آوینی ظلم به اوست

سید محمد بهشتی، دوست شهید: «خود شخصیت مرحوم آوینی برای خودش یک اسطوره نبود و به خودش این اجازه را می داد که اگر مسیر خطایی رفته است، مسیر خودش را اصلاح کند و اگر مسیر صحیحی را می رود، پافشاری کند و نگاه اسطوره ای به خودش نمی کرد.»

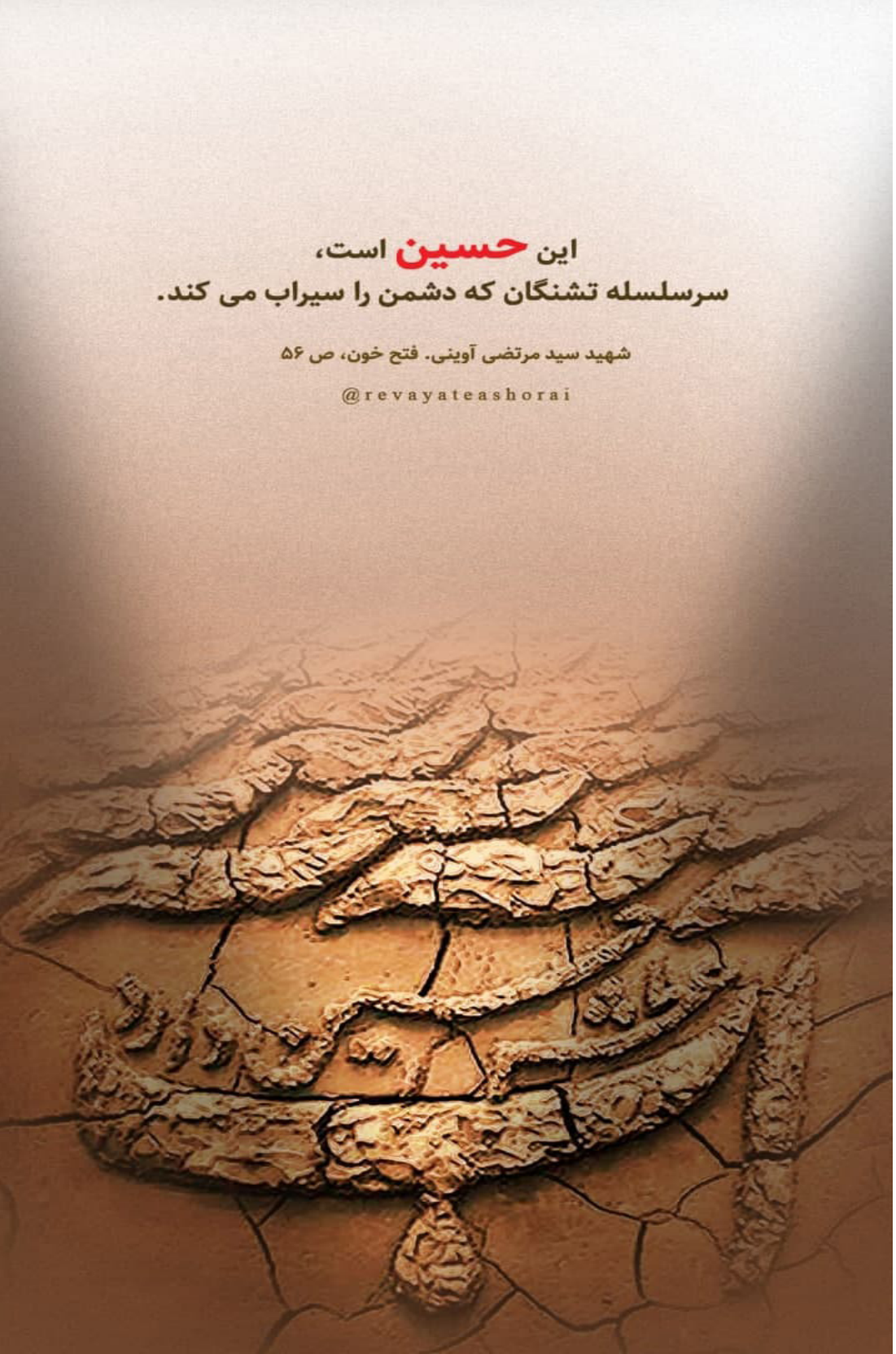
سید مرتضی بچه شاه عبدالعظیم

سید مرتضی به روایت آوینی: «من بچه شاه عبدالعظیم هستم و در خانه ای به دنیا آمده و بزرگ شده ام که در هر سوراخش که سر می کردی به یک خانواده دیگر نیز برمی خوردی.»«تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری ناآشنا هستم، خیر من از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام، به شب های شعر و گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعت ها از وقتم را به مباحثات بیهود درباره چیزهایی که نمی دانستم گذرانده ام. من هم سال ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته ام.»«برنامه روایت فتح با زبان فطرت با مخاطبان خود سخن گفت، تلاش بر آن بود که انسان ها به فطرت الهی شان بازگردند تا در آن صورت برنامه به هدف اصلی خود که رهنمون ساختن انسان ها به سوی حقیقت است برسد...

«روایت فتح» حکایت عاشقانی بود که عشق قلب شان را تا آنجا انباشته که ترس از مرگ، جایی برای ماندن، نمی دید. من در روایت فتح رودربایستی را کنار گذاشتم و آن گاه حرف زدن را آغاز کردم که عجب شجاعتی می خواهد و با عقل اندیشی و ژورنالیسم جور در نمی آید.»



شهید سید مرتضی آوینی:
انسان در درون خودش زندانی است اما این زندان نفس را می توان آن همه وسعت بخشید که آسمان و زمین را دربرگیرد.



جملات قصار شهید مرتضی آوینی

جملات قصار شهید مرتضی آوینی را در این بخش از کتاب قرار داده‌ایم. سیّد مرتضی آوینی کارگردان فیلم مستند و روزنامه‌نگار حوزهٔ فرهنگی اهل ایران بود. مجموعه فیلم‌های مستند تلویزیونی او دربارهٔ جنگ ایران و عراق با نام روایت فتح شناخته‌شده‌است. آوینی روزِ ۲۰ فروردینِ ۱۳۷۲ در منطقهٔ فکّه در حال بررسی لوکیشن فیلم مستند شهری در آسمان، به همراه محمد سعید یزدان‌پرست با مین برخورد کرد و بر اثر اصابت ترکش مین باقی‌مانده از جنگ ایران و عراق شهید شد.

هنر زمزمه مستی است و خود آگاهان را حاجتی بدین زمزمه نیست. سوزآتش درون است که در سخن می ریزد، و آن را که این آتش ندارد گو بسوزد که شعر سوز جگر است و آه دل و اشک چشم ... و این همه را جز به غریبان و شیداییان عطاء نکرده اند.

عاقل درد فراق ندارد و عقل در این وادی لایعقل است ؛ از عشق باز پرس که شرح این مشکل را جز او کس نمی داند

راه " فطرت" راه " علم حصولی " و اکتسابی نیست، راهی وصول است. بندگی خدا میثاق ازلی است که در عمق فطرت خویش بدان شهادت می دهد و او فطرتاً به مبدأ عالم، علم و گرایش دارد و اگربه نفس خویش رجوع کند در باطن خویش خواهد یافت که خداوند فجور و تقوا را به نفس او الهام فرموده است و آسمان لایتناهی تمنای او را هیچ کرانه ای جز قدرت و اراده مطلق ، علم مطلق ، حسن مطلق و حیات محض محدود نمی کند

جذبه " حضرت رحمان" و "سحر شیطان" آفاقی نزدیک به هم دارند ، اگر چه این هم سانی تنها در ظاهر است نه در باطن . شیدایی حق و مفتون شیطان هر دو ترک عقل و اختیار می کنند

، آن یکی فرزند عقلش را ه قربان گاه عشق عارفانه می برد و این یکی " کازانوا" یی است مسحور زینت شیطانی .

شیطان سوگند خورده است که لازینّ لهم فی الارض و او آن چنان کثرات جمالیه حضرت حق در چشم انسان زینت می بخشد که او را سحر می کند و می فریبد. رنگ کثراتی هستند تجلی یافته از نور سفید ، اما اگر انسان اسیر " رنگ " شود از نور سفید باز می ماند

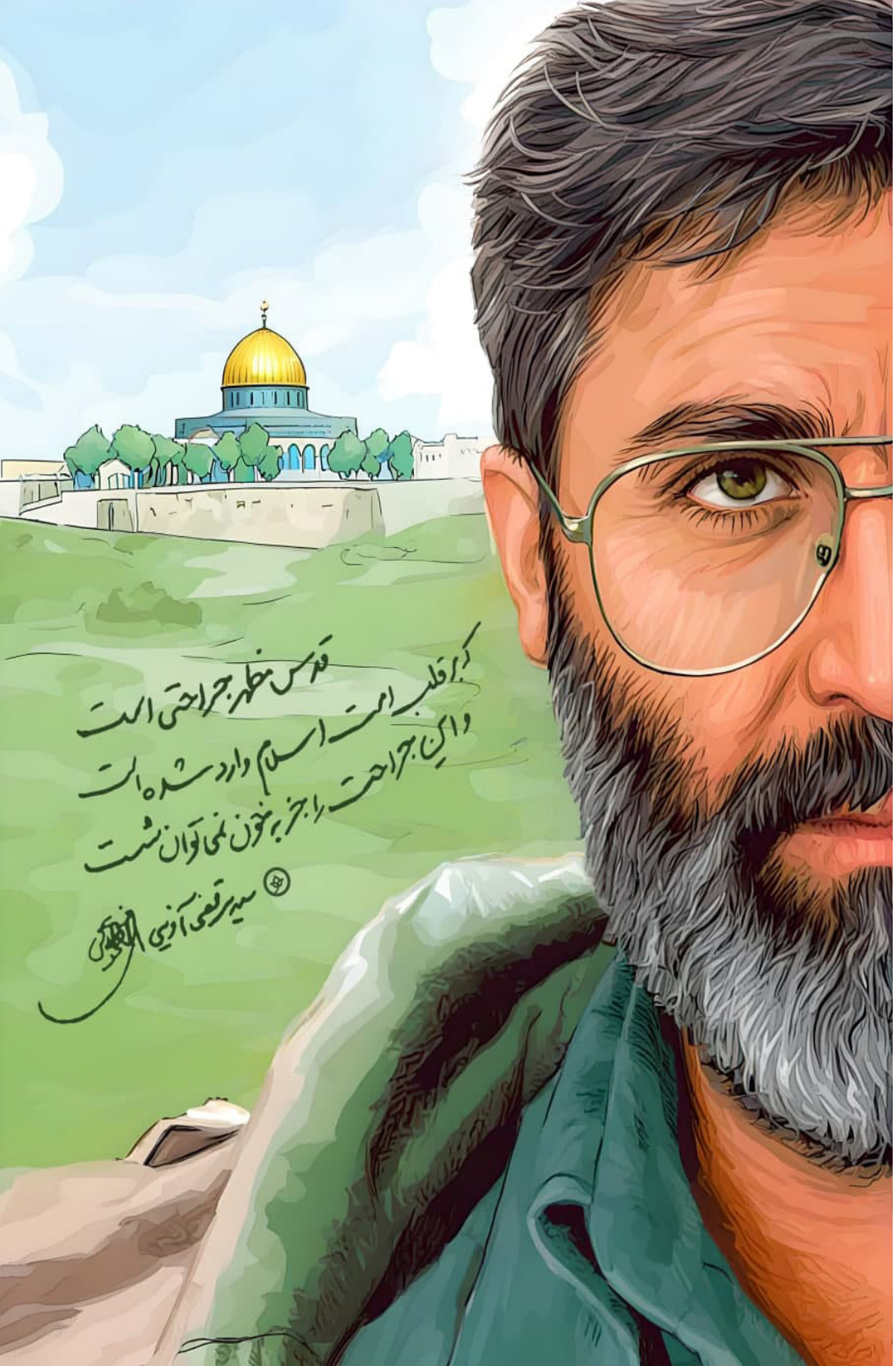
آن جا عقل جز عقالی بیش نیست چرا که اهل تفکر است و گفته اند تفکر فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله : آلاء الله حجب ذات اند ومرزی فی مبالین عدم و وجود از آن حیث که یار را جلوه می دهند. چشم عقل در حجاب می نگرد و از آینه غافل است

آزادی انسان در آزادی از تعلقات انسانی است و آن آزادی که در غرب گویند ، قبول بندگی عادات و تعلقات است و عین اسارت و نه عجب که از خصوصیات اصلی دنیای امروز یکی هم این است که در الفاظ را " وارونه" به کار می برند؛ می گویند "آزادی " و مرادشان " اسارت " است، می گویند " عقل " و مرادشان " وهم " است . می گویند " انسان" و مرادشان " حیوان " است و می گویند " تکامل " و مرادشان " هبوط" است و می گویند " علم " و مرادشان " جهل" است و ... قس عل هذا

سلامت دنیا بیماری است و بیماری اش شفا و سلامت، چراکه بنیان دنیا در عادات است و سلامت حقیقی، هرچه هست در ترک عادات و عتق از ملکات

دنیای عادات وارونه حقیقی است و عارف سالک اگر قول و فعلش خلاف این عالم است ، نه از سر لودگی و مسخره گی است و نه با این نیست انگاری و نفی و انکار متجددین نسبتی





دارد و نـه قصـد کـرده اسـت کـه عـوام را در زحمـت انـدازد، بـل او عالـم عـادات را خـراب مـی کنـد تـا حقیقـت بنـا شـود

حـال آن کـه اهـل سلامـت دنیـا فربـه انـد و سرخ روی ، شـب هـا را در خـواب غفلـت انـد و روزهـا نیـز همتشـان یـک سـره وقـف تمتع اسـت. (یأکلـون کمـا تـأکل انعـام) سـالک ناسـک ، تـرک رسـوم و عبـادت و قیوداحـکام کثـرات مـی گویـد و ایـن چنیـن کـس را مردمـان " بیمـار " مـی خواننـد و " مجنـون"

فقیـه حکـم بـر ظاهـر مـی کنـد تـا مردمـان را در حیطـه اسلام نـگاه دارد، و عـارف حجـاب ظاهـر را مـی درد تـا مردمـان را نسـبت بـه باطن، کـه عالـم حقیقـت اسـت متذکـر سـازد، رنـد خراباتـی خرقـه سـالوس را کـه زهـد ریایـی اسـت مـی درد تـا مردمـان بداننـد کـه حتـی عـادات آوردن بـه ظاهـر عبـادت نیـز باطـن عبـادت را کـه مغزآن اسـت از درون مـی پوشـاند تـا آن جاکـه از عبـادت جـز قالبـی پـوک چـیزی بـر جـای نمـی مانـد و تـا زهـد رایایـی اسـت ایمـان مومـن از شـائبه شـرک رهـا نمـی شـود

قتـل بـه شمشـیر او تقدیـر محتـوم عاشـق اسـت اگـر بـه عشـق پـای فشـارد و از مشـکلات طریـق نهراسـد، چراکـه تنهـا آینـه " ذبیـح الله " مـی توانـد مـجلای اسـم شـهید باشـد. انـه علـی کل شـئ شـهید: ذبیـح الله هـم خـود شـاهد اسـت و هـم خـود مشـهود، هـم قاتـل اسـت و هـم مقتـول

"سَـر" آن اسـت کـه در طریـق وصـال بـه بـاد رود و " جـان" متاعـی اسـت کـه هـم او بخشـیده اسـت تـا بـه بهـای آن لقایـش را بـاز خریـم، و سّـر آن کـه خـون مقتـول عشـق را ثـارالله گفتـه انـد نیـز در همیـن جاسـت.

سدرة المنتهی مرز دار قلمرو فرشتگان عقل است ، عقل بی اختیار است. اما قلمرو و آل کسا، ساحت امانت داری و اختیار است و جبرائیل را آن جا باز نمی دهند که هیچ ، بال می سوزانند. آن جاست انی اعلم ما لا تعلمون است،آن جا ساخت علم لُدُنّی است، رازداری خزائن این غیبت آسمان ها و زمین ، آن جا سبحات فنای فی الله است بقای الله

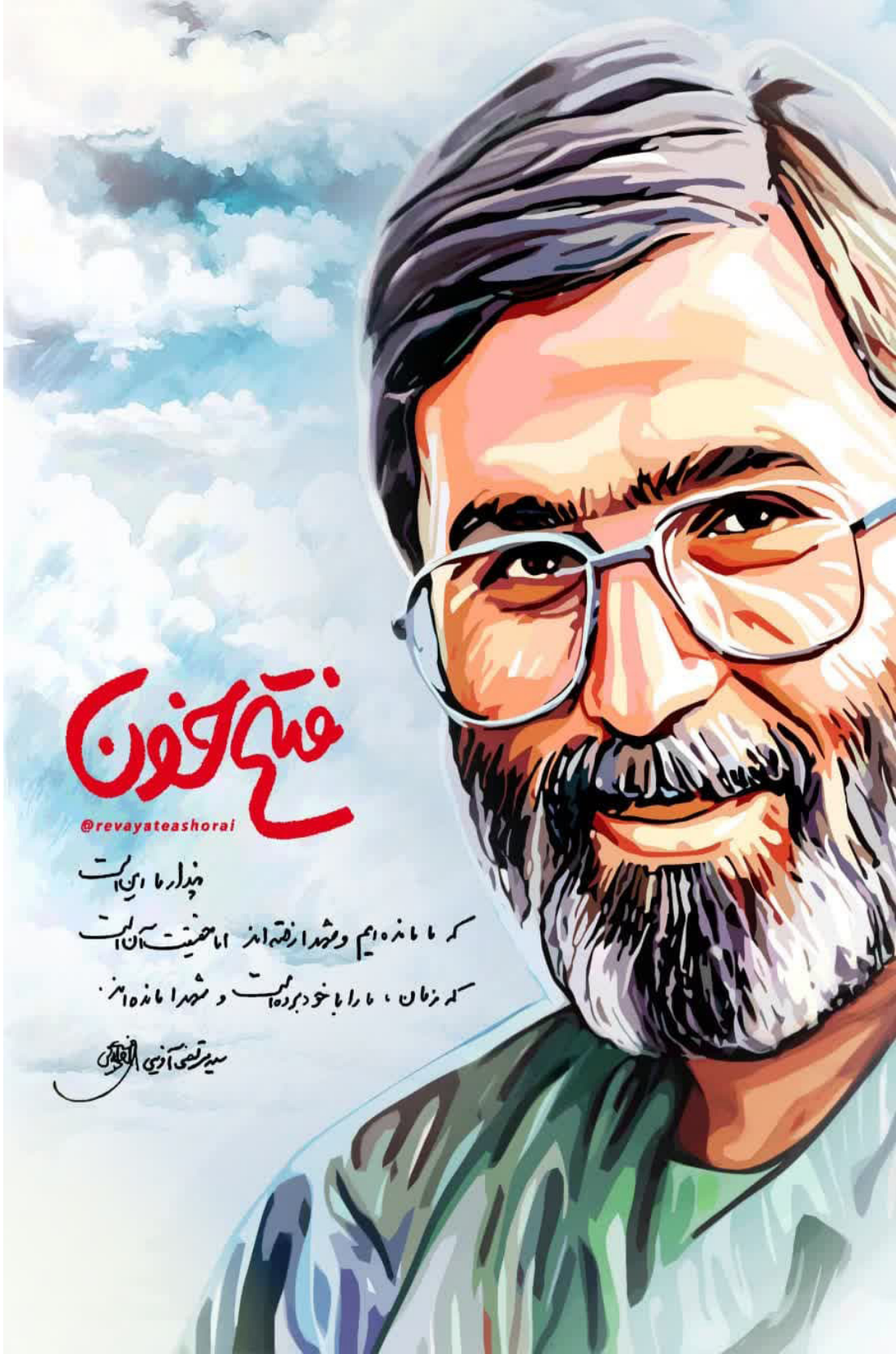
عالم ما ، عالم نسبت ها و مقادیر است و بالطبع ، تصاویر اشیاء پیش از هر چیز بر " مناسبتی " دلالت می کنند که بین ما و آن اشیاء وجود دارد و این مناسبت هرچه باشد مارا از رسیدن به آن " مدلول حقیقی " باز می دارند.

هنرمند ، رازدار خزائن غیبه است و زبان او زبان تمثیل و تمثل است؛ پس باید رمز و راز ظهور حقایق متعالی و کیفیت حضور و ظهور امر قدسی را در جهان بشناسد او باید با بصیرت قلبی راز تمثیل حقایق ملکوتی را بیابد و این یافتن به معنی " علم پیدا کردن " نیست.

غزال غزل وحشی است و انیس مجنون بیابان نشین آن درد نیز که کار عشق شیدا را به تعزل و ترنم می کشاند ، جز در سینه مجنون وحشی بیابان نشین لانه نمی کند.

عاشقان عاشق بلایند . در حیات در احتجاب صدف عشق است و آن را جز در اقیانوس بلا نمی توان یافت، در ژرفای اقیانوس بلا عاشقان غواصان این بحرند و اگر مجنون نباشد چگونه به دریا زنند؟

زمین سراسر صحرای عرفات است و تو همان آدمی که با خطاب إهبطوا بر این سیاره رنج فرو افتاده ای عرفات مثالی از حقیقت زمین است که تمثیل یافته مشقت جوع و عریانی و تشنگی



و سوز آفتاب و... آن خطاب را تو از یاد برده ای، اما آدم به یاد داشت که آن همه گریست تا بازش پذیرفتند.

مستی زوال عقل است و از این رو هم ره بی خودی است، ما خمار مستی فانی است و حتی شرب مدام نیز علاج درد نمی کند تا زنده ایم هوشیاریم و هوشیار اسر خود است ، مگر آن که شراب مرگ درکشیم که یک سره از عقل و از خود می رهاندمان، این سری است که در موتوقبل أن تموتوا فاش کرده اند.

" ترک هوش کن" که "هوشیار" در خودی خود اسیر است و تا خود باقی است یار از تو می رمد ، بیهوده نیست این همه که عاشقان از عقل می نالند ؛ عقل عقال است و جان را از پای بست خاک می کند و تا عقل باقی است ، خود از میانه بر نمی خیزد و مستان در جست و جوی بی خودی به مستی روی آورده اند ، که مستی و بی خودی باهم اند ؛ مستی زوال عقل است و از این روی هم ره بی خودی است

سلامت دنیا بیماری است و بیماری اش شفا و سلامت، چراکه بنیان دنیا در عادات است و سلامت حقیقی، هرچه هست در ترک عادات و عتق از ملکات

دنیای عادات وارونه حقیقی است و عارف سالک اگر قول و فعلش خلاف این عالم است ، نه از سر لودگی و مسخره گی است و نه با این نیست انگاری و نفی و انکار متجددین نسبتی دارد و نه قصد کرده است که عوام را در زحمت اندازد، بل او عالم عادات را خراب می کند تا حقیقت بنا شود

عشق عاشق را به بیماری می کشاند ، بیمار زرد روی است و خواب و خور ندارد و از درد می نالد و می گرید
حال آن که اهل سلامت دنیا فربه اند و سرخ روی ، شب ها را در

حسین علیه السلام

این حسین (ع) است
که عَرصات غایی خلافت تکوینی انسان را تا آن جا پیموده است که دیگر جز جان میان او و مقصود فاصله نیست.

شهید سید مرتضی آوینی. فتح خون، ص ۱۲۶

@revayateashorai

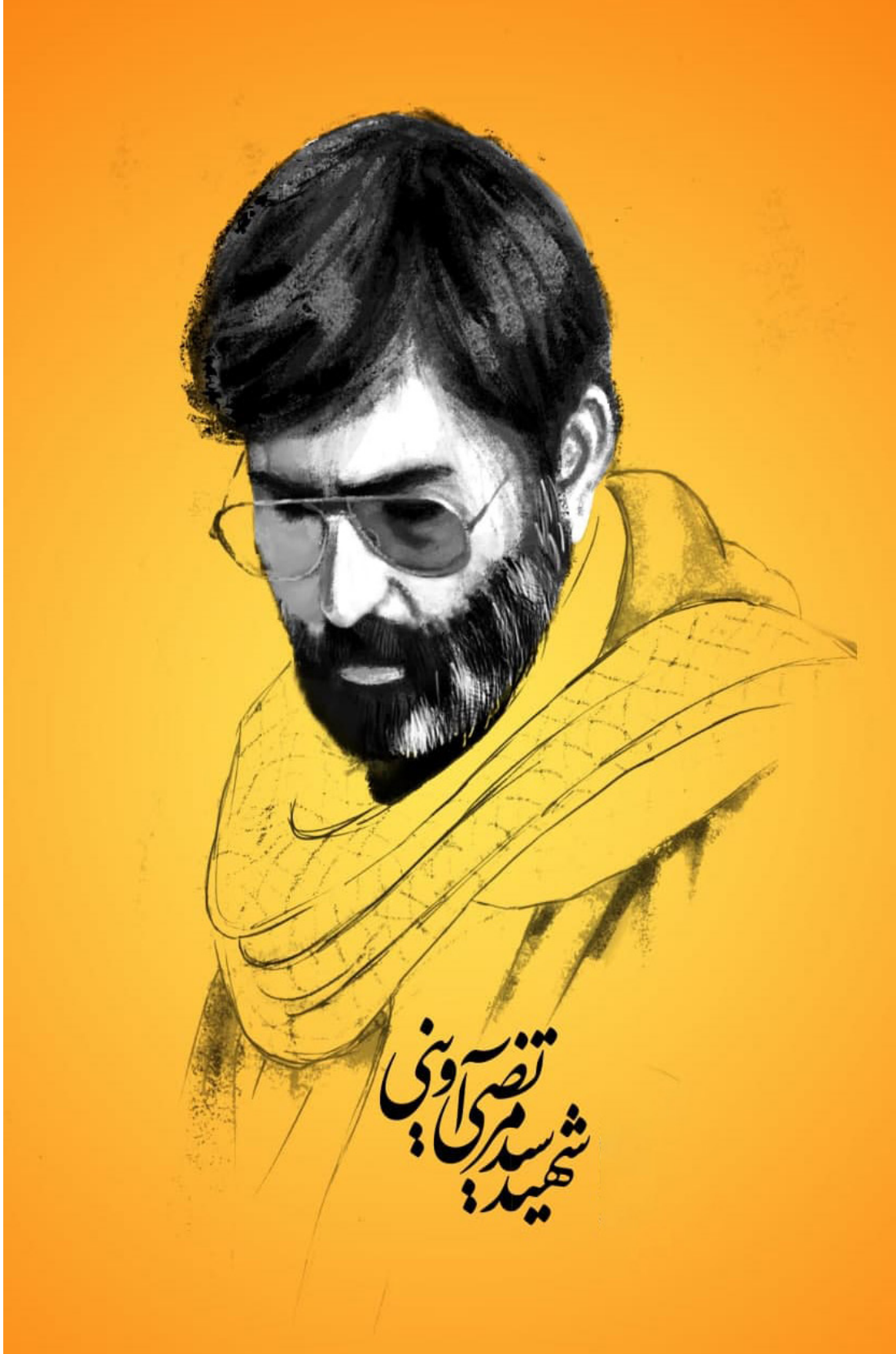
خواب غفلت اند و روزها نیز همتشان یک سره وقف تمتع است. (یأکلون کما تأکل انعام) سالک ناسک ، ترک رسوم و عبادت و قیوداحکام کثرات می گوید و این چنین کس را مردمان « بیمار « می خوانند و « مجنون»

فقیه حکم بر ظاهر می کند تا مردمان را در حیطه اسلام نگاه دارد، و عارف حجاب ظاهر را می درد تا مردمان را نسبت به باطن، که عالم حقیقت است متذکر سازد، رند خراباتی خرقه سالوس را که زهد ریایی است می درد تا مردمان بدانند که حتی عادات آوردن به ظاهر عبادت نیز باطن عبادت را که مغز آن است از درون می پوشاند تا آن جاکه از عبادت جز قالبی پوک چیزی بر جای نمی ماند و تا زهد رایایی است ایمان مومن از شائبه شرک رها نمی شود

قتل به شمشیر او تقدیر محتوم عاشق است اگر به عشق پای فشارد و از مشکلات طریق نهراسد، چراکه تنها آینه « ذبیح الله « می تواند مجلای اسم شهید باشد. انه علی کل شئ شهید: ذبیح الله هم خود شاهد است و هم خود مشهود، هم قاتل است و هم مقتول

«سَر» آن است که در طریق وصال به باد رود و « جان» متاعی است که هم او بخشیده است تا به بهای آن لقایش را باز خریم، و سّر آن که خون مقتول عشق را ثارالله گفته اند نیز در همین جاست.

عالم همه در طواف عشق است و دایره دار این طواف حسین (ع) است .این جا کربلا، در سرچشمهٔ جاذبه ایی که عالم را به محور عشق نظام داده است.



سدرة المنتهی مرز دار قلمرو فرشتگان عقل است ، عقل بی اختیار است. اما قلمرو و آل کسا، ساحت امانت داری و اختیار است و جبرائیل را آن جا باز نمی دهند که هیچ ، بال می سوزانند. آن جاست انی اعلم ما لا تعلمون است،آن جا ساخت علم لُدُنّی است، رازداری خزائن این غیبت آسمان ها و زمین ، آن جا سبحات فنای فی الله است بقای الله

عالم ما ، عالم نسبت ها و مقادیر است و بالطبع ، تصاویر اشیاء پیش از هر چیز بر « مناسبتی « دلالت می کنند که بین ما و آن اشیاء وجود دارد و این مناسبت هرچه باشد مارا از رسیدن به آن « مدلول حقیقی « باز می دارند.

هنرمند ، رازدار خزائن غیبه است و زبان او زبان تمثیل و تمثل است؛ پس باید رمز و راز ظهور حقایق متعالی و کیفیت حضور و ظهور امر قدسی را در جهان بشناسد او باید با بصیرت قلبی راز تمثیل حقایق ملکوتی را بیابد و این یافتن به معنی « علم پیدا کردن « نیست.

غزال غزل وحشی است و انیس مجنون بیابان نشین آن درد نیز که کار عشق شیدا را به تعزل و ترنم می کشاند ، جز در سینه مجنون وحشی بیابان نشین لانه نمی کند.

شهر دام عادت و تعلقات است و مردمان اهل عادتند. این مجنون مردم گریز است و آن غزال مردم نفور و اگر شاعر نباشد چه کسی مردمان را به « ترک عادت « بخواند؟

چه قلیل اند شاعرانی که آنان را در عشق بخشیده اند و شرف حضور مردمان مسافر کاروان مرگند ، اما خود نمی دانند ، مرگ کاروان دار سفر زندگی است و کجاوه ثابت می نماید اما کاروان در سفر است.

عاشقان عاشق بلایند . در حیات در احتجاب صدف عشق است و آن را جز در اقیانوس بلا نمی توان یافت، در ژرفای اقیانوس بلا عاشقان غواصان این بحرند و اگر مجنون نباشد چگونه به دریا زنند؟

مگر عشق را جز در هجران و فرقت و غربت می توان آموخت؟ پس این درد فراق همه هستی آدمی است و مایهٔ اصلی هنر نیز همین غربت است که با اوست از آغاز تا انجام.

زمین سراسر صحرای عرفات است و تو همان آدمی که با خطاب إهبطوا بر این سیاره رنج فرو افتاده ای عرفات مثالی از حقیقت زمین است که تمثیل یافته مشقت جوع و عریانی و تشنگی و سوز آفتاب و... آن خطاب را تو از یاد برده ای، اما آدم به یاد داشت که آن همه گریست تا بازش پذیرفتند.

مستی زوال عقل است و از این رو هم ره بی خودی است، ما خمار مستی فانی است و حتی شرب مدام نیز علاج درد نمی کند تا زنده ایم هوشیاریم و هوشیار اسر خود است ، مگر آن که شراب مرگ درکشیم که یک سره از عقل و از خود می رهاندمان، این سری است که در موتوقبل أن تموتوا فاش کرده اند.

« ترک هوش کن» که «هوشیار» در خودی خود اسیر است و تا خود باقی است یار از تو می رمد ، بیهوده نیست این همه که عاشقان از عقل می نالند ؛ عقل عقال است و جان را از پای بست خاک می کند و تا عقل باقی است ، خود از میانه بر نمی خیزد و مستان در جست و جوی بی خودی به مستی روی آورده اند ، که مستی و بی خودی باهم اند ؛ مستی زوال عقل است و از این روی هم ره بی خودی است



شهدا مثل آیه‌های قرآن مقدسند

تقدس آیه‌های قرآن به این است که حکایت از حق دارند و شهدا نیز

هنر زمزمه مستی است و خود آگاهان را حاجتی بدین زمزمه نیست. سوزآتش درون است که در سخن می ریزد، و آن را که این آتش ندارد گو بسوزد که شعر سوز جگر است و آه دل و اشک چشم ... و این همه را جز به غریبان و شیداییان عطاء نکرده اند.

بلبل شیدای گل است و این آواز و الحان که از او می جوشد ، ناله شیدایی است که از ملکوت نازل می شود. بلبل نیز مطرب ملکوت است ، حافظ نیز ، و هرآن کس که شعرش ناله شیدایی است و درد فراق دارد.

عاقل درد فراق ندارد و عقل در این وادی لایعقل است ؛ از عشق باز پرس که شرح این مشکل را جز او کس نمی داند

حقیقت وجود انسان روح الهی اوست که چون خورشیدی منیر در پس حجاب بدن حیوانی و تعلقات گران بار دنیایی اش پنهان مانده است. چگونه می توان بی واسطهٔ حجب ، چشم در نور خورشید دوخت؟

راه « فطرت» راه « علم حصولی « و اکتسابی نیست، راهی وصول است. بندگی خدا میثاق ازلی است که در عمق فطرت خویش بدان شهادت می دهد و او فطرتاً به مبدأ عالم، علم و گرایش دارد و اگربه نفس خویش رجوع کند در باطن خویش خواهد یافت که خداوند فجور و تقوا را به نفس او الهام فرموده است و آسمان لایتناهی تمنای او را هیچ کرانه ای جز قدرت و اراده مطلق ، علم مطلق ، حسن مطلق و حیات محض محدود نمی کند

تقوا است که انسان را به اخلاص می رساند و با اخلاص درهای حکمت نیز بر قلب گشوده می شود

حافظ شیرازی تجلی حسنی حقیقت وجود را در پیاله احوالات و اوقات خویش دیده است و به مقامی رسیده که دیگر همواره در سبحات جلوه یار غوطه ور است و این مراد او از «شرب مدام» است.

جذبه « حضرت رحمان» و «سحر شیطان» آفاقی نزدیک به هم دارند ، اگر چه این هم سانی تنها در ظاهر است نه در باطن . شیدایی حق و مفتون شیطان هر دو ترک عقل و اختیار می کنند ، آن یکی فرزند عقلش را ه قربان گاه عشق عارفانه می برد و این یکی « کازانوا» یی است مسحور زینت شیطانی .

شیطان سوگند خورده است که لازینّن لهم فی الارض و او آن چنان کثرات جمالیه حضرت حق در چشم انسان زینت می بخشد که او را سحر می کند و می فریبد. رنگ کثراتی هستند تجلی یافته از نور سفید ، اما اگر انسان اسیر « رنگ « شود از نور سفید باز می ماند

نیازهای حیوانی آدمی زاد لاجرم او را از وصول به غایات فطری خویش که تعالی روحانی است باز خواهد داشت. نیازهای حقیقی انسان فی الحقیقه نیازهای فطری اوست.

انسان امروز از غایات آفرینش خویش در غفلت است و در سایهٔ این غفلت بهشت خویش را در زمین می جوید. أفمن یمشی مکبأ علی وجهه أهدی امّن یمشی سوتأ علی صراط مستقیم؟

حکیم عالم را سراسر رازی نامکشوف بیند و دریابد که حقیقت مقصود وصول است نه حصول. بال های اشتیاق وصل را باید گشود که با پای حصول نمی توان بر آسمان بر شد.







شهید سید مرتضی آوینی

عجیب است که بازهم این همان دهکده جهانی است که در زیر نور آسمانش بسیجیان رمل‌های فکه زیسته‌اند، همان دهکده جهانی که در نیمه‌شب‌هایش ماه هم بر کازینوهای لاس‌وگاس می‌تابیده، هم بر حسینیه دو کوهه و هم بر گورهایی که در آن بسیجیان از **خوف خدا و عشق به او** می‌گریستند. دنیای عجیبی است نه؟

اهل نظر اگر عقل را در برابر عشق نهاده اند از آن است که عقل اهل اعتبار است و درک و وصف ، و محرم راز نیست. اگر منکر راز نشود، او را همین قدر می رسد که دریابد رازی هست، و دیگر هیچ. راز لایدرک و لایوصف است و بیرون از حدود اعتبارات عقل؛ چشمه ای مکنون در ظلمات وادی حیرت. اما عقل از حیرت می گریزد . عقل گرفتار عالم حدوث است و از تفکر در قدم می گریزد، چراکه آن راز به تفکر گشوده نمی شود. عقل در جست و جوی نور است و راز، پرده نشین سیاهی های نا کجا آباد غیب هویت.

آن جا عقل جز عقالی بیش نیست چرا که اهل تفکر است و گفته اند تفکر فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله : آلاء الله حجب ذات اند ومرزی فی مبالین عدم و وجود از آن حیث که یار را جلوه می دهند. چشم عقل در حجاب می نگرد و از آینه غافل است

می خواهم در رثای شما ای کبوتران خونین بال دل حرم أمن مرثیه ای بسرایم اما کلام زمین گیر است و کبوتر شکسته بال دل من نیز آسمان را تنها در خیال می پرورد. کلام اسیر قفس ماهیات است و عقل اسیر دام کلام و آن جا که شما بال کشیدید پر جبرائیل عقل می سوزد آن جا جزء نبی عشق را بار نمی دهند و جز او و اوصیائش یعنی آنان که ضمیر نسبیت را به آسمان اطلاق پیوند می دهند دیگر کیست که بتواند بر معراج انقطاع کامل پای نهد و چشم دلش به ضیاء نظر به غیبت الغیوب ذات نور یابد و این چنین از صدر المنتهی اسماء و صفات در گذرد و به معادن پنهان عظمت اتصال یابد و روحش به ذات عزیز قدوس تعلیق پیدا کند.
نه تنها آن کس از رثای شما ای کبوتران خونین بال حرم امن بر می آید که بتواند کلام را بر بال عشق بنشاند و به معراج برد و اگر این چنین است بگذارآن یار غائب مرثیه خوان شما باشد که جز او هیچ تلاونده ایی راهای آسمان را نمی شناسد.

آزادی انسان در آزادی از تعلقات انسانی است و آن آزادی که در غرب گویند ، قبول بندگی عادات و تعلقات است و عین اسارت و نه عجب که از خصوصیات اصلی دنیای امروز یکی هم این است که در الفاظ را « وارونه» به کار می برند؛ می گویند «آزادی « و مرادشان « اسارت « است، می گویند « عقل « و مرادشان « وهم « است . می گویند « انسان» و مرادشان « حیوان « است و می گویند « تکامل « و مرادشان « هبوط» است و می گویند « علم « و مرادشان « جهل» است و ... قس عل هذا

تخیل بال پرواز است ، وحی و الهام هم می توانند رحمانی باشد و هم شیطانی ، خیال هم می تواند مثل کبوترهای سفید در آسمان آبی حریت پرواز کند و هم می تواند مثل خفاشی سیاه از سقف مغازه تاریک نفس اماره ف وارونه آویزان شود

خیال هم می تواند براق بلند پرواز معراج انسانی باشد و هم خرد جال مرکوب نفس اماره هرجا که خیال رفت؛ پسندیده نیست.

بعد از مرگ نیز انسان در عالم اعمال خویش زندگی می کند.

انسان در درون خودش زندانی است اما این زندان نفس را می توان آن همه وسعت بخشید که آسمان و زمین را در بر گیرد.

انسان اگر بتواند « خود» را در « خدا « فانی سازد نورالانوار طلعت شمس حق از او نیز متجلی خواهد شد و عزت و عظمتی خواهد یافت بی نهایت.

زندان تعلقات و عادات ، دنیایی تنگ تر و تاریک تر از گور است و « خیال « نیز بالتبع یا « براق بلند پرواز آسمان معراج» است ، یا « خفاش روز کور مغازه تنهایی



پندار ما این است که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و **شهدا** مانده اند.

« توسن خیال « نه آنچنان است که « خیال پروری» را با خود به « معراج» برد فضای طیران و جولان خیال هرکس به وسعت روح اوست و شخص با بال های خیال که نمی تواند به ناکجا آبادی دنیای بیرون از دنیای معتقدات و عادات و تعلقات خویش پروازکند. بنابراین ، هرچه بگوید و بنویسد و هر نقس که بپردازد خودش را بیان می دارد ، همان گونه که هست. فرد در درون خود و معتقدات و عادات و تعلقاتش زندانی است

هنرمند رویی به عالم غیب دارد و رویی به عالم شهادت. با آن روی خورشیدی منیر است و با این روی قمری مستنیر در شب ظلمانی کرۀ ارض ، اما کدام هنرمند؟ هل یستوی الأعمی و البصیر

هنرمند از آسمانیان می گیرد و بر زمینیان می بخشد. پس سینه اش باید قابلیت نزول ملائکه ای را داشته باشد که واسطۀ الهام هستند.سینه تنگ کوردلان کجا و آسمان بی کران کجا

آنچه هنرمند می پردازد نقشی است که از غیب در آینۀ جان او اشراق یافته است و اگر هنرمند از شواغل و تعلقات دنیایی إعراض نکند و اهل جذبه عشق نباشد آن جانب را نخواهد یافت.

هنرمند در میان سایر انسان ها همچون بلبل است و در میان پرندگان و وجه امتیاز او نیز در « شیدایی « است و بیان « خویش» مرادم از شیدایی ، شیدایی حق است ؛ اما همچنان که در نزد غالب انسان ها القائات نفس از دعوات شیطان تشخیص پذیر نیست، چه بسا که « شیفتگی شیطان « با شیدایی حق مشبه شود و غالبأ چنین است.

شیطان سوگند خورده است که لازینّ لهم فی الارض و او آن چنان کثرات جمالیه حضرت حق در چشم انسان زینت می بخشد که او را سحر می کند و می فریبد. رنگ کثراتی هستند تجلی یافته از نور سفید ، اما اگر انسان اسیر « رنگ « شود از نور سفید باز می ماند.

نیازهای حیوانی آدمی زاد لاجرم او را از وصول به غایات فطری خویش که تعالی روحانی است باز خواهد داشت. نیازهای حقیقی انسان فی الحقیقه نیازهای فطری اوست.

انسان امروز از غایات آفرینش خویش در غفلت است و در سایۀ این غفلت بهشت خویش را در زمین می جوید. أفمن یمشی مکبأ علی وجهه أهدی امّن یمشی سوتأ علی صراط مستقیم؟

حیکم عالم را سراسر رازی نامکشوف بیند و دریابد که حقیقت مقصود وصول است نه حصول. بال های اشتیاق وصل را باید گشود که با پای حصول نمی توان بر آسمان بر شد.

اهل نظر اگر عقل را در برابر عشق نهاده اند از آن است که عقل اهل اعتبار است و درک و وصف ، و محرم راز نیست. اگر منکر راز نشود، او را همین قدر می رسد که دریابد رازی هست، و دیگر هیچ. راز لایدرک و لایوصف است و بیرون از حدود اعتبارات عقل؛ چشمه ای مکنون در ظلمات وادی حیرت. اما عقل از حیرت می گریزد . عقل گرفتار عالم حدوث است و از تفکر در قدم می گریزد، چراکه آن راز به تفکر گشوده نمی شود. عقل در جست و جوی نور است و راز، پرده نشین سیاهی های نا کجا آباد غیب هویت.

آن جا عقل جز عقالی بیش نیست چرا که اهل تفکر است و گفته اند تفکر فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله : آلاء الله حجب ذات اند ومرزی فی مبالین عدم و وجود از آن حیث که یار را جلوه می دهند. چشم عقل در حجاب می نگرد و از آینه غافل است







شهید سید مرتضی آوینی

شاید جنگ پایان‌یافته باشد اما مبارزه هرگز پایان نخواهد یافت؛

زنهار! این غفلتی که من و تو را فراگرفته **ظلمات جهنم** است

می خواهم در رثای شما ای کبوتران خونین بال دل حرم أمن مرثیه ای بسرایم اما کلام زمین گیر است و کبوتر شکسته بال من نیز آسمان را تنها در خیال می پرورد. کلام اسیر قفس ماهیات است و عقل اسیر دام کلام و آن جا که شما بال کشیدید پر جبرائیل عقل می سوزد آن جا جزء نبی عشق را بار نمی دهند و جز او و اوصیائش یعنی آنان که ضمیر نسبیت را به آسمان اطلاق پیوند می دهند دیگر کیست که بتواند بر معراج انقطاع کامل پای نهد و چشم دلش به ضیاء نظر به غیبت الغیوب ذات نور یابد و این چنین از صدر المنتهی اسماء و صفات در گذرد و به معادن پنهان عظمت اتصال یابد و روحش به ذات عزیز قدوس تعلیق پیدا کند. نه تنها آن کس از رثای شما ای کبوتران خونین بال حرم امن بر می آید که بتواند کلام را بر بال عشق بنشاند و به معراج برد و اگر این چنین است بگذار آن یار غائب مرثیه خوان شما باشد که جز او هیچ تلاونده ایی راهای آسمان را نمی شناسد.

آزادی انسان در آزادی از تعلقات انسانی است و آن آزادی که در غرب گویند ، قبول بندگی عادات و تعلقات است و عین اسارت و نه عجب که از خصوصیات اصلی دنیای امروز یکی هم این است که در الفاظ را « وارونه» به کار می برند؛ می گویند «آزادی « و مرادشان « اسارت « است، می گویند « عقل « و مرادشان « وهم « است . می گویند « انسان» و مرادشان « حیوان « است و می گویند « تکامل « و مرادشان « هبوط» است و می گویند « علم « و مرادشان « جهل» است و ... قس عل هذا

تخیل بال پرواز است ، وحی و الهام هم می توانند رحمانی باشد و هم شیطانی ، خیال هم می تواند مثل کبوترهای سفید در آسمان آبی حریت پرواز کند و هم می تواند مثل خفاشی سیاه از سقف مغازه تاریک نفس اماره ف وارونه آویزان شود.

خیال هم می تواند براق بلند پرواز معراج انسانی باشد و هم خرد جال مرکوب نفس اماره هرجا که خیال رفت؛ پسندیده نیست.

بعد از مرگ نیز انسان در عالم اعمال خویش زندگی می کند.

انسان در درون خودش زندانی است اما این زندان نفس را می توان آن همه وسعت بخشید که آسمان و زمین را در بر گیرد.

انسان اگر بتواند « خود» را در « خدا « فانی سازد نورالانوار طلعت شمس حق از او نیز متجلی خواهد شد و عزت و عظمتی خواهد یافت بی نهایت.

زندان تعلقات و عادات ، دنیایی تنگ تر و تاریک تر از گور است و « خیال « نیز بالتبع یا « براق بلند پرواز آسمان معراج» است ، یا « خفاش روز کور مغازه تنهایی

« توسن خیال « نه آنچنان است که « خیال پروری» را با خود به « معراج» برد فضای طیران و جولان خیال هرکس به وسعت روح اوست و شخص با بال های خیال که نمی تواند به ناکجا آبادی دنیای بیرون از دنیای معتقدات و عادات و تعلقات خویش پرواز کند. بنابراین ، هرچه بگوید و بنویسد و هر نقس که بپردازد خودش را بیان می دارد ، همان گونه که هست. فرد در درون خود و معتقدات و عادات و تعلقاتش زندانی است

هنرمند رویی به عالم غیب دارد و رویی به عالم شهادت. با آن روی خورشیدی منیر است و با این روی قمری مستنیر در شب ظلمانی کرۀ ارض ، اما کدام هنرمند؟ هل یستوی الأعمی و البصیر



ای شهید؛ ای آنکه بر کرانه ازلی و ابدی وجود بر نشسته‌ای، دستی برآر و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز از این منجلاب بیرون کش

هنرمند از آسمانیان می گیرد و بر زمینیان می بخشد. پس سینه اش باید قابلیت نزول ملائکه ای را داشته باشد که واسطهٔ الهام هستند.سینه تنگ کور دلان کجا و آسمان بی کران کجا

آنچه هنرمند می پردازد نقشی است که از غیب در آینهٔ جان او اشراق یافته است و اگر هنرمند از شواغل و تعلقات دنیایی إعراض نکند و اهل جذبه عشق نباشد آن جانب را نخواهد یافت.

هنرمند در میان سایر انسان ها همچون بلبل است و در میان پرندگان و وجه امتیاز او نیز در « شیدایی « است و بیان « خویش» مرادم از شیدایی ، شیدایی حق است ؛ اما همچنان که در نزد غالب انسان ها القائات نفس از دعوات شیطان تشخیص پذیر نیست، چه بسا که « شیفتگی شیطان « با شیدایی حق مشبه شود و غالبأ چنین است.

گمنامی برای شهوت پرستها دردآور است،اگرنه همه اجرها در گمنامی است؛تاآنجا که فرمودهاند:آنگونه در راه خدا انفاق کن که آن دست دیگرت هم با خبر نشود.

زمان بستر جاری عشق است تا انسانها را در خود به خدا برساند وتمامی آنچه در زمان حدوث می یابد باقی است.

یاران شتاب کنید...گویند قافلهای در راه است که گنهکاران را در آن راهی نیست، آری گنهکاران را راهی نیست ،اما پشیمانان را میپذیرند.

بسیجی عاشق کربلاست وکربلا را تومپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نامها،نه؛ کربلا حرم حق است وهیچ کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست. کربلا ما را نیز در خیل کربلاییان بپذیر....

با بهاران روزی نو میرسد و ما همچنان چشم به راه روزگاری نو.اکنون که جهان وجهانیان مردهاند،آیا وقت آن نرسیده است که مسیحای موعود سررسد؟ ویحی الارض بعدموتها...

... اما با این همه،غربت سیدالشهدا عجب جانسوز است!دیگر جایی برای این ای کاشهاواگرها نیست... کاروان کربلا در راه است واگر تو را هوس کربلاست ،بسم الله

جاذبه خاک به ماندن میخواند وآن عهدباطنی به رفتن،عقل به ماندن میخواند و عشق به رفتن...
واین هر دو را خداوند آفریده است تا وجود انسان در آوارگی وحیرت میان عقل و عشق معنا شود.

هیچ شنیده ای که مرغی اسیر،قفس را هم بر دارد وباخود ببرد؟

هم الان اگر ملکوت الموت سررسد وتو را به عالم باقی فراخواند، هرچند با شهادت ،آماده ای؟

یاران ؛پای در راه نهیم که این راه رفتنی است ونه گفتنی...

راه کاروان عشق از میان تاریخ می گذرد و هر کس در هر زمره که می خواهد ما را بشناسد داستان کربلا را بخواند ، اگرچه خواندن داستان را سودی نیست اگر دل کربلایی نباشد...

زندگی زیباست اما شهادت از آن زیبا تر است ، سلامت تن زیباست اما پرنده عشق تن را قفسی میبیند که در باغ نهاده باشند ...







شهید سید مرتضی آوینی

یاران؛ پای درراه نهیم که این راه رفتنی است

و نه گفتنی...

بعضی ها ما را سرزنش می کنند که چرا دم از کربلا می زنید و از عاشورا ؛ آنها نمیدانند که برای ما کربلا بیش از آنکه یک شهر باشد یک افق است که آن را به تعداد شهدایمان فتح کرده ایم ، نه یک بار نه دو بار... به تعداد شهدایمان

زندگی به خون وابسته است و پیکر تاریخ بی خون خدا مرده ای بیش نیست و سر مبارک امام شهید بر فراز نی رمزی است میان خدا و عشاق ؛ یعنی که این است بهای دیدار

ای شقایق های آتش گرفته ، دل خونین ما شقایقی است که داغ شهادت شما را بر خود دارد ،آیا آن روز نیز خواهد رسید که بلبلی دیگر در وصف ما سرود شهادت بسراید ؟

سلامت دنیا بیماری است و بیماری اش شفا و سلامت، چراکه بنیان دنیا در عادات است و سلامت حقیقی، هرچه هست در ترک عادات و عتق از ملکات

انتقامی که بعثی‌ها از شهدای گردان حنظله گرفتند
شهید آوینی با یادی از شهدای فکه در والفجر مقدماتی این گونه می‌گوید: «فکه مثل هیچ جا نیست! نه شلمچه، نه ماووت، نه سومار، نه مهران، نه طلائیه، فکه فقط فکه است! با قتلگاه و کانال‌هایش، با تپه ماهور و دشت‌هایش. فکه قربانگه اسماعیل‌هاست به درگاه خدای مکه.

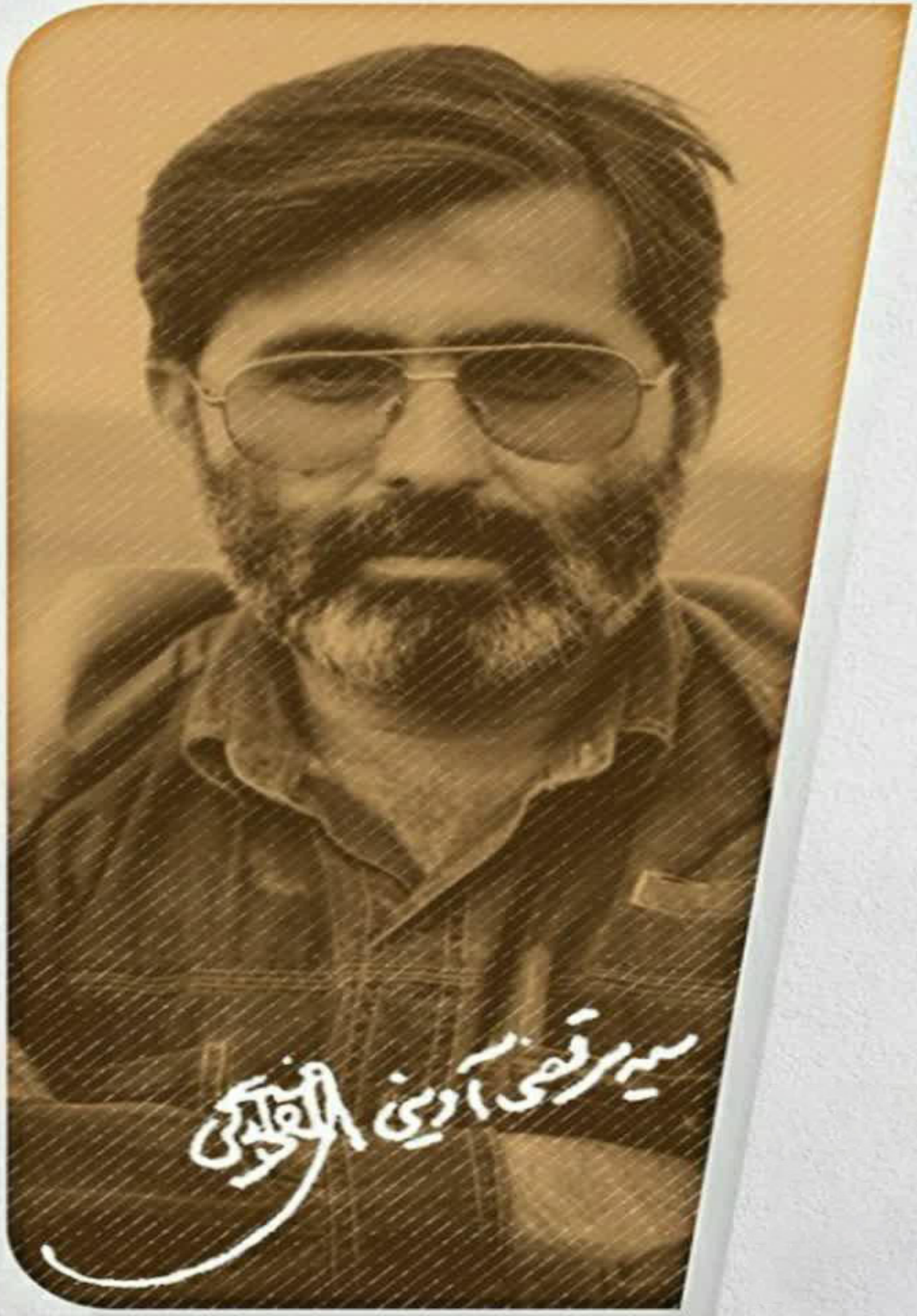
فکه را سینه‌ای است به وسعت میدان‌های مین گسترده بر خاک. فکه را دلی است به پهنای سیم‌های خاَردار خفته در دشت». و فریادی دیگر از شهید تفحص «علی محمودوند» که سراغ شهدای فکه رفته بود:
«خب، راستش نخستین بار بود که اواخر بهار ۱۳۷۱ به منطقه آمدم؛ نمی‌دانستم کار تفحص اصلاً به شکلی است. اوایل که رفتیم روی زمین والفجر مقدماتی در منطقه فکه جنوبی دیدیم که کار مشکل نیست، برای اینکه اکثر شهدا در آنجا به اصطلاح خودمان، روخاکی بودند یعنی اینکه دست بالا بگیری ۲۰ سانت خاک رملی روی پیکرهای را پوشانده بود و به راحتی می‌شد آنها را پیدا کرد.

مثل جاهای دیگر نبود که مجبور می‌شدیم خرده خرده سه چهار متر با بیل مکانیکی زمین را حفر کنیم، از طرفی دیگر چون خودم هم در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان تخریب‌چی به گردان حنظله مأمور شده بودم، خیلی راحت کانالی را که مقتل این شهدا بود پیدا کردم. کل شهدای گردان، در همان کانال بودند، منتهی در مرحله اول کارمان، ده‌ها شهید را بیرون آوردیم.

بله، کانالی که قتلگاه گردان کمیل بود را پیدا کردیم. در همین کانال گردان حنظله، بعثی‌ها با بلدوزرهایشان روی شهدای داخل کانال خاک ریختند و کانال را پر کردند. بعد هم روی آن را با حجم انبوهی از تله‌های انفجاری اعم از ضدتانک و پد خودرو، مین‌های والمر، گوجه‌ای، قمقمه‌ای و بشکه‌های فوگاز فرش کردند!

راهکارهایی را هم که باز کرده بودیم، یگان‌های مهندسی دشمن از نو کور کرده بودند. کار مین‌گذاری دشمن در اینجا نقص نداشت. نظیری هم برایش در هیچ کجای منطقه عملیاتی سراغ ندارم.

اذان
«اذان موسیقی بهشت گم شده وجود است که اگر در خود ژرف شوی آن را در تپش قلب و در ضرباهنگ نبض خویش که خلقت تو در آن هر دم تجدید می شود، باز خواهی یافت».



دنیای عجیب

اما عجیب اینجاست که باز هم
این همان دهکده ای است که در
زیر آسمانش بسیجیان در رَمل های
فکه زیسته اند، همان دهکده
جهانی که در نیمه شب هایش ماه،
هم بر کازینوهای « لاس وِگاس »
تابیده‌است
و هم بر حسینیه « دوکوهه » و
گورهایی که در آن بسیجیان از خوف
خدا و عشق او می گریسته اند.
دنیای عجیبی است، نه؟

تبلیغات غرب و علاج آن

«سیطره شیطان بر جهان امروز، از طریق تبلیغات استمرار می یابد. به اسم علم، جهل را گسترش می دهند، به اسم صلح، اقدام به جنگ می کنند، به اسم عرفان، سحر و جادوگری را توجیه می کنند، به اسم عقل توصیه به جنون می کنند و به اسم هنر، بی هنری را اشاعه می دهند.

همان سان که شیطان ارواح اغوا شدگان خود را از طریق ضعف های روحی و اخلاقی آنان سحر می کند، شیوه های تبلیغاتی روز نیز قواعد ثابت خویش را از ضعف ها، نقص ها، سستی ها و وابستگی های افراد و جامعه های بشری اخذ کرده است، برای همین «باطل السحر» این تبلیغات نیز قدرتی ایمانی است که از التزام به شریعت پدید می آید».

شهید و شقایق

شقایق وحشی آزاده است و وابستگی ای ندارد. در دشت های دور، لابلای سنگ ها می روید و به آب باران قناعت دارد، تا همواره تشنه باشد و بسوزد. داغ دار است و گل برگ های سرخش را نیز گویا به خون آغشته اند. شهید نیز آزاده است و فارغ و قانع و تشنه و سوخته دل و داغ دار و غلتیده در خون، اما میان این دو چه نسبتی است؟ کلام را، کلام انسانی را از این بیش راهی به سوی حقیقت نیست، تمثیلی از حقیقت و بس.

انسان، مرگ، شهید

انسان در همه حال خود را پنهان می دارد. مگر آن گاه که خودش را در خطر ببیند. در هنگام اضطرار و در معرکه جنگ، آن گاه که مرگ را نزدیک می یابد، اگر بخواهد هم چنان خودش را پنهان نماید، باید که جان شیرین را بهای حفظ نقاب ظاهر کند و از جان بگذرد، اما از چهره ریایی خویش در نگذرد که نمی تواند. پس چون پای مرگ در میان آمد ملاحظات و مصالح را هر چه هست وا می گذارد و آن ذات پنهان خویش را رها می کند که ظهور یابد... آنان که صفت ترس را از ذات خویش بر نکنده اند، اگر چه در چشم خلق به شجاعت و جسارت مشهور باشند، چون پای مرگ در میان آید، هم چون مارمولکی که از وحشت رعد و برق در سوراخ می خزد، از معرکه جنگ می گریزند. در این هنگامه است که تعلقات هر چه هست ظهور و بروز می یابند... تعلّقات هر چه بیشتر باشند، شهوت زیستن بیشتر است؛ خواست حفظ حیات، حتی به بهای بندگی نامردمان... پس کمال انقطاع در آمادگی برای مرگ است، نه از سر یأس و دل زدگی که از سر آزادگی... و چنین است که شهیدی از میان انسان ها انتخاب می شود. شهید منتظر مرگ نمی ماند، این اوست که مرگ را بر می گزیند، پیش از آن که مرگ ناخواسته به سراغ او بیاید، به اختیار خویش می میرد...

شهید آوینی در کلام و نگاه رهبری

مقام معظم رهبری به دلیل احترام خاصّی که برای بسیجیان مخلص و هنرمندان متعهد و مسلمان انقلابی قائل هستند، همواره در گرامی داشت آنان پیش قدم بوده و هستند.
ایشان با وجود مسؤولیت های سنگینی که دارند، در روز تشییع پیکر شهید فرزانه سیدمرتضی آوینی، حضور پیدا کردند. پس از پایان مراسم چون به دلیل ازدحام مردم نتوانستند، از نزدیک خانواده آن شهید بزرگوار را ببینند، به مسؤول آن روز حوزه هنری فرمودند:
«از طرف بنده به خانواده شهید تسلیت بگویید، گر چه من خودم هم در این مصیبت داغدار هستم». ایشان، چندی پس از آن، در روی قرآنی که آن را به خانواده شهید آوینی، هدیه کردند، این عبارت را به دست خط مبارک خود نوشته بودند:
«به یاد شهید عزیز، سید شهیدان اهل قلم، آقای سیدمرتضی آوینی که یادش غالبا با من است...»



شهید سید مرتضی آوینی

راه کاروان عشق از میان تاریخ می گذرد و هر کس در هر زمره
که می خواهد ما را بشناسد داستان کربلا را بخواند، اگرچه
خواندن داستان را سودی نیست اگر دل کربلایی نباشد...

آويني را با سبك زندگي‌اش بشناسيم نه آثارش!
ويژگي اساسي كه موجب شد مرحوم شهيد آويني به سلك و سيره بقيه شهدا و انسان‌هاي ماندگار، ماندگار بشود، هنري زندگي كردن بود. حكيمي روزي فرموده بود كه آنچه در قالب هنر نگنجد، ماندني نيست. راز ماندگاري شهيد آويني در عدالتخواهي‌اش در عرصه اجتماعي، در يك زيست هنرمندانه در سبك زندگي انسانِ الهي و نگاه غيب‌باور و معادگرايش بوده است. بيشتر از آنكهَ آثار هنري شهيد آويني گوياي آويني باشد، زندگي‌كردن، زيستن، تغيير و تحول و دگرديسي شخصيت او اهميت دارد: او كه در دوره دانشجويي كس ديگري است، در دوره انقلاب كس ديگري و شكل ديگري مي‌شود. به تعبير امام (رضوان الله تعالي عليه) ميزان، حالِ فعلي افراد است. حالِ آويني هرچه جلوتر آمد بهتر، مناسب‌تر و كامل‌تر شد تا مرحلَه‌اي كه لياقت شهادت پيدا كرد.

آويني؛ جلوتر از زمان
آويني چند ويژگي داشت: ويژگي اولش جلوتر از زمان بودن است. جلوتر از زمان خويش بودن معنايش اين نيست كه ما در آينده سير كنيم، بلكه يك آينده‌نگري داشته باشيم و اگر قرآني‌تر بخواهيم حرف بزنيم، عاقبت‌نگري داشته باشيم كه «ان العاقبه للمتقين.» ويژگي دوم، ويژگي مهم شناخت غرب است. علف‌هاي هرز را مي‌شناخت، تشخيص مي‌داد و كنار مي‌زد. در عصر آويني معنايش غرب‌شناسي بود. امروز كنار غرب‌شناسي شناخت نحله‌هاي ديگر هم مرسوم است. امروز فتنه‌هاي عصري صرفاً از تفكر غربي خاص نمي‌آيد. فقط شناخت ليبراليسم و سكولاريسم و ايندويژواليسم و موارد اينچنيني مهم نيست. امروز شناخت وهابيت هم مهم است، يعني همان‌قدر كه صهيونيسم و ليبراليسم را بايد بشناسيد، بايد وهابيسم و وهابيت را هم بشناسيد.

ويژگي سومش هم ولايتمداري بود. شناختش نسبت به امام زمان خودش، ولي‌عصر خودش بود. هم نسبت به امام عصر و هم نسبت به نايب او، توجه ويژه‌اي داشت. اگر كسي امام دوران خودش و امام عصرش را نشناسد و پشت سر او قرارنگيرد، مثل كسي مي‌ماند كه قبله‌اي ندارد ولي دارد نماز مي‌خواند و جهت ندارد، چون امام حجت است. كعبه حجت است، اگر كسي امام دوران خودش و امام عصرش را نشناسد و پشت سر او قرار نگيرد، مثل كسي مي‌ماند كه قبله‌اي ندارد ولي دارد نماز مي‌خواند و جهت ندارد، چون امام حجت است. كعبه هم حجت است.

عمار زمانش بود
آويني در زمان خودش عمار بود، با مظلوميت‌هاي خاص خودش، قطعاً اگر امروز بود، عمارِ پرمايه و توانمندي بود؛ عماري بود كه خيلي دستِ پر و ضريب نفوذ بالايي داشت. آويني در دوره‌اي كه زندگي مي‌كرد، درگير مسائل سلبي و نفي آنچه نمي‌خواست، بود. در بخش لاالهَ سير مي‌كرد. اگر آويني امروز در قيد حيات مادي بود، امكان داشت در حوزه هنر و فكر از مرحله لاالهَ به الاالله رسيده باشد. يك دوره ۲۰ساله از شهادت ايشان مي‌گذرد و خيلي اتفاق‌ها افتاده است. خيلي از مسائلي كه دغدغه آويني بود، امروز كشف و روشن شده است. مشخص شده كه غرب چه ضعف‌هايي دارد. احتمالاً آويني مي‌توانست از كساني باشد كه «الگوي جايگزين» مباني تفكر غرب را شفاف‌تر، روشن‌تر و ملموس‌تر بيان كند.

تا زنده بود صدايش شنيده نمي‌شد!
مديريت فرهنگي زمان آويني و مديريت فرهنگي امروز يك ضعف كليدي داشت و دارد: سواد فرهنگي ندارد. مباني معرفت‌شناسي و هستي‌شناسي‌اش هم مخدوش است. ظاهر مدير فرهنگي ما در اين دوره‌ها، ظاهري وجيه و اسلامي بوده.



شهید سید مرتضی آوینی

دنیای عادات وارونه حقیقی است و عارف سالک اگر قول و فعلش خلاف این عالم است ، نه از سرلودگی و مسخره گی است و نه با این نیست انگاری و نفی و انکار متجددین نسبتی دارد و نه قصد کرده است که عوام را در زحمت اندازد ، بل او عالم عادات را خراب می کند تا حقیقت بنا شود .

مديران فرهنگي انصافاً هم در زندگي شخصي‌شان هم افراد متديني هستند اما آن زمان‌آگاهي لازم، آن غرب‌شناسي دقيق، آن جريان‌شناسي مطلوب هنري و فرهنگي را ندارند. از همه مهم‌تر اينكه از زمان خودشان عقب هستند. نه‌تنها مسائل فكري، معرفتي و ساختارهاي فرهنگي آينده را نمي‌شناسند و جلوتر از زمان نيستند، بلكه حتي زمان آگاه هم نيستند، امروز را هم بعضاً نمي‌شناسند. ممكن است البته مصداق‌هايي داشته باشيم كه نقيض اين گفته من باشد. يكي از دلايل غربت آويني اين بود كه مديران فرهنگي روز در سازمان صداوسيما، در مطبوعات، ارشاد و سازمان‌هاي ديگر از زمان خودشان عقب بودند. فاصله‌اي كه بين آنها و تفكر آويني بود، فاصله دردآوري بود. صدايش شنيده نمي‌شد. مستند مي‌ساخت، مستندش سانسور مي‌شد يا پخش نمي‌شد. آويني ممنوع‌الصدا بود، نه‌فقط ممنوع‌التصوير، تريبوني براي حرف‌زدن نداشت. همين كه بعد از شهادتش شناخته شد، علت اصلي‌اش مديران فرهنگي روز بودند. سعي كردند كه صداي مرتضي حتي شنيده نشود.

هنوز خيلي‌ها آويني را نمي‌شناسند!
آويني متفكر و انديشمند و آويني هنرمند و مستندساز كه بيشتر در قاب روايت فتح معرفي شده، همه شخصيت شهيد آويني نيست. بهتر است بگوييم كه هنوز خيلي‌ها آويني را نمي‌شناسند، چون زندگي آويني خيلي معرفي نشده است، آزاداندیشي آويني معرفي نشده است. اينكه آويني كه بود و چه شد را خيلي‌ها نمي‌دانند. يكي از خلأهاي امروز براي الگوهاي شخصيتي اين باشد كه چطور يك كسي مثل آويني از يك نوع زندگي ديگر به يك نوع زندگي مطلوب و مناسب مي‌رسد، يك نوع تطور و تحول شخصيت و تكامل شخصيت دارد، برعكس خيلي‌ها كه با نگاه‌هايي شبه نگاه آويني شروع مي‌كنند و وقتي وارد سينما و ادبيات و فلسفه و فكر و شعر و مطبوعات مي‌شوند به آن آويني اول برمي‌گردند. آويني اول مي‌شود، آويني دوم و شهيد مي‌شود، بعضي‌ها هم از زاويه آويني دوم شروع مي‌كنند، آخرت و سرانجامشان به آويني اول ختم مي‌شود.

ضرورت نقد انديشه‌هاي آويني
شهيد آويني‌اي كه معرفي شده، شهيد آويني‌اي است كه انديشه‌اش بدون نقص است. اين بسيار محل اشكال است. انديشه شهيد آويني نياز به نقد و بررسي، پالايش، بازخواني و ويرايش دارد. آويني سينماگر مستندساز با آويني متفكر، غرب‌شناس و تا حدودي آشنا با برخي از مباني فلسفي را بايد از هم تفكيك كرد. آويني انديشمند، به بعضي نحله‌هاي فكري مثلاً جريان فرديدي، جريان هايدگريست نزديك بود. اين آويني، آويني‌اي است كه بايد آسيب‌شناسي بشود. در جمله‌اي كه از آويني مانده كه «اين شهدا نيستند كه رفتند، اين ما هستيم كه زمان ما را با خودش برده است»

رگه‌هايي از تفكر هايدگر را مي‌بينم. احساس مي‌كنم رگه‌هايي از تفكر هايدگري، در آن هستي و زمانش، در اين گفته وجود دارد. آيا اگر تفكر فلسفي كه رگه‌هايي از آن را در زندگي و بعضي گفتار و نوشته‌هاي آويني مي‌بينيم، استمرار پيدا مي‌كرد، آيا به «الگوي جايگزين» مي‌رسيد يا آويني از اين تفكر فلسفي هم عبور مي‌كرد؟ آيا آويني اين را هم مي‌چشيد و متوجه مي‌شد كه اينها حرفي براي جايگزيني تفكر غرب دارند يا ندارند؟ چون شما ديديد در دوره زد و خوردهاي فكري پس از دولت دوم خرداد، جريان هايدگري و فرديدي عاجز بود كه از پس انديشه پوپري‌ها و تفكرات اين‌چنيني آنها بربيايد و بخواهد در جامعه عرض‌اندام جدي كند.

به نظرم آن تطور و تكامل شخصيت آويني، اينجا هم از حيث تطور انديشه‌اش ادامه پيدا مي‌كرد. احتمالاً انديشه آويني به



آزادی در نفی همه‌ی تعلقات است جز تعلق به حقیقت،
که عین ذات انسان است.
وجود انسان در این تعلق است که معنا می گیرد و بنابراین،
آزادی و اختیار انسان تکلیف اوست در قبال حقیقت،
نه حق او برای ولنگاری و رهایی از همه‌ی تعهدات.
باید گفت هنر و ادبیات در برابر همین معنا ملتزم است.

کتاب رستاخیز جان/ ص ۱۷

نوعي تكامل مي‌رسيد. آويني انديشمند و آويني متفكر، امروز نياز به بازخواني و ارزيابي دارد. بعضي از ديدگاه‌هاي ايشان طبيعتاً يا مبهم است يا خالي از اشكال نيست. نقد انديشه آويني، بعد از گذشت ۲۰ سال ضرورت دارد.

مصادره آويني توسط اطرافيانش

شهيد آويني را در حوزه هنر و مستندسازي هم بايد ارزيابي كرد. اين ستايش بي‌چون‌وچرايي كه گفته مي‌شود آويني نسبت به كساني مثل آلفرد هيچكاك داشته در چه فضايي مطرح شده بود؟ آيا اين حرف براي هميشه بود؟ اينكه ادعا مي‌شود آويني صرفاً يك شخصيت فرم‌گرا در هنر بوده، درست است؟من معتقدم كه آويني را بعضي از اطرافيانش كه با او حشر و نشر داشتند مصادره كردند. اينها افراد كوچكي بودند و هستند كه از قِبَل آويني به نان و نوايي رسيدند، كتاب‌هايشان چاپ شد و در رسانه‌ها مطرح شدند. اينها يك مرتضاي هيچكاكي را به جامعه معرفي كرده‌اند. در مصادره آويني موفق شدند پرده‌اي روي شخصيت او بكشند و با فرم‌گرايي محض در شق هنري آويني، بخش پيام آويني در حوزه تفكر و انديشه‌اش را هم به محاق ببرند و از همه مهم‌تر نوع زيست و زندگي هنرمندانه آويني را در سايه قرار بدهند.

راوی حسن عباسی : تحليلگر علوم استراتژيك و رئيس مركز بررسي‌هاي دكترينال انديشكده يقين ـ منبع: روزنامه جوان

شخصیت شهید آوینی قبل و با بعد از انقلاب بسیار متفاوت است و خود نیز با بیان اینکه «من از راه رفته سخن می‌گویم» بر این تحول معترف است.
در نامه‌ای که شهید مرتضی به برادر خود در آمریکا نوشته، بر چرایی پیوستن خود به امام راحل اشاره و بیان می‌کند «امام دست خدا بر زمین است... من زندگی را با انقلاب یافته‌ام... عشق خمینی چنان است که کارم در راه خداست و برای آن پولی نمی‌گیرم، جهادی را که آغاز کرده‌ایم بیل و کلنگ و قلم است».
شهید آوینی مدرک فوق‌لیسانس معماری خود که قبل از انقلاب گرفته بود را قاب کرده و به بیان خود «آمده تا برای انقلاب بیل بزند».موضوع انقلاب اسلامی چاشنی اکثر کتاب‌ها و مقالات شهید آوینی است و می‌توان آن را در جای‌جای نوشته‌های شهید اهل‌قلم مشاهده کرد.ازجمله مهم‌ترین آثار شهید آوینی می‌توان به مستندهای «روایت فتح» اشاره کرد که تهیه آن در دوران جنگ تحمیلی آغاز شد و آخرین آن بعد از پایان جنگ و در فکه بود که با شهادت وی به پایان رسید.
وی بعد از پایان جنگ تحمیلی در کنار دوربین، قلم بر دست گرفت و نوشته‌هایش چنان است که «سید شهیدان اهل‌قلم» لقبی تمام‌کننده برای وی به‌شمار می‌رود.
در بحبوحه جنگ تحمیلی در سال ۶۴ شهید آوینی در خصوص توسعه می‌نویسد و در آن با نام مستعار «مصطفی حق‌گو» به مبانی تفکر غرب‌گرا در بدنه جمهوری اسلامی حمله می‌کند.
اندیشه‌های این شهید بزرگوار چنان است که می‌توان حداقل وی را ۳۰ سال جلوتر از زمان خود معرفی کرد.در دوره‌ای که وی مقالاتش را نگاشته در موضوعات انتخابی‌اش وحید و تنهاست و نظیری چون خود نداشت.کسانی که جزء حزب باد هستند را می‌توان محافظه‌کار دانست.
شهید آوینی در زمان خود خلاف محافظه‌کاران عمل کرد و رفتار و نوشته‌های وی چنان بود که برخی وی را تکفیر کردند و حتی در این میان بعد از نگارش مقاله «تفکر یا تجدد» که بعدها در کتاب «حلزون‌های خانه‌به‌دوش» آورده شده، کتک نیز خورد.
کمترین حقی که شهید آوینی بر گردن ما دارد این است که نوشته‌های وی را مطالعه کنیم، خاطرنشان کرد: لازم و ضروری است بچه‌های انقلاب نسبت به مطالعه کتب شهید آوینی مبادرت ورزند چراکه نوشته‌های این شهید والامقام برای عصر کنونی بسیار کارگشاست...
به نقل از احمدرضا بیضایی استاد دانشگاه

اگر شب قدر شبی باشد که تقدیر عالم در آن تعیین می‌گردد، همه‌ی شب‌های جبهه شب قدر است و از همین‌جاست که تاریخ آینده‌ی کره‌ی زمین تقدیر می‌شود؛ شب‌هایی که ملائکه‌ی خدا نازل می‌گردند و ارواح مجاهدان راه خدا را از معارجی که با نور فرش شده است به معراج می‌برند.

شهید سید مرتضی آوینی / گنجینه ی آسمانی / ص۱۵۹





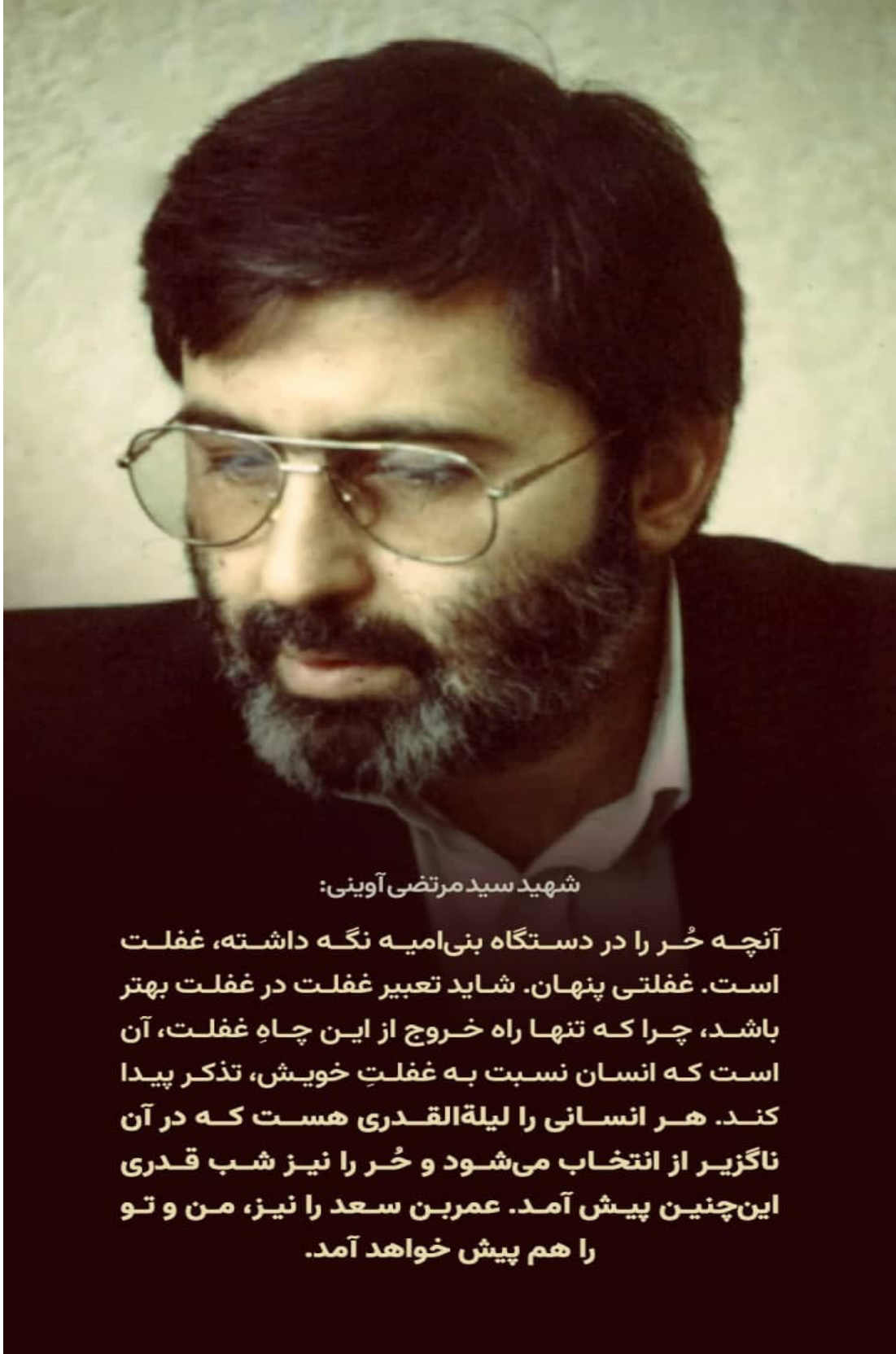
خاطراتی از شهید سید مرتض آوینی

سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار با
خانواده شهید سید مرتضي آويني
بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ان شاء الله این شهید را با پیغمبر محشور کند. من حقیقتا نمي دانم چطور مي شود انسان احساساتش را در يك چنین مواقعي بيان و تعبير كند؟ چون در دل انسان يك جور احساس نيست.
در حادثه شهادتي مثل شهادت این شهید عزیز، چندین احساس با هم هست. يكي احساس غم و تاسف است از نداشتن كسي مثل سيد مرتضي آويني. اما چندين احساس ديگر هم با اين همراه است كه تفكيك آنها از همديگر و بازشناسي هر يك وبيان كردن آنها كار بسيار مشكلي است
به هر حال امیدواریم که خداوند متعال خودش به بازماندگانش به شما پدرشان، مادرشان، خانمشان، فرزندانشان، همه کسانشان به شما که بیشترین غم، سنگین ترین غصه را دارید تسلي ببخشد. چون جز با تسلي الهي دلي كه چنين گوهري را از خودش جدا مي بيند و واقعاً آرامش پيدا نمي كند.
فقط خداي متعال بايد تسلي بدهد و مي دهد.
من با خانواده هاي شهدا زياد نشست و برخاست كرده ام و مي كنم. و از شرايط روحي آنان آگاهم. گاهي فقدان يك عزيز مصيبتي است كه اگر مرگ او شهادت نبود تا ابد قابل تسلي نبود. اما خداي متعال در شهادت سري قرار داده كه هم زخم است و هم مرهم و يك حالت تسلي و روشنايي به بازماندگان مي دهد.ايشان دو- سه مرتبه آمد اينجا و روبه روي من نشست. من يك نور و يك صفا و يك حالت روحاني در ايشان حس مي كردم و همين جور هم بود. همين ها هم موجب مي شود كه انسان بتواند به اين درجه رفيع شهادت برسد.

خداونـد ان شـاءالله دلهـاي داغديـده و غمگيـن شـما را خـودش تسـلي بدهـد. اگـر مـا بـه حـوزه آن شـهادت و شـهيد و خانـواده شـهيد نزديك مـي شـويم بـراي خاطـر خودمـان اسـت. بنـده خـودم احسـاس احتيـاج مـي كنـم. بـراي مـا افتخـار اسـت كـه هـر چـه مـي توانيـم بـه ايـن حـوزه شـهادت و ايـن شـهيد، خودمـان را نزديـك بكنيـم.
چنـد روز پيـش توفيـق مقبـره ايـن شـهيد را پيـدا كرديـم. پنجشـنبه گذشـته رفتيـم آنجـا و قبـر مطهـر ايشـان و آن همـرزم و همـراه شـان شـهيد يـزدان پرسـت را زيـارت كرديـم. ان شـاء الله كـه خداونـد درجاتشـان را عالـي كنـد و روز بـه روز بـركات آن وجـود بـا بركـت را بيشـتر كنـد. كارهايـي كـه ايشـان داشـتند ان اشـاءالله نبايـد زميـن بمانـد. ان شـاء الله بـراي روايـت فتـح يـك فكـر درسـت و حسـابي شـده اسـت كـه ادامـه پيـدا كنـد.
نبايـد بگذارنـد كـه كارهـاي ايشـان زميـن بمانـد. ايـن كارهـا، كارهـاي باارزشـي بـود. ايشـان معلـوم مـي شـود ظرفيـت خيلـي بالايـي داشـتند كـه ايـن قـدر كار و ايـن همـه را بـه خوبـي انجـام مـي دادنـد. مخصوصاً ايـن روايـت فتـح چيـز خيلـي مهمـي اسـت. شـب هايـي كـه پخـش مـي شـد مـن گـوش مـي كـردم. ظاهـراً سـه چهـار برنامـه هـم بيشـتر اجـرا نشـد.

حـالا يـك مسـئله ايـن اسـت كـه آن كاري را كـه ايشـان كـرده انـد و حاضـر و آمـاده اسـت چگونـه از آن بهـره بـرداري بشـود. يـك مسـئله هـم ايـن اسـت كـه كار ادامـه پيـدا كنـد. آن روز كـه مـا از ايـن آقايـان خواهـش مـي كرديـم و مـن اصـرار مـي كـردم كـه ايـن روايـت فتـح ادامـه پيـدا كنـد درسـت نمـي دانسـتم چگونـه ادامـه پيـدا كنـد. بعـد كـه برنامـه هـا اجـرا شـد ديديـم همـين اسـت. يعنـي زنـده كـردن ارزش هـاي دفـاع مقـدس در خاطـره هـا.آن خاطـره هـا را يكـي يكـي از زبـان هـا بيرون كشـيدن. و آنهـا را بـه تصويـر كشـيدن و آن فضـاي جنـگ را بازآفرينـي كـردن.



شهید سید مرتضی آوینی:

آنچـه حُـر را در دسـتگاه بنی‌امیـه نگـه داشـته، غفلـت اسـت. غفلتـی پنهـان. شـاید تعبیر غفلـت در غفلـت بهتر باشـد، چـرا كـه تنهـا راه خـروج از ايـن چـاهِ غفلـت، آن اسـت كـه انسـان نسـبت بـه غفلـتِ خويـش، تذكـر پيـدا كنـد. هـر انسـانی را ليلةالقـدری هسـت كـه در آن ناگزيـر از انتخـاب می‌شـود و حُـر را نيـز شـب قـدری اين‌چنيـن پيـش آمـد. عمربـن سـعد را نيـز، مـن و تـو را هم پيش خواهد آمد.



قرن‌هاست زمین انتظار مردانی این‌چنین را می‌کشد تا بیایند و کربلای ایران را عاشقانه بسازند و **زمینه‌ساز ظهور باشند**...آن مردان آمدند و رفتند، فقط من و تو ماندیم و از جریان چیزی نفهمیدیم...



این کاري بود که ایشان داشت مي کرد. و هر چه هم پیش مي رفت بهتر مي شد. یعني پخته تر مي شد. چون کار نشده اي بود. غیر از این بود که بروند در میدان جنگ و با رزمنده حرف بزنند. آن کار خیلي آسان تر بود. این کار هنري تر و دشوارتر و محتاج تلاش فکري و هنري بیشتري بود. اول ایشان شروع کرد و بعد کم کم بهتر و پخته تر شد. من حدس مي زنم اگر ایشان زنده مي ماند و ادامه مي داد این کار خیلي اوج پیدا مي کرد. حالا هم باید این برنامه دنبال شود. تازه در همین میدان هم منحصر نیست. یعني باز آفریني آن فضا از راه خاطره ها یکي از کارهاست. در باب جنگ و ادامه روایت فتح کارهاي دیگري هم شاید بشود انجام داد. حیف است که این کار تعطیل شود. من خیلي خوشحال شدم از این که زیارت تان کردم.
منبع: ماهنامه شاهد یاران، شماره ۳۱

شهید آوینی ۲۰ فروردین سال ۷۲ هنگام تولید بخش‌هایی از مجموعه مستند تلویزیونی «روایت فتح» در منطقه فکه با مین‌های بازمانده از دوران جنگ و دفاع مقدس برخورد کرد و به شهادت رسید. پیکر پاک آن شهید دو روز بعد به تهران منتقل و از مقابل ساختمان حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در خیابان سمیه تشییع شد. رهبر معظم انقلاب هم بدون اعلام قلبی در این مراسم حضور یافتند و بر پیکر شهید آوینی فاتحه خواندند.

رهبرمعظم انقلاب: [سیدمرتضی آوینی] در پیشگاه خدای متعال در درجات عالی دارد پرواز می‌کند، یعنی آن چیزی که همه‌ی عرفا و اهل سلوک و آن سرگشته‌های وادی‌های عشق و شور معنوی و عرفانی یک عمر به دنبالش گشته‌اند و دویده‌اند او با این فداکاری و این شهادت به‌دست آورده و رضوان و قرب الهی را درک کرده است،.. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین‌جور هم بود. ۰۲/۰۲/۱۳۷۲.»

شهید سید مرتضی آوینی

مستندسازی که من اصرار داشتم باقی بماند، به خاطر نقش ویژه‌ی آن در حفظ فضای جنگ در کشور است؛ نه این‌که بخواهیم القای حالت جنگی بکنیم. الان که عملاً جنگ نیست لکن ما می‌خواهیم نگذاریم آن احساسات و حالتی که در دوران جنگ بود، از حافظه‌ها زدوده شود. باید ببینید در هر زمان چه چیز مناسب است و آن را تهیه کنید. اگر بتوانید مستندسازی را ادامه دهید، به نظر من کار مهم و خوبی است. البته در مستندسازی، نقش کلام همان کاری که خود مرحوم شهید آوینی می‌کرد خیلی مهم است. هم نوشتار و هم بیان آن نوشتار، بسیار بسیار مهم است. اگر نکته گوییهای او نبود، خیلی از منظره‌ها اصلاً معنی نداشت.

من تا مدت‌ها که روایت فتح پخش می‌شد، اصلاً شهید آوینی را نمی‌شناختم؛ ولی از مشتری‌های همیشگی روایت فتح بودم. یعنی هر شب جمعه، حتماً می‌نشستم و این برنامه را نگاه می‌کردم. روی من تأثیر زیادی می‌گذاشت و می‌دیدم که این کلام چقدر اثر دارد. یک‌وقت همان جوانان آمدند پیش من- به نظرم مال جهاد بودند- من در همان جلسه گفتم: «این صدای نجیبی که این‌ها را بیان می‌کند، چیز خیلی جالبی است؛ این را نگهدارید.» خودش هم قاعدتاً در آن جلسه بود. کسی هم به من نگفت که «این آقاست.» اما بعدها خود ایشان به من نوشت: «آن کسی که این‌ها را تهیه می‌کند، من هستم.»

کسی که می‌خواهد چنین برنامه‌هایی بسازد، باید آن نجابت و معصومیت و استحکام و اطمینان به سخن را داشته باشد. گاهی حرفی را کسی می‌زند و حرف بزرگی است؛ اما پیداست که خودش اعتقادی به این حرف ندارد. اما این صدا، آن صدایی است که بزرگترین حرف‌ها را می‌زد و خودش اعتقاد داشت. مثلاً می‌گفت: «این جوانان ما، به راه‌های آسمان آشناترند تا به راه‌های زمین.» این را چنان می‌گفت که گویا راه‌های آسمان را خودش رفته، دیده و می‌داند که این‌ها آشناتر هستند! ما خیال می‌کنیم صدای جنگی باید صدای کلفت و نخراشیده‌ای باشد اما ایشان آن‌طور صدایی نداشت. صدایی بود معصوم و نجیب و در عین حال استحکامی ویژه داشت؛ در قالب نوشتاری قوی و هنرمندانه.

این نوشته‌ها، نوشته‌های قوی و خوبی بود. خود ایشان می‌نوشت و خودش هم اجرا می‌کرد. اگر بتوانید روی این‌ها کار کنید و چیز خوبی تهیه کنید ولو نتوانید نیم‌ساعت برنامه بدهید، عیبی ندارد. یک‌ربع برنامه هم بدهید، خوب است.

مقدمه‌اش را کم کنید. مقدمه‌ی طولانی، خوب نیست. مقدمه، هرچه خوب باشد، باید کوتاه باشد. چرا؟ چون تکراری است. من مقدمه‌ی برنامه‌ی اول را با لذت گوش می‌کنم. در برنامه‌ی دوم، این لذت کم می‌شود. برنامه‌ی چهارم و پنجم، دیگر یک چیز تکراری است.

لذا، مقدمه هر چه کوتاه‌تر باشد بهتر است و آن رنج و ملالت تکرار را کم می‌کند. اما اصل برنامه را اگر نمی‌توانید زیاد کنید، یک ربع، ده دقیقه قرار دهید. اگرچه خود شهید آوینی هم نمی‌توانست. همان چند برنامه‌ای که ایشان بعد از جنگ تهیه کرد، خیلی ممنون شدم؛ واقعاً هم عالی بود اما با چیزی که در زمان جنگ بود، فرق داشت. امام خامنه ای_ ۱۱/۰۶/۱۳۷۲
بیانات با تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح

آسید مرتضی آوینی

هنر انقلاب را در آن عده‌یی محصور کنید که مفاهیم انقلابی جزو ایمانشان است و آن را قبول دارند. این را بگوییم هنر انقلابی، و ماعدای آن را بگویم هنر غیرانقلابی، که شامل ضد انقلابی و







شهید سید مرتضی آوینی

شهدا، اصحاب آخرالزمانی سیدالشهدا علیه السلام هستند.

پیام آنها عشق و اطاعت است و وفاداری.

بی‌تفاوت می‌شود. شما کوشش کنید که در این محدوده‌ی هنر معتقدان به انقلاب، تعارض به وجود نیاید؛ من این را می‌خواهم. حالا شما آقای آوینی را مثال زدید - من بحثی ندارم - من آقای آوینی را هم خیلی بیشتر از شما نمی‌شناسم. من می‌خواهم شماها کوشش کنید، این اختلاف سلیقه‌هایی که در این زمینه‌ها دارید، عمده و جاگیر نشود؛ نه در فضای ذهن، و نه در فضای عمل. ممکن است دو نفر با همدیگر همکاری نکنند؛ اشکالی هم ندارد. شما می‌گویید من با آن آقا نمی‌توانم همکاری کنم؛ خیلی خوب، مانعی ندارد. بر روح هنرمند نمی‌شود تحمیل کرد که باید شما این‌جا همکاری کنید؛ لیکن نگذارید این اختلاف سلایق به تعارض و بگومگو برسد؛ این را واقعاً به عنوان یک اصل و یک شاخص در نظر داشته باشید. امام خامنه ای...۰۴/۰۹/۱۳۷۰
بیانات در دیدار جمعی از هنرمندان

من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در شهید آوینی حس می‌کردم

امیدواریم که خداوند متعال درجات او را[شهید آوینی] عالی کند. من با فرزند شما نشست و برخاست زیادی نداشتم. شاید سه جلسه که در آن سه جلسه هم ایشان هیچ صحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم‌صحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال‌ها پیش می‌شنیدم و به آن‌ها علاقه داشتم؛ هرچند نمی‌دانستم که ایشان آن‌ها را اجرا می‌کند لکن در ایشان همواره نوری مشاهده می‌کردم. ایشان دو سه مرتبه آمد این‌جا و روبه‌روی من نشست. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین‌جور هم بود. همین‌ها هم موجب می‌شود که انسان بتواند به این درجه‌ی رفیع شهادت برسد...
شهید سید مرتضی آوینی

یک مطالبه‌ی جدّی و یک آرزو !؟

من... این را می خواهم عرض بکنم که این... یک مطالبه‌ی جدّی و یک آرزو است، ان‌شاءالله این آرزو برآورده بشود- کاش کسانی بتوانند مثل شهید آوینی... جهاد عظیم و عمومی[دردوران کرونا] را روایت کنند ؛ همچنان که شهید آوینی با آن بیان شیرین و زیبا و اثرگذارِ خودش توانست جزئیّات جبهه را برای ما روایت بکند و آن را ماندگار بکند. کاش کسانی بتوانند این کار را بکنند؛ هم در گفتار و هم در نوشتار و هم در کارهای هنری و نمایش ها و پدیده‌های هنری.۲۱/۰۲/۱۳۹۹بیانات در ارتباط تصویری با ستاد ملی مبارزه با کرونا امام خامنه ای

اینها موتور پیشران حرکت کشور و حرکت نظامند!؟

در میدان هنر و ادبیّات، شهید آوینی، مرحوم سلحشور، مرحوم طالب‌زاده. البتّه اینها آخر عمرشان سنّشان بیشتر بود، امّا در همین جوانی خیلی کارها کردند، و امثال اینها که کم هم نیستند. در میدان علم و تحقیق، شهید تهرانی‌مقدّم، مرحوم کاظمی آشتیانی، شهید مجید شهریاری، شهید رضایی‌نژاد، شهید احمدی روشن. جوانهای ما اینها هستند دیگر. این رشته تا امروز هم ادامه دارد، تا همین دوره‌ی شماها، در همین زمان معاصر شما، شهید حججی، مصطفی صدرزاده، آرمان علی‌وردی، روح‌الله عجمیان. اینها برجسته‌اند، نقطه‌های واقعاً برجسته‌اند. هزارها، ده‌ها هزار، صدها هزار جوانِ ایرانی مسئولیّت‌شناس امروز وجود دارند؛ اینها موتور حرکتند، اینها موتور پیشران حرکت کشور و حرکت نظامند، هر کدام در یک بخشی.۲۹/۰۱/۱۴۰۲
بیانات در دیدار رمضانی دانشجویان

بسم رب الشهدا



شهید سید مرتضی آوینی

کجا از مرگ هراس دارد آنکه به جاودانگی روح در جوار رحمت حق آگاه است؟



بیعت نامه «شهید آویني» با «مقام معظم رهبري»

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت رهبر معظم انقلاب اسلامي، نائب امام عصر(عج) حضرت آيت الله خامنه اي أيدكم الله تعالي بتأييداته الخالصه.

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

امتثال امر، فرصتي براي عرض ارادت در اين مرقومه باقي نمي گذارد لذا حقير مستقيماً با استمداد از فضل بي منتهاي رب العالمين وارد در اصل مطلب مي شوم بعد از عرض اين مختصر كه ما با حضرتعالي به عنوان وصيّ امام امت(ره) و نايب امام زمان(عج) تجديد بيعت كرده ايم و تا بذل جان در راه اجراي فرامين شما ايستاده ايم؛ همان گونه كه پيش از اين درباره ي امام امت(ره) بوده ايم و بسيارند هنوز جواناني كه عشق به اسلام و شوق رضوان حق، آنان را در ميدان انقلاب نگه داشته است؛ با همان شوري كه پيش از اين داشته اند . خدا شاهد است كه اين سخن از سر كمال و صدق و از عمق قلوب همان جواناني سرچشمه گرفته است كه در تمام اين هشت سال بار جنگ را بر شانه هاي ستبر خويش كشيدند.

ما به جهاد في سبيل الله عشق مي ورزيم و اين امري است فراتر از يك انجام وظيفه ي خشك و بي روح. اين سخن يك فرد نيست؛ دست جماعتي عظيم است كه به سوي حضرت شما دراز شده تا عاشقانه بيعت كند. بسيارند كساني كه مي دانند شمشير زدن در ركاب شما براي پيروزي حق، از همان اجري در پيشگاه خدا برخوردار است كه شمشير زدن در ركاب حضرت حجت(عج) و نه تنها آماده، كه مشتاق بذل جان هستند. سرِ ما و فرمان شما.

كمترين مطيع شما

سيد مرتضي آويني







شهید سید مرتضی آوینی

بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها، نه؛ کربلا حرم حق است و هیچ‌کس را جز یاران امام حسین «علیه‌السلام» راهی به‌سوی حقیقت نیست. کربلا ما را نیز در خیل کربلاییان بپذیر



گفتاری از آیت الله جوادی آملی در مورد شهید آوینی

روایت فتح را با درایت شهادت آمیختن و هنر تصویر را با ظفر تحقیق هماهنگ ساختن و دو قوس نزول و صعود را با منحنی تام هنر اسلامی دور زدن و معقول را با عبور از بستر خیال، محسوس کردن و محسوس را با گذر از گذرگاه تخیل، معقول نمودن و تجرد تام عقلی را در کسوت خیال کشیدن و از آن‌جا به جامه‌ی حس درآوردن و سپس از پیراهن حس پیراستن و کسوت خیال را تخلیه نمودن و به بارگاه تجرّد کامل عقلی رسیدن و رساندن و در لفافه‌ی هنر، سه عالم عقل و مثال و طبیعت را به هم مرتبط جلوه دادن و کاروان دلباخته‌ی جمال محبوب را از تنگنای طبیعت به‌درآوردن و از منزل مثال رهایی بخشیدن و به حرم امن عقل رساندن که عناصر اصلی هنر اسلامی را تشکیل می‌دهند، در سلاله‌ی سلسله‌ی سادات و دوده‌ی شجره‌ی طوبای شهادت یعنی شهید سعید سیدمرتضی آوینی(ره) و دیگر هنرمندان متعهد دینی تبلور یافت و می‌یابد.

هنر سواری دلیر که روی میدان از او
چو کاغذ از کلک او ز لعل گیرد نشان

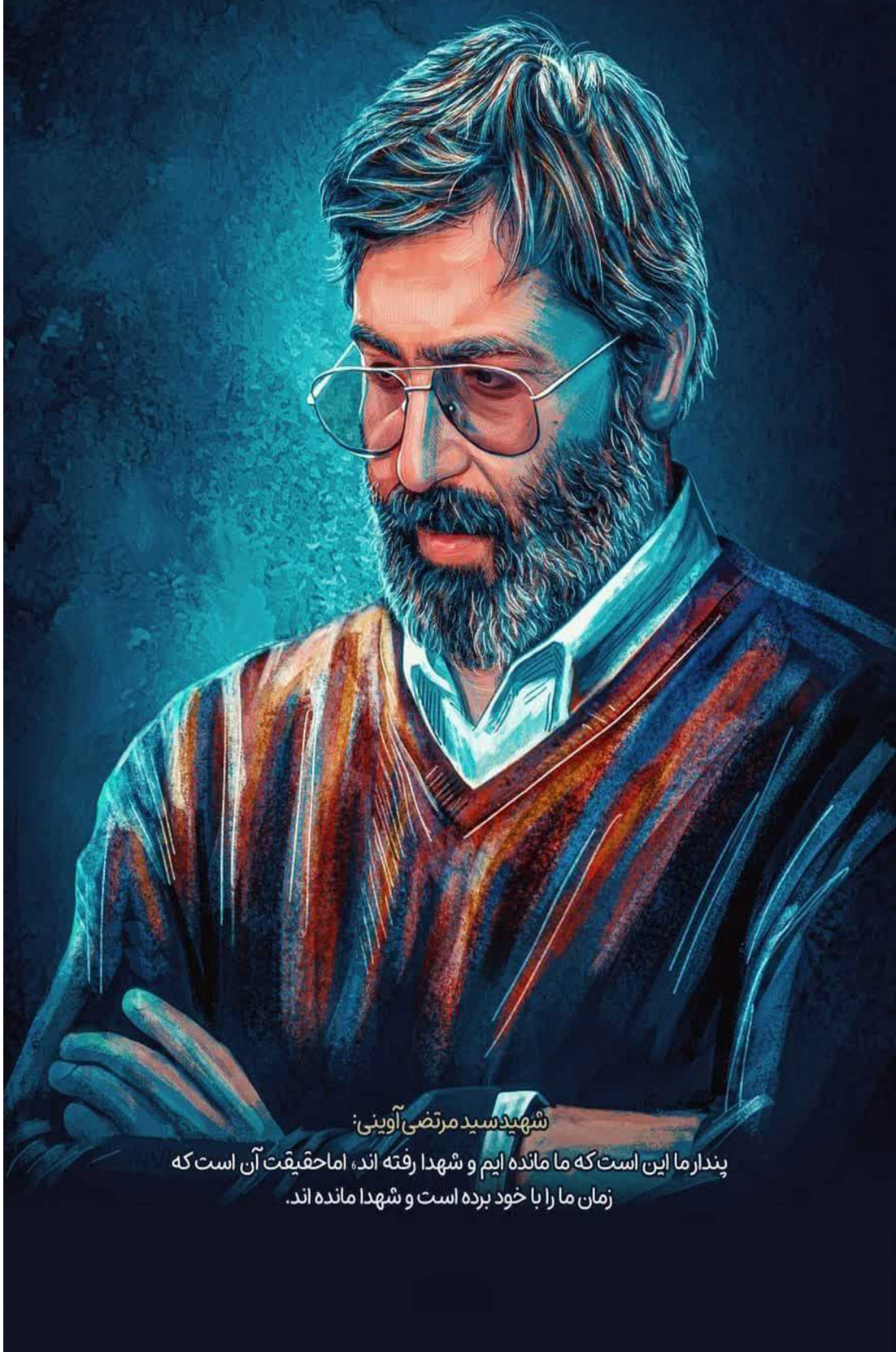
مهم‌ترین شاخص هنر اسلامی همانا توان ترسیم معقول در کسوت محسوس و قدرت تصویر غیب در جامه‌ی شهادت است.

هنرهای غیراسلامی چون جایی در جهان معقول و ملکوت ندارند و از عقل منفصل بی‌بهره و از مثال منفصل بی‌نصیبند و فقط از وهم وخیال متصل استمداد می‌کنند، هرگز مایه‌ی عقلی نداشته و ره‌آورد غیبی ندارند؛ زیرا مکتبی که ماده را اصیل می‌داند و موجود غیرمادی را خرافه می‌پندارد و تشنه‌ی تجرّد و غیب را افسانه تلقی می‌کند، هیچ‌گاه پیامی از عالم عقل و غیب ندارد و هرگز هدفی جز وهم و خیال نخواهد داشت.

اوج عروج یک انسان از دیدگاه هنرمند مادی همانا مقام مثال متصل وهمِ به هم آمیخته است و آن‌جا که سخن از نام و نان و وام و دانه نباشد، هنرمند مادی را راهی نیست و آن‌جا که از تشویق و تقدیر و ثنا و سپاس و یادنامه و مانند آن اثری نباشد، هنرور مادی را باری نخواهد بود؛ زیرا قلمرو پرواز هنرپرداز مادی همانا منطقه‌ی بسته‌ی خیال و مدار محدود وهم است.

ولی مکتب الهی که عوالم سه‌گانه‌ی طبیعت و مثال و عقل را اثبات می‌نماید و هر کدامِ آن‌ها را مظهر نامی از نام‌های جلال و جمال الهی می‌داند و برای عروج انسان ملکوتی مرزی قائل نیست و لقاءالله را که همواره بیکران بوده و هست و خواهد بود، مائده و مأدُبه‌ی سالک صالح و عارف واصل و شاهد عاشق می‌داند، بحر تیار و دریای مواج هنرورزی را فراسوی هنرمند اسلامی قرار می‌دهد تا پیام‌های گوناگون را که از هاتف عقل و منادی غیب از ورای حجاب‌های نوری و ظلمانی دریافت کرده است به قلمرو مثال منفصل درآورده و از آن پایگاه به مرحله‌ی وهم و خیال تنزل داده، سپس به منصّه‌ی حسّ و صحنه‌ی صورت نازل نماید تا بادیه‌نشینان تشنه‌ی حس را بر بال‌های ظریف هنر نشانده و از خاکدان طبیعت به دامنه‌ی مثال و خیال رسانده و از آن‌جا به قلّه‌ی رفیع عقل و مقام منیع غیب واصل کند، تا از زبان مولای غیب و شهادت، نغمه‌ی دل‌انگیز

«... فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» را با گوشی بشنود که در سایه‌ی قرب نوافل فراهم کرده و با روحی درک کند که با ولای جمع فضایل به‌دست آمده است؛ تا روشن گردد که سیر از زمین طبیعی به سپهر مادی نتیجه‌ی هنر ماده است، ولی سلوک از طبیعت به مثال و از آن‌جا به عقل- و خلاصه جهان را از عقل شروع کردن و به عاقل ختم نمودن- محصول هنر الهی است که اسلام داعیه‌ی آن را داشته و همواره تربیت‌یافتگانی جامع را ارائه کرده و می‌کند و هیچ هنری به از این نیست که انسان کامل جامع



به نوبه‌ی خود دو سر خط حلقه‌ی هستی را به هم بپیوندد و صعود و نزولی را که خود پیموده است، در قالب هنر عرضه کند تا سالکان هنردوست را به همراه هنرپروری خویش به منطقه‌ی وسیع آفرینش آگاه کند و فطرت جمال‌دوست و جلال‌نواز آنان را از انس با گِل‌رخان خاک‌آلود طبیعت و نوازندگان غبارین ماده و سرایندگان ژولیده‌ی زمین و خوانندگان گردگرفته‌ی بستر غبراء برهاند و به جمال بی‌زوال ماورای طبیعت و جلال بی‌مثال معنی و کمال بی‌وبال عقل و غیب و نوای دلپذیر و روح‌انگیز مولای هر عبد صالحی برساند؛ تا معلوم شود که طواف در مدار بتکده و میکده و عشرتکده و بالاخره طبیعت کده، شایسته‌ی انسان هنرجو و کمال‌دوست نیست، بلکه هنر در بازشناسی مجدد عالم و آدم و جهان را وسیع‌تر از منظر محدود طبیعیون شناختن و انسان را همتای فرشتگان بلکه بالاتر دیدن است؛ و راه نیل به این هدف سامی از عقبه‌های کئود گذشتن و میدان‌های مین را با ایثار نفیس و بذل نفس پشت سر گذاشتن و برای همه‌ی راهیان کوی هنر و سوی ظفر ره‌آوردی چون ره‌توشه‌ی شهید فقید سیدمرتضی آوینی(ره) آوردن است. و جامه‌ی رسای هنر و پوشش پرنیانی هنرپروری جز بر اندام کامل جامع سالکانی چون شهیدان شاهد برازنده نیست و قبای اطلس هنر جز برای قامت راست‌قامتان تاریخ و شیفتگان خدمت نه تشنگان قدرت، زیبنده نخواهد بود.

برتن ناقصان، قبای کمال به طراز هنر ندوخته‌اند
گرچه قرآن کریم که کلام خدای بی‌چون است، معارفی والاتر از شهود عارفان و فهم حکیمان و درک فقیهان و اندیشه‌ی متکمان و باور محدثان و یافته‌های مورخان و صدها فرزانه‌ی خردمند دیگر دارد- زیرا مجلای متکلم نامتناهی، هر آینه کلامی نامحدود خواهد بود؛ چنان‌که درجات بهشت موعود، نامحدود به عدد آیات قرآن کریم می‌باشد و به قاریان آگاه به معانی و آشنای به احکام و حِکَم قرآن گفته می‌شود: «بخوان و بالا برو»



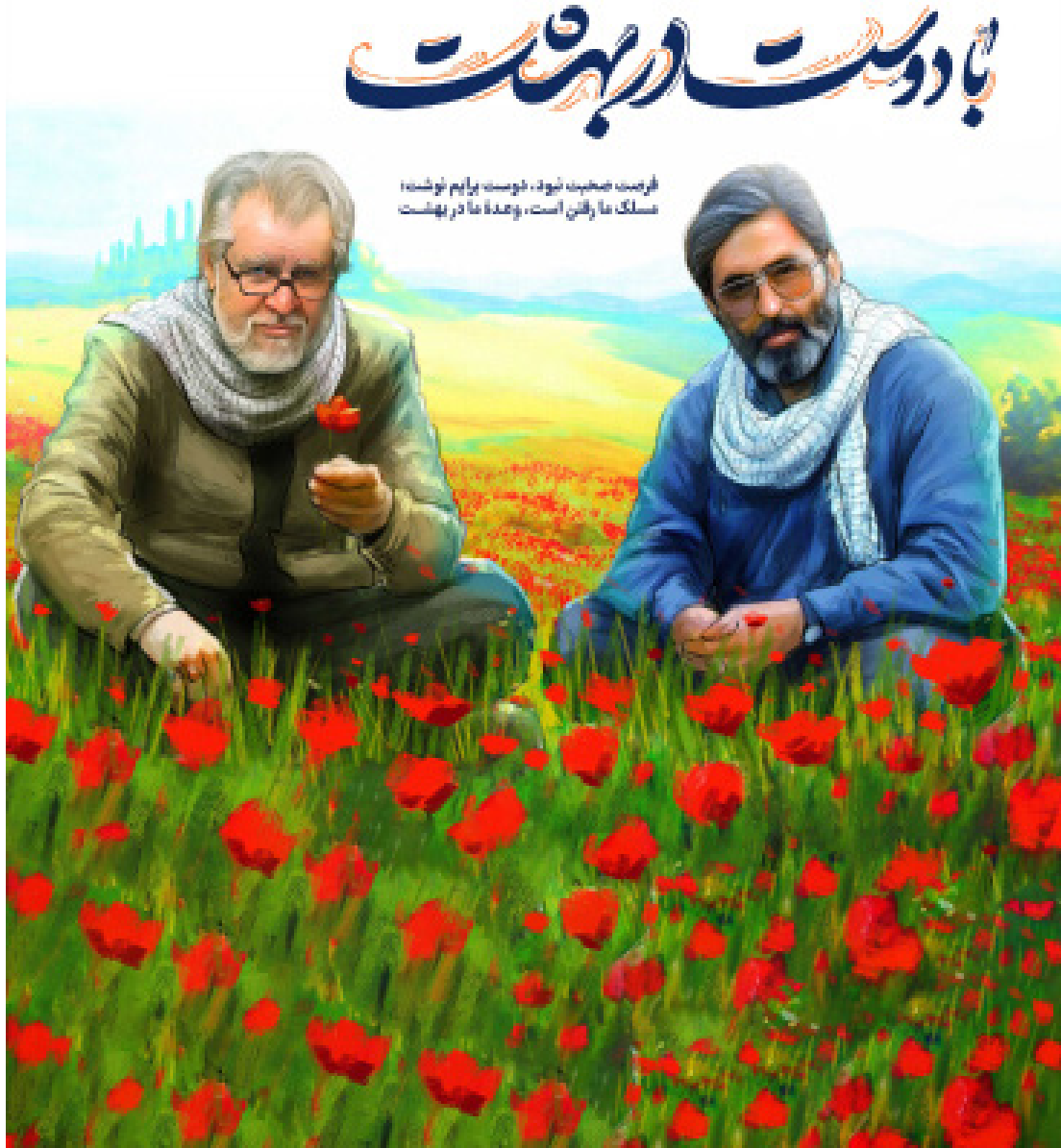
آینه زنگار گرفته که دیگر آینه نیست. عقلِ محجوب در حجاب ظلمت گناهان که دیگر عقل نیست، وَهم است. از تو کَبکی می‌سازد اَبله، که چون سَر در برف‌های غفلت خویش فرو بُردی، بینگاری که کسی نیز تو را نمی بیند:
نَسُوا اَللّٰه فَاَنساهُم اَنفُسَهُم.
شهید سید مرتضی آوینی
کتاب فتح خون، ص۱۰۰
@revayateashorai

و خواننده‌ی رسمی بهشتیان داوود پیامبر است- لیکن اثر بارز و شاخص هنری آن همانا در این است که از رهگذر فصاحت و کوی بلاغت که چهره‌ی خاص هنر سمعی است لطایف بلند عالم لاهوت را در پرده‌ی استبرقی عقل پیچیده، آنگاه در جامه‌ی پرنیانی مثال و خیال و وهم پوشانده، سپس در کسوت حریری آیه و سوره ارائه نموده، در این حال جهانیان را به تماشای آن فراخوانده و به تحدی و مبارزه دعوت کرده و عجز همگان را در ساحت قدس هنر ادبی خویش آشکار کرده و قبل از قیام قیامت کوس «لِمَنِ المُلک» سر داده و پاسخ اعتراف‌آمیز و عجزآلود «لله الواحدِ القهّار» را از همگان دریافت می‌نماید.

آنچه سبعه‌ی معلقه را به زیر می‌کشد، هنر ادبی قرآن است و آنچه دیوار کعبه را از لوث معلقات سبع تطهیر می‌کند، هنر است؛ چه این‌که آنچه بتکده را از بت‌ها پاک می‌سازد، تبر است که یکی به دست حضرت ابراهیم بت‌شکن خلیل‌الرحمن انجام می‌شود و دیگری به زبانِ حضرت محمد بن عبدالله حبیب الله منادی: «أنا أفصحُ من نَطَقَ بالضّاد» صورت می‌پذیرد؛ و سِرّ کامیابی هنر قرآنی و ناکامی هنر مزعوم و فائل جاهلی آنست که هنر موهوم جاهلی از مرز سجع و قلمرو قافیه و منطقه‌ی عروض و میدان تشبیب و غزل و صحنه‌ی قصیده‌ی خرافی و محدوده‌ی خیال و مثال متصل فراتر نرفت، ولی هنر ادبی و معقول الهی- چنان‌که قبلاً اشاره شد- مراحل سه‌گانه‌ی عالم امکانی را در صعود و نزول بدون طفره و فتور پیموده و به خاکیانْ توان جهش به عالم فرشتگان داد و هرگونه خیال‌پردازی موهوم را محکوم کرد و هیچ‌گاه از حق نگذشت و از باطل سراب‌گونه مدد نگرفت و با ظهورش نه مجالی برای جاهلیت کهن ماند و نه موقعیتی برای جاهلیت جدید:

«قل جاءَ الحقُّ و ما یُبدِءِ الباطل و ما یعید»

هنر نظر به سراپای او اگر افکند
ز پای تا سر او جملگی هنر بیند





هنرمند قرآنی همان فرزانه‌ی جهان‌بینی است که هرگز به مکتب‌های الحادی اعتنایی ندارد و به ره‌آورد بی‌مایه‌ی مکتب‌های مادی چشم نمی‌دوزد و عشق ممدوح هنری و محمود ادبی را با شهوات مشئوم و مذموم بی‌هنری اشتباه نمی‌کند و ساکنان کوی عفاف را به بدحجابی یا بی‌حجابی که نفی عفاف را به همراه دارد، دعوت نمی‌نماید و مرغ باغ ملکوت را با نغمه‌ی سرد ناسوتیان سرگرم نمی‌کند و فرهنگ برائت از طبیعت و نزاهت از ماده را با آهنگ ناموزون خاکیان از یاد نمی‌برد و سرانجام تسلیم بی‌هنر نادان نمی‌شود.

هنرمند کی زیر نادان نشیند
که بالای سرطان نشسته است جوزا

یعنی در چهره‌ی گنبد مینا ستاره‌هایی که شکل خرچنگ و سرطان است، بعد از ستاره‌هایی که شکل جوزا و گوسفند سیاه- که در آن نقاط سفیدی است- واقع شده است. غرض آن‌که هنر صادق را از کاذب جدا کردن کار هنرمند الهی است؛ همان‌طور که تشخیص تشنگی صادق از کاذب به‌عهده‌ی پزشکِ معالج بیمارِ مجروح است و همان‌طوری که تمییز صبح صادق از کاذب به‌عهده‌ی اخترشناس ماهر است و همان‌طور که تبیین اشک صادق و تفکیک آن از گریه‌ی کاذبِ مدعیان باطل، به‌عهده‌ی داوران ورزیده و قاضیان مجرب است. آری امتیاز هنر صادق از کاذب نیز در اختیار متخصصان هنر الهی است که حق را از باطل و آب را از سراب جدا می‌کنند و در پرتو تعلیم روح‌نواز قرآنی، پاک را از ناپاک تمایز می‌بخشند: «لِیَمیز اللّه الخبیث من الطیّب».

نکته‌ای که عنایت به آن برای همه‌ی ادیبانِ هنردوست و هنرمندان ادب‌پرور سودمند است، همانا این است که: گرچه غالب هنرهای پیروان «بودا» و «برهمن» در جامه‌ی تجسیم و مجسمه‌های بی‌روح خلاصه می‌شود و نیز اکثر هنرهای حامیان



هم‌الان اگر ملک‌الموت سر رسد وتو را به عالم باقی فراخواند،

هرچند با شهادت، آماده‌ای؟



مسیح و پیروان عیسی(ع) در کسوت سنگ‌تراشی و پیکرهای بی‌جان خاتمه می‌پذیرد، لیکن بخش مهم هنرِ پیروان قرآن و حامیانِ اعجاز کلامی آن در ترسیم، تصویر، تمثیل، تشبیه‌های سمعی و بصری و بدون تجسیم متبلور می‌شود که پیام خاصّ خود را به همراه دارد تا همگان ضمن بهره‌وری از هنر قرآن، در دریای مواج آن غوص کنند؛ بدون آن‌که غرق شوند و از شنای در آن آبِ حیات لذت ببرند، بدون آن‌که گرفتار خفگی شوند. اگر هنرمندی از رهگذر صوت حسَن و نغمه‌ی غم‌زدا یا تصویر و ترسیم و تمثیل روح‌پرور، پیامی به گوش منتظران ندای غیب برساند و از کنگره‌ی عرش، صفیر آشنایی به سمع مشتاقان کوی وصال واصل کند و در نتیجه گروهی را در دامن شرع مقدّس به واجب و مستحب تربیت کرده و از حرام و مکروه رهایی بخشد، همانا هنرپرور اسلامی است... آیت‌الله عبدالله جوادی آملی
سلاله‌ی سلسله‌ی سادات_۱۸/۰۱/۳۸۸

مگر به عید خون کشد عزای «مرتضی» تو را

شکسته خواند نیمه شب برادرم دو گانه را
سپیده زد چه می‌کنم نماز جوکیانه را؟
بهل، فریضه را بهل به شیخ شب نماز کن
چه حاجتم روا شد از نماز شب دراز کن؟
رهین چاه رستمم زننگ جاه زال‌ها
سپیده زد، چه می‌کنم د رآسیاب سال‌ها؟

نرفت کاری از غنا، که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آب‌ها، نمک افاقه می‌کند

الا به دام آرزو نه مردی و نه زیستی
به کام زندگی مپو، کجاست خنگ نیستی؟
الا کجاست اسب من که بشکنم مدار را

به آب نیستی زنم برافکنم گدار را
گریوه ماند و اهریمن، الا کجاست رخش من؟
نهیب آذرخش من، درفش من، درخش من؟
سحر فسرد و صاعقه کجاست عرق گبریم؟
که شعله سان برون برد از این رواق ابریم؟

نرفت کاری از غنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آب‌ها نمک افاقه می‌کند

چه بنگره است در زمین ز بانگ بسط و قبض‌ها؟
که خفته‌اند شبروان ، که مرده‌اند نبض‌ها
فلک جنازه می‌برد به جای هور از آسمان
لعاب مرده می‌چکد به جای نور از آسمان
صداع حجله می‌دهند از این عروس رایگان
چه بنگره است در زمین از این نبهره دایگان
چرا به نام آب و نان نشاط خون نمی‌کنی؟
فتاد لیلی از نفس ،چرا جنون نمی‌کنی؟
سواد محمل است هان زدند راه عبله را
تو بی‌شرف چه می‌کنی حنا و عطر و طبله را؟
جنازه‌ها، جنازه‌ها، جنازه‌های خونچکان
تو شیر شرزه خود نه‌ای، دمی به لابه می‌تکان
به روم و روس می‌بری، به بوق و کوس می‌بری
نه مام توست این وطن، که را عروس می‌بری؟

نرفت کاری از فنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آبها نمک افاقه می‌کند

زمانه رفت و سال‌ها سخط نشد، رضا تو را
مگر به عید خون کشد عزای مرتضی تو را
دم ثمود و عاد کن الا دم فسرده را









شهید سید مرتضی آوینی

غایت خلقت جهان، پرورش انسانهایی است که در برابر شدائد بر هر چه ترس و شک و تردید و تعلق است غلبه کنند و حسینی شوند.



به خون، به خون ضماد کن دو دست و پای مرده را
غریو رعد و رود را دو صبحدم ترانه کن
دو شب، دوشب، همین دو شب از آرزو کرانه کن
به راه صبح تا سحر شبی دو چشم تر بنه
اگر که خوابت آرزو به راه سیل سر بنه
سه روز و شب عشیره را طعام روزه گیر ده
پس آنچه داده‌ای ستان ،به خسته و اسیر ده
محرمی قبیله را به خشم اشقیا ببین
روی به هند و قدس اگر، برو و بی‌ریا ببین
جنازه‌ها، جنازه‌ها، جنازه‌های سوخته
ردان آرمیده و ددان خود فروخته

نرفت کاری از فنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آبها نمک افاقه می‌کند

زمان رفت و سال‌ها سخط نشد رضا تو را
مگر به عید خون کشد عزای مرتضی تو را
مرا بهل اگر به غم، دریغ او نمی‌کنم
برای گریه اقتدا، به تیغ او نمی‌کنم
من آه و خشم و کینه را به «تیغ زن» نهاده‌ام
دریغ و داغ و گریه را به «تیغ» و «زن» نهاده‌ام

نرفت کاری از فنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آب‌ها نمک افاقه می‌کند

*

به انتقام عطسه‌ای که بسته در دماغ من
زمانه سنگ نیستی شکسته بر ایاغ من
حدیث آب و نان بهل، اسیر و هم و شک نیم
تو پای بست برکه‌ای، مرا بهل که وک نیم
کسی بر آب زندگی نمرده از تبار من

به خضر تشنه می‌رسد، نژاد شعله خوار من
حضور قهر بی‌غشم، زیاد اگر نمی‌روم
چو هیمه وقف آتشم، به باد اگر می روم

نرفت کاری از فنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آب‌ها نمک افاقه می‌کند

چو کشته برق را زیم، در این نفس که می‌رود
چو قطره غرق را زیم، در این نفس که می‌رود
نفورم از دمی که شب نهفته هر سحر زند
وز آفتاب مرده‌ای که هر سپیده سر زند
خیال صیحه می‌پزد در آستین سپند من
خمار شیعه می‌برد بر آستان سمند من
به شب مجره می‌چکد طرب ز تیغ جوشنم
سپیده عشوه می‌دهد طلوع تیغ روشنم
اگر ز چاره بگسلم، نفس فلاخنی شود
زمین زبانه سر کند، زمانه گلخنی شود

نرفت کاری از فنا که کار فاقه می‌کند
بهل بگندد آب‌ها نمک افاقه می‌کند

تو را بس این فرشتگی، زمین تیول دیو به
افاقه مفت آرزو، اگر «ریا» ز «ریو» به
الا درنگ و رنگ تو کجاست برملا شده؟
وز انفعال ننگ تو سکوت ما صلا شده
غریو صخره سنب شکسته استخوان شب
شرار شوره خوان ما نشسته در دخان شب

شکسته خواند نیمه شب برادرم دوگانه را
سپیده زد چه می‌کنم نماز جوکیانه را؟





رهین چاه رستمم ز زننگ جاه زال‌ها
سپیده زد چه می‌کنم در آسیاب سال‌ها؟

علی معلم دامغانی، به فاصله‌ی چند روز از شهادت سیدمرتضی آوینی، قطعه شعری در رثای او سرود که نخستین‌بار در مراسم اربعین این شهید، در تالار اندیشه‌ی حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی توسط خودش قرائت شد.

شهید آوینی بسیار جدی و سختکوش بود که باعث موفقیت مجموعه همکاران شد. ما در آن زمان عملیات‌های مختلف، گسترده و مهمی را با امکانات آن روزها شروع می‌کردیم و به بهترین شکل به پایان می‌رساندیم. این‌ها همه مدیریت می‌خواست که آوینی با ایجاد شخصیت کاری یکدست و واحد بین بچه‌ها (وحدت رویه) رقم زد و باعث دوام ما تا پایان جنگ و خروجی مستندی ماندگار به نام روایت فتح شد. ایشان اتاق فکر داشت، مشورت می‌گرفت و با گروهی کمتر از بیست نفر که تا پایان جنگ با هم بودند، به این خروجی رسید.

سید مرتض به خاطر تحصیلات و قلمی که داشتند و براساس تجربیات و ذوقی که در درونش بود، بر حوزه‌های مختلف رسانه تاثیرات بسزایی گذاشت. از سویی و به نظرم اطاعت پذیری و ارادتی که به امام خمینی (ره) و حضرت آقا داشتند و آن تکلیف مداری خاص، علت اصلی ماندگاری اش شد.

خاطره که بسیار است؛ یادم می‌آید یکی از موضوعاتی که روی آن کار می‌کردیم، مربوط به پشت جبهه و کمک‌های مردمی می‌شد. اثری که قرار بود در قالب مستند ارائه شود. اصفهان به عنوان یکی از شهرهای پیشرو در این زمینه بود. ما چند ایده دادیم که رد شد و خود آوینی تصمیم گرفت با گروه به اصفهان بیاید. او آمد و کار آغاز شد. آنقدر حجم کار بالا رفت که چرایی آن را پرسیدیم. آوینی می‌گفت «آمدیم کار کنیم، اشکال ندارد که

حجمش بالا باشد. اگر خسته هم شدید، بخوابید و استراحت کنید، چون آن هم برای مومن حکم شهادت دارد. بالاخره هم مزد این سختکوشی‌ها، مومن بودن، با خلوص نیت کارکردن و ... را با شهادتش پس از اتمام جنگ گرفت...راوی : قاسم بخشی همکار و دوست شهید و یکی از افراد ثابت در تولید مجموعه‌های مستند روایت فتح

یادم هست یک روزی شهید آوینی، شهید گنجی و بنده در جایی نشسته بودیم. شهید گنجی جمله ای را ابراز کرد که شهید آوینی در جواب جمله جالبی گفت. من بین این دو شهید بودم. شهید گنجی خطاب به شهید آوینی گفت: «حاج مرتضی! دیگر باب شهادت هم بسته شد». آوینی در جواب گفت: «نه برادر، شهادت لباس تک‌سایزی است که باید تن آدم به اندازه آن در آید، هر وقت به سایز این لباس تک سایز درآمدی، پرواز می‌کنی، مطمئن باش»!
من که میان این دو بودم گفتم: «حاج مرتضی، پس من چی؟ من کی پرواز می‌کنم؟». شهید آوینی در جواب گفت: «تو در کوله‌ات چیزهایی داری» و نام چند منطقه جنگی که در آنها مستند ساخته بودم را آورد و بعد ادامه داد: «در کوله‌ات چیزهای دیگری هم هست که نمی‌دانم چیست، هر وقت کوله‌ات سبک شد، پرواز خواهی کرد».
مدتی پس از این گفت‌وگو مرتضی آوینی به شهادت رسید و به فاصله یک سال دیگر نیز گنجی شهید شد.البته من هم منتظرم ببینم کی کوله‌ام سبک می‌شود. برگرفته از خاطره رضا برجی

سر چند قسمت از مطالب مجله سوره انتقاد تندی نسبت به سید مرتضی داشتم.با ناراحتی رفتم خانه و قصد داشتم داشتم که دیگر همکاری نکنم. پلک که روی هم گذاشتم، حضرت فاطمه (س) را خواب دیدم. سه بار از سید گله کردم و هر سه بار حضرت فرمود: «با پسر من چه کار داری؟...



صدای آسمان

این صدایی است که بزرگترین حرف‌ها را می‌زد و خودش اعتقاد داشت. مثلاً می‌گفت: «این جوانان ما، به راه‌های آسمان آشناترند تا به راه‌های زمین.» این را چنان می‌گفت که گویا راه‌های آسمان را خودش رفته، دیده و می‌داند که اینها آشناتر هستند!

۱۳۷۲/۶/۱۱
رهبر انقلاب



بعد از مدتی نامه ای سید برایم رسید که نوشته بود:یوسف جان! دوستت دارم. هر جایی که می خواهی بروی برو. ولی بدان برای من پارتی بازی شده و اجدادم هوایم را دارند...راوی: یوسف علی میر شکاک ـ منبع: کتاب خط عاشقی ۲

احتمالاً زمستان سال ٦٨ بود که در تالار اندیشه فیلمي را نمایش دادند که اجازه اکران از وزارت ارشاد نگرفته بود. سالن پر بود از هنرمندان، فیلمسازان، نویسندگان و ... در جایي از فیلم آگاهانه یا ناآگاهانه، داشت به حضرت زهرا سلام الله علیها بي ادبي مي‌شد. من این را فهمیدم. لابد دیگران هم همین طور، ولي همه لال شدیم و دم بر نیاوردیم. با جهان بیني روشنفکري خودمان قضیه را حل کردیم. طرف هنرمند بزرگي است و حتما منظوري دارد و انتقادي است بر فرهنگ مردم اما یك نفر نتوانست ساکت بنشیند و داد زد: خدا لعنتت کند! چرا داري توهین مي‌کني؟! همه سرها به سویش برگشت در ردیف‌هاي وسط آقایي بود چهل و چند ساله با سیمایي بسیار جذاب و نوراني. کلاهي مشکي بر سرش بود و اورکتي سبز بر تنش. از بغل دستي‌ام (سعید رنجبر) پرسیدم: «آقا را مي‌شناسي؟گفت: سید مرتضي آویني است....راوی : رضا رهگذر

جشنواره فجر دو سال پیش که اخراجی‌های ۲ اکران شده بود، «اسکات پترسون» خبرنگار ارشد نشریه کریستین ساینزمانیتور برای مصاحبه‌ای به دفتر آمده بود. او می‌گفت اغلب سال‌ها برای دیدن فیلم‌های جشنواره به ایران می‌آید و حتی در دوران جنگ نیز برای تهیه گزارش هم به جبهه ایران و هم به خطوط نبرد عراقی‌ها رفته است.
پیترسون می‌گفت من با دیدن برخی فیلم‌های جنگی ایران که مضمون ضد جنگ دارند تعجب می‌کنم چراکه همه دنیا می‌دانند که صدام متجاوز بوده، آن وقت هنرمندان شما برای خوشایند ما فیلم ضد جنگ می‌سازند.

او می‌گفت ما بعد از جنگ ویتنام اشتباه کردیم به جای اینکه سیاستمداران را به خاطر جنگ تجاوزکارانه ویتنام مورد هجمه قرار دهیم به سربازانمان بی‌مهری کردیم و این اشتباه بود، چراکه سرباز باید برای منافع کشورش بجنگد، این سیاستمدار است که اشتباه می‌کند، امروز من با این حرف‌های ضد جنگ و یا برخی فیلم‌های کشور شما در حالی که جنگتان دفاعی بوده احساس می‌کنم خود شما قدر کاری که کردید را نمی‌دانید.
پیترسون می‌گفت ما در آمریکا در یک آکادمی مشغول پژوهش روی جنگ ایران و عراق هستیم. من مسئول ترجمه فیلم‌های روایت فتح هستم. برای اینکه از مسیر واقعی کارم دور نشوم عکس سه نفر را در اتاقم زده‌ام و هر از چند گاهی به آن‌ها خیره می‌شوم.او می‌گفت یکی از عکس‌ها تصویری از شهید آوینی است. برایم جالب بود یک آمریکایی آوینی را بهتر از روشنفکرهای وطنی ما می‌شناخت. او می‌گفت مستندهای این آدم بی‌نظیر است و روح دارد. ..

دومین عکس متعلق به حاج‌بخشی بود. وقتی گفت حاج بخش زیاد یکه نخوردم اما وقتی اسم سه را مرگ شلمچه را برد با خودم گفتم این‌ها تا کجا پیش رفته‌اند که حتی مناطق خاص جنگ ما را که خیلی از مسئولین ما نمی‌شناسند به خوبی شناسایی کرده‌اند. پریسیدم چرا حاج بخشی و کدام عکس حاجی؟
گفت: همان عکس حاج بخشی که در سه راه مرگ مورد اصابت واقع شده. راست می‌گفت در عملیات کربلای پنج جادی بود که از میان دریاچه ماهی می‌گذشت و انتهای آن به دسه راه مرگ می‌رسید. این جاده چنان زیر آتش توپ و خمپاره و تانک بود که کمتر کسی سالم از سر جاده به ته جاده می‌رسید. صدها ماشین نظامی و آمبولانس و لودر و ... انباشته از شهید که کسی توان حمل آن ها را به عقبه نداشت کناره‌های جاده تل‌انبار شده بودند.

بعضی وقت‌ها بر اثر عبور تانک‌ها و نفربرها از روی پیکر شهدا جسم آن‌ها در زمین فرو رفته و جاده با پیکر شهدا سنگفرش شده بود. بوی خون و دود همه جا را گرفته بود. در میان وحشت و انفجار صدای مارش عملیات از بوق بلندگوی حاج بخشی به گوش رسید. در میان انبوه آتش خمپاره‌ها به سمت سه راه مرگ می‌آید اما به ناگهان ماشین مورد اصابت گلوله توپ یک تانک قرار گرفت. حاج بخشی همان دقایق اول از ماشین به بیرون پرت شد اما دامادش که جانباز بود در ماشین‌گیر کرد و آتش گرفت حاجی می‌خواست با پتو آتش را خاموش کند و او را نجات دهد اما شدنی نبود. احسان رجبی از عکاسان جنگ خودش را به صحنه رساند و این لحظه را ثبت کرد. پیترسون همین عکس را در اتاقش چسبانده بود.پیترسون می‌گفت آن چیزی که از بلندگوی ماشین حاج بخشی پخش می‌شد همان چیزی است که روح جنگ ایران و عراق بود نه توپ و تانگ و هواپیما برای همین عکس حاج بخشی را در اتاق کارم زده‌ام...به گزارش سایت ساجد ، راوی: «مسعود ده‌نمکی»

خاطره‌ی اول: مظلومیت آقا سیدمرتضی آوینی
صدایش خیلی دل‌نشین و آرام‌بخش بود. به‌قول آن عزیز دل:"حتی اگر از عملیاتی ناکام و شکست خورده برنامه می‌ساخت و سخن می‌گفت، همچنان شیرینی فتح را در ذائقه‌ی خود احساس می‌کردیم."خیلی دوست داشتم صاحب آن صدای زیبا را بشناسم و ببینم.فکر کنم پاییز۱۳۷۱ بود. دم غروب بود که با دو سه تا از دوستان اهل ادب و هنر! روی تخت‌های حیات حوزه‌ی هنری نشسته بودیم و چای سر می‌کشیدیم. از دور کسی پیدا شد که با دیدنش خیلی ذوق کردم. دومین باری بود که می‌دیدمش. چندروز قبل، همین‌جا برای اولین‌بار دیده بودمش. جلو که آمد، طبق عادت، با همه سلام و احوال‌پرسی کرد. به ما که رسید، به احترامش برخاستم و با لبخند، با او دست دادم. بغل دستی‌ام اما، همچنان دودسیگار از همه‌ی

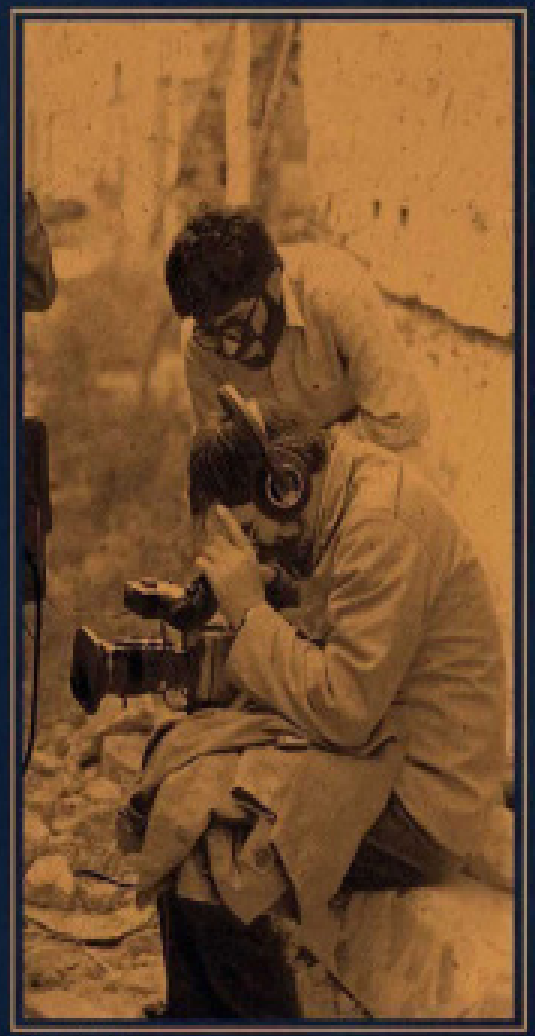
سوراخ‌هایش بیرون می‌زد، برنخاست و در برابر سیدمرتضی آوینی که دستش را دراز کرده بود، با بی‌اهمیتی فقط دست داد، ولی رویش را برگرداند. سید، چندقدمی دور نشده بود که مثلا دوست ما، شروع کرد به هَتّاکی و هر چه فحش ناموسی از دهان ناپاکش خارج می‌شد، نثار سید کرد. هر چه گفتم: مرد مومن، اگه حرف‌ها و نظراتش رو قبول نداری، به خودش فحش بده. به ناموسش چی‌کار داری. که او وقتی دید من ناراحت شده‌ام، لج کرد و بدتر و رکیک‌تر فحش داد.وقتی فروردین ۱۳۷۲ سیدمرتضی در بیابان‌های فکه رفت روی مین و آسمانی شد، یکی از اولین کسانی که در وصف سیدمرتضی زور زد و مقاله نوشت، همو بود.وقتی دیدم عکسی بزرگ از سید در اتاقش زده و درباره‌ی وَجَنات و حَسَنات سید منبر می‌رود، یاد آن غروب تلخ افتادم و فقط سوختم.

راوی حمید داود آبادی ـ منبع : تسنیم

حوزه شلوغ شده بود.حوزه‌ی علمیه نه، حوزه‌ی هنری!"زم" که چندی قبل آوینی را از آن‌جا تارانده بود، حالا شده بود صاحب عزا!آهنگران اما، زور می‌زد تا درِ باغ شهادت را باز کند:

اگر آه تو از جنس نیاز است
درِ باغ شهادت باز باز است

می‌خواند و گریه می‌کرد. می‌خواند و اشک درمی‌آورد.گفتم اشک!مگر دیگر اشکی هم برای‌مان گذاشته بود؟از خرداد ۶۸ که یتیم شدیم، اشک چشم‌مان خشکید.حالا سید آمده بود تا دوباره فریاد "یا حسین" در خیابان‌های دولت سازندگی و دوران بازندگی، طنین‌انداز شود.سید آمد تا باز به دیدگان خشکیده‌مان، اشک ببخشد و طراوت زیارت عاشورا یادمان آرد.همه ناله می‌زدند. همه می‌گریستند. کسی به دیگری نمی‌نگریست.من اما ...آن‌قدر زمان جنگ عشق آهنگران داشتم که هروقت در جبهه می‌شنیدیم آمده، حتما باید از نزدیک زیارتش می‌کردم.امروز اما ...حال نداشتم بروم جلو.



روز هنر انقلاب اسلامی
سالروز شهادت شهید آوینی
۲۰ فروردین

"هنر
رساترین شیوه تبیین

هنر یک شیوه بیان است، یک شیوه ادا کردن است. منتها این شیوه بیان، از هر تبیین دیگر رساتر، دقیق‌تر، نافذتر و ماندگارتر است...بارها گفته‌ام که هر پیامی، هر دعوتی، هر انقلابی، هر تمدنی و هر فرهنگی تا در قالب هنر ریخته نشود، شانس نفوذ و گسترش ندارد و ماندگار نخواهد بود و فرقی هم بین پیام‌های حق و باطل نیست.

سوره‌مهر
۱۳۷۵/۹/۲۷"

همه عزادار شده بودند. امروز روز عزا بود. سردار پاستوریزه‌ی جبهه ندیده‌ی بسیج، برای این‌که از فشار برهد، گفته بود تا پرونده‌ای در بسیج به‌نام "سیدمرتضی آوینی" به‌تاریخ گذشته تشکیل دهند تا اگر روزی پرسیدند چرا "هنرمند بسیجی"؟ کارت بسیجش را رو کند. هر کی به‌فکر خویشه ... همراه "داوود امیریان" کنار اتاقک "دفتر ادبیات و هنر مقاومت" ایستاده بودیم. به‌یاد روزهای آفتابی جنگ، وَنگ می‌زدیم. انگار مصطفی را از "سومار" می‌آوردند. پنداری پیکر "سعید" را از همسایگی "دجله" برمی‌گرداندند. شاید استخوان‌های "سیدمحمد" را از "سه‌راه مرگ" هدیه می‌آوردند. هرچه که بود و هرکه می‌آمد، عطر شهادت در شهر می‌پراکند. از دور دیدمش. نه خیلی دور، ولی کسی متوجه نشد. همه در محوطه‌ی اصلی بودند و من و داوود، متوجه شدیم تابوتی پیچیده در پرچم افتخارآفرین ایران اسلامی، از درِ پشتی حوزه‌ی هنری وارد حیاط شد. بر شانه‌ی داوود که زدم، دویدیم. زیر تابوت را که گرفتیم، ده دوازده نفر نمی‌شدیم. داشتیم می‌رسیدیم به مردم. سرم را بر تابوت گذاشته و می‌گریستم. من عقب بودم و داوود جلوتر. کسی از پشت بر شانه‌ام زد و از حال خوش خارجم ساخت: آقا می‌گه تابوت رو بذارید زمین.

ـ آقا؟

برگشتم پشت سرم را ببینم، که چشمم به قیافه‌ی خندان ـ ببخشید، مثلا گریان ـ حاجی زم افتاد. کفرم درآمد. به یک‌باره همه‌ی ظلم و ستم‌ها پیش چشمم رژه رفتند:

ـ زم ... هم اسم خودش رو می‌ذاره آقا.

همه شنیدند. داد زدم. از ته دل.

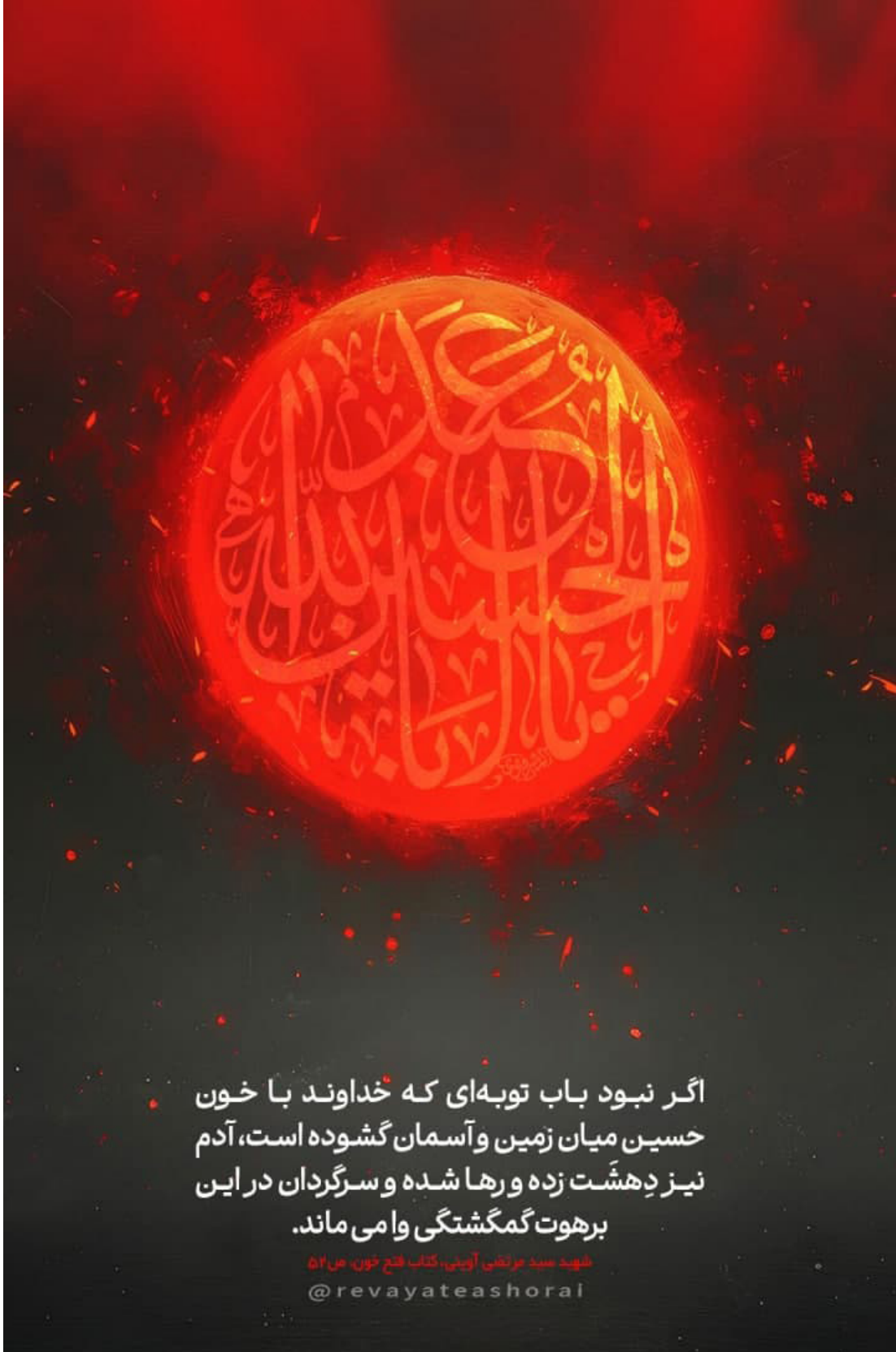
می‌خواستم بلندتر داد بزنم تا همه بهتر بشناسندش.

آن مرد اما، ول کن نبود. دوباره بر شانه‌ام زد:

ـ گفتم آقا می‌گه تابوت رو بذارید زمین ...

ـ برو ببینیم بابا ...

وای خراب کردم.



رویم را که برگرداندم تا حالش را بگیرم، حالم گرفته شد.
آقا بود. واقعا. خودش بود. درست پشت سر تابوت داشت گام می‌زد و می‌آمد.
زدم بر شانه‌ی داوود:
ـ داوود، سریع تابوت رو بذار زمین ... آقا ...
خودم را انداختم روی تابوت و های‌های گریستم. داوود و دیگران هم.آقا ایستاد بالای سر آقاسید. چشمانش بارانی بود، حالاتش طوفانی.من اما، رعد و برق شدم.دلم می‌سوخت.
تازه او را شناخته بودم، ولی حالا از همه جلو زده و پریده بود.
رو کردم به آقا:آقا ... اینم سیدمرتضات ...
شلوغ شد. من‌هم شلوغ شدم.همه آمدند. آقا که رفت، تازه جمعیت ریخت آن‌جا و ...خوب شد آقا آمد.اگر آقا نمی‌آمد:
"سه قطره خون" مسیح ـ مثلا روزی‌نامه‌ی جمهوری اسلامی ـ همچنان به عناوین‌جعلی "بسیج صدا و سیمای" استان و شهرستان، بخش و ده‌داری و روستا، علیه سیدمرتضی بیانیه صادر می‌کرد.
و همچنان داداش کوچیکه‌ی حاج اکبر، پخش صدای آوینی از جعبه‌ی جادویش را حرام و ممنوع اعلام می‌کرد.
اگر آقا نمی‌آمد، شاید لازم بود تا پیکر آوینی را همچون پیکر اولین شهدای عملیات تفحص، پزشک‌قانونی وارسی کند و سوراخ‌های ترکش مین والمری را "اثرات فرورفتن شیئی سخت همچون پیچ گوشتی در چندجای بدن" اعلام کند!
آوینی که رفت، آنهایی که سال‌های جنگ از قم آن‌طرف‌تر را ندیدند، تازه فهمیدند "فکه" هم روی نقشه دیدنی است.
پای آوینی که بر مین گل کرد، تازه آنهایی که می‌گفتند "چرا جنگیدیم؟" متوجه شدند فکه بخشی از خاک ایران اسلامی است و این پیکرهای استخوانی که همچنان بر دوش‌ها روانند، از این‌سوی مرز، یعنی داخل کشور خودمان می‌آیند. یعنی دشمن تا آخرین روزها حتی، در خانه‌مان جا خوش کرده بود تا نقشه را جعل کند که نتوانست.

آوینی که خونین شد، ما هم تازه یاد رفیقان‌مان افتادیم که پیکرشان را بر خاکریز جا گذاشتیم.آوینی که شهید شد، حضرات رضایت دادند فیلم اولین سری عملیات تفحص و کشف شهدا را از طبقه‌بندی "خیلی محرمانه" خارج کنند و بگذارند مردم بفهمند:در فکه، چه خبرهاست هنوز!؟
راوی حمید داود آبادی ـ منبع : تسنیم

صدای گنجشکها فضای حیاط را پر کرده بود, بابای مدرسه جارو به دست از اتاقش بیرون آمد. مرتضی! مرتضی! حواست کجاست؟ زنگ کلاس خورده و مرتضی هراسان وارد کلاس شد. آقای مدیر نگاهی به تخته سیاه انداخت. روی آن با خطی زیبا نوشته شده بود: «خلیج عقبه از آن ملت عرب است.» ابروانش به هم گره خورد. هر کس آن را نوشته, زود بلند شود. مرتضی نگاهی به بچه‌های کلاس کرد. هنوز گنجشک‌ها در حیاط بودند. صدای قناری آقای مدیر هم به گوش می‌رسید. دوباره در رویا فرو رفت.یکی از بچه‌ها برخاست:
«آقا اجازه! این را «آوینی» نوشته.» فریاد مدیر «مرتضی» را به خود آورد:چرا وارد معقولات شده‌ای؟ بیا دم دفتر تا پرونده‌ات را بزنم زیر بغلت و بفرستمت خانه.معلم کلاس جلو آمد و آرام به مدیر چیزی گفت. چشمان مدیر به دانش‌آموزان دوخته شد. قلیان احساسات کودکانه مرتضی گویای صداقت باطنی‌اش بود و مدیر ...سید مرتضی، آرام و بی‌صدا سرجایش بازگشت. اما هنوز صدای گنجشکان حیاط و قناری آقای مدیر به گوش می‌رسید. آزادی مفهوم زیبای ذهن کودک شد.

شهید آوینی همه چیز را با هم دارد و ما نمی‌توانیم داشته‌های وی را قطعه قطعه کنیم، آوینی فروردین ۷۲ از یک راه طی شده با ما سخن گفته است، آزادی و انتخاب و شعر گفتن همه‌اش با هم به شهید آوینی می‌رسد. اگر من فقط نماز شب خواندن شهدا را به تصویر بکشم و نگویم که چمران در آمریکا تحصیل



تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری ناآشنا هستم. خیر. من از یک «راه طی شده» با شما حرف می‌زنم. من هم سال‌های سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام. به شب‌های شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام. موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام، ساعت‌ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره‌ٔچیزهایی که نمی‌دانستم گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته‌ام، ریش پروفسوری و سبیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان موجود تک‌ساحتی» هربرت مارکوزه را ـ بی‌آنکه آن زمان خوانده باشم‌اش ـ طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: عجب! فلانی چه کتاب‌هایی می‌خواند، معلوم است که خیلی می‌فهمد... اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده‌ام رو دربایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود، و حتی از این بالاتر دانایی نیز با تحصیل فلسفه حاصل نمی‌آید.

باید در جستجوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کس براستی طالبش باشد، آن را خواهدیافت و در نزد خویش نیز خواهدیافت و حالا از یک راه طی شده با شما حرف می‌زنم.

کرد و نگویم آوینی چه مسیری را طی کرده است، خروجی کار آوینی از آب در نمی‌آید. من باید به جوان امروز بگویم که می‌توانی مثل شهید آوینی شوی!
خطر دوم این است که آوینی را به صورت قالب ببینم، اگر من شهید آوینی را به چفیه و شلوار شش جیب محدود کنم این واقعا ظلم بزرگی است.باید چیزی که آوینی را ساخت، تقویت کرد، اگر نگاه اول را داشته باشیم و تحلمان را بالا ببریم و ۲۰ سالگی یک جوان را تحمل کنیم، در ٤۰ سالگی فردی مثل آوینی را تحویل خواهیم گرفت که دلی بزرگ و مسیری مثل مسیر پیامبر اکرم را می‌خواهد.اگر حضرت سیدالشهداء به حر بن ریاحی اجازه طی کردن مسیر را نمی‌داد، اینطور نمی‌شد، اگر قاعده‌ای که خدا تعریف کرده را طی کنیم از آوینی بزرگتر را خواهیم داشت.راوی: حجت الاسلام زائری_به گزارش خبرنگار فارس

من احساس می‌کنم دینی به گردنم است که موضوعی را بگویم، چون ما با سید مرتضی ارتباطات داشتیم و یادم هست که در حوزه هنری، ایشان آن طرف حوض و من این طرف حوض ایستاده بودیم که من می‌گفتم به جای روایت فتح موسیقی بگذار که آقا مرتضی در پاسخ به من می‌گفت: مبانی مبانی!
بچه‌های نسل اول انقلاب خیلی شبیه همدیگر هستند و علتش این است که همه از یک محل آمده‌اند و طعم آن مبانی را که شهید آوینی گفته، حس کرده‌اند.
بچه‌های نسل اول انقلاب روضه هفتگی می‌رفتند که آرتیست آن‌ها ابی‌عبدالله و حضرت ابوالفضل العباس(ع) بود، این‌ها آداب را رعایت می‌کردند. الان «شهدای جنگ» آرتیست قصه‌های ما شده‌اند.
یکی از علت‌های برگزاری این مراسم آن مبانی بود که آوینی می‌خواست، می‌خواستیم سید مرتضی را علمدار ابی عبدالله کنیم، من احساس می‌کنم کمی راه گم شده است، نسل اولی‌ها «قال الصادق و قال الباقر» گوش می‌کردند و سراغ کتاب‌های شهدا نمی‌رفتند.در زمان جنگ بچه‌ها با تکیه بر حضرت اباعبدالله(ع) و حضرت زهرا (س) غرّش می‌کردند و ارتش عراق را به عقب می‌راندند، چون روحشان روح حسین‌بن علی بود.
هانی‌بن عروه به مسلم گفت که پشت پرده پنهان شود و وقتی عبیدالله‌بن زیاد آمد کارش را تمام کند، مسلم بن عقیل خطاب به هانی بن عروه گفت: هانی مشرب ما از پشت خنجر زدن نیست! به نظر من خیلی از مطالب کربلا نوشته نشده است.
سید مرتضی آوینی با دیدن ابی عبدالله دیوانه شد. الان چقدر از مشرب امام حسین را در جامعه می‌بینم؟ علتش این است که از امام حسین (ع) فاصله گرفته‌ایم.
سید مرتضی آوینی اهل روضه بود، اهل امام حسین بود، اگر در این چند کلمه‌ای که صحبت کردم بپرسید «سید مرتضی کیست» می‌گویم که سید مرتضی را از روضه بشناسید. راوی : بهزادپور خاطره کارگردان «شب آفتابی» از شهید آوینی_به گزارش خبرنگار فارس

بسم الله الرحمن الرحیم
وفدیناه بذبح العظیم
ای آنکه گذرت بر خاک من است، بدان که من طعمه مرگ نیستم.من در انتظار ننشسته‌ام تا مرگ به سراغم آید.
به ندای «موتوا قبل آن تموتوا» لبیک گفته‌ام و شهادت را برگزیدم که جاودانگی است.و اکنون از من زنده‌تر کیست؟
ای رهگذر! از درون این خاک بلا دری به سوی کربلا گشوده‌اند.
روحم به ضیافت گاه وصال پر کشید و مخاطب این خطاب ازلی قرار گرفت که: «فدخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»
بدان که این راه رفتنی است و باب جهاد فی سبیل الله و شهادت مسدود شدنی نیست.اگر خداوند متاع وجود تو را خریدنی بیابد، هر کجا که باشی و در هر زمان، تو را در جمع اصحاب کربلا به بهشت خاص خویش فرا خواهد خواند.سید مرتضی آوینی







شهید سید مرتضی آوینی

راه **کاروان عشق** از میان تاریخ می‌گذرد و هر کس در هر زمره که می‌خواهد ما را بشناسد **داستان کربلا** را بخواند، اگرچه خواندن داستان را سودی نیست اگر **دل** کربلایی نباشد...

دکتر اکبر ایرانی، مدیرعامل مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب، به مناسبت سالروز شهادت سید مرتضی آوینی به بیان خاطرات و ذکر احوالاتی از وی پرداخته است. متن این یادداشت را در ادامه می‌خوانید.

بیستم فروردین سالروز شهادت سیدمرتضی آوینی است. اوایل سال ۶۹ به حوزه هنری برای گذران خدمت سربازی رهنمون شدم. رئیس وقت، مرا به مرحوم سیدمرتضی آوینی معرفی کرد. وی در آن زمان علاوه بر همکاری در مؤسسهٔ روایت فتح، مسئول دفتر مطالعات دینی هنر و سردبیر مجله سوره هم بود. به بنده پیشنهاد داد در باب مباحث موسیقی از دیدگاه اسلام کارکنم. توصیه کرد با دفتر انتشارات حوزه قرارداد ببندم و در این باب کوتاهی نکنم. خاطره‌ای که هیچگاه فراموش نمی‌کنم. کتاب "هشت‌گفتار پیرامون موسیقی غنایی" را تألیف کردم. مقدمه مفصلی هم نوشتم و مسئله تشخیص "موضوع با عرف" را به چالش کشیدم.

مرحوم آوینی پسندید و به رئیس حوزه هنری داد و او هم برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی فرستاد. در مجله مقام موسیقی و فصلنامه هنر و کیهان اندیشه و ادبستان و ... هم مقالاتی نوشتم.

آوینی تشویق کرد تحقیقات خود را ادامه دهم که تا اواسط سال ۷۲ ادامه دادم و دو جلد دیگر هم تألیف کردم.

سرگذشت آوینی قبل و بعد انقلاب مثل خیلی‌های دیگر دچار تحول بود. او کامران آوینی بود که نوشته‌های قبل از انقلاب خود را سوزاند و سیگار و اداهای روشنفکری و سبیل نیچه‌ای را کنار گذاشت و شد سید مرتضی و به‌شدت مذهبی. آوینی معماری خوانده بود، اما به نقد فیلم بخصوص آثار هیچکاک علاقه‌ای وافر داشت. برای طلبه‌ها در قم آموزش فیلمنامه‌نویسی و مستندسازی گذاشت و مدتی به قم رفت و آمد می‌کرد. در مجله سینمایی سوره، امور نقد را به کسی سپرده بود که بعدها در تلویزیون به عنوان ناقد برجسته! از او دعوت می‌شد که من با او و ادبیات و لحن نوشته‌هایش مشکل داشتم و به شهید آوینی هم در این باره نظرم را گفتم. چون گاهی نقدها به خصوصیات شخصی و رفتار فردی افراد مربوط می‌شد که البته خود آوینی هم مخالف بود، مثل اینکه محسن مخملباف ریشش را از ته زده! و آن منتقد معروف این را نشانه انحراف او می‌دانست!

عده‌ای در روزنامه‌های خود که خودی هم می‌نمایاندند، به وی می‌تاختند. روزی وارد اتاقش شدم. چهره‌اش برافروخته شده بود. با عصبانیت گفت: ببین آقای ایرانی، فلانی در سرمقاله‌اش نوشته، آوینی منحرف شده و عکس عریان روی جلد مجله‌اش چاپ کرده!

روی جلد مجله سوره عکس سفالی مربوط به (گویا) دوره هخامنشیان به عنوان یک اثر هنری انتخاب شده بود که تصویری مبهم و ریخته شده‌ای از یک زن بود که سردبیر آن روزنامه! آن را بهانه کرده بود تا دل آقامرتضی راوی‌فتح و "سید اهل قلم" را بیازارد. گفت آقای سردبیر که ادعای رفاقت می‌کنی، نمی‌توانستی تلفن کنی و من برایت توضیح دهم و اینگونه درباره من داوری نکنی؟! برخی دیگر از اصحاب جراید وقت، می‌گفتند او "بریده"! که البته از آوردن اسم روزنامه و سردبیر آن معذورم.
آوینی نامه‌ای نوشت و اعتراض خود را به تندرویهای برخی اعلام کرد. خانم زهرا زواریان و یاسر هشترودی و مرحوم خسروشاهی و مرحوم آغاسی هم در جریان بودند. البته برخی از همین دوستان تندرو بعدها تغییر موضع دادند و خود منزوی شدند.







شهید سید مرتضی آوینی

زندگی زیباست اما **شهادت** از آن زیبا تر است، سلامت تن زیباست

اما **پرنده عشق** تن را قفسی میبیند که در باغ نهاده باشند...

آوینی قلم شیوایی داشت. روح و جان جبهه و جهاد و دفاع مقدس را لمس کرده بود و بر نوک قلم خود جاری می‌ساخت. صدای او با متن روایت عارفانه‌اش از وقایع دفاع مقدس، در هم تنیده بود و با آهنگی تأثیرگذار از خود مستندی ماندگار به یادگار گذاشت. برای همین بحق این مستند، ثبت ملی شد. البته دروس آکادمیک فیلم و سینما نخوانده بود و همین باعث شده بود برخی سینماگران دیدگاههایش را مورد انتقاد قرار دهند. از اینکه یکسال و اندی در کنارش بودم همیشه احساس شعف و شادی در وجودم احساس می‌کنم. حضورش همواره محفل انس آن دوران در حوزه هنری بود. یادش بخیر دوستانی چون یوسفعلی میرشکاک که قلم خاصی داشت هم محبوب و هم مطرود و گاه با آوینی مجادله می‌کرد. نیز مرحوم احمد عزیزی و نصرالله قادری استاد برجسته تئاتر و مرحوم محمدرضا آغاسی شاعر ولایی معروف و سید رسول موسوی طبری که جوانی پرتلاش بود و ما هم کسب فیض می‌کردیم...

شهید آوینی از جمله مردان الهی بود که در انجام کارهای خود جز خشنودی حقّ به چیزی نمی اندیشید؛ یکی از دوستان او می گوید:... [آقا مرتضی] می گفت، زمانی که انقلاب شد، سعی کردم تمام افعالم برای خدا باشد ... بارها مثلاً به خاطر صدای گرم و قشنگش به او پیشنهاد می شد، فلان جا بخواند، یا متن بنویسد، می گفت نمی پذیرم، اما یک بار می دیدید که برِای بعضی چیزها پا پیش می گذاشت؛ مثلاً فرض کنید رقص عَلَم، اصلاً مرتضیِ اهل این نبود که برای کسی بنویسد و بخواند، اما در رقص عَلَم هم نوشت و هم خواند. می گفت به خاطر این که این برنامه متعلق به امام حسین علیه السلام است. به من می گفت، اصلاً تعلقی غیر این موضوعات ندارم ... اصلاً هم فکر این را نمی کرد که مثلاً در قبال این امری که انجام داده در اصل چیزی بخواهد ... توی تمام این سال ها ... اصلاً یادم نمی آید به فکرش خطور کرده باشد که نظام باید به من ماشین بدهد... یا خانه بدهد... لذا در زمان شهادتش چیزی از خود باقی نگذاشت... در حالی که یک فوق لیسانس قبل از انقلاب بود و حداقل الان باید یک خانه می داشت، آن هم با این زحمات شبانه روزی اش، کسی که ۲۴ ساعته ۳ شیفت کار می کرد...

شهید آوینی از مردان با اخلاصی بود که در طول عمر با برکت خود، همیشه در صدد انجام تکلیف بود و در مراحل مختلف دوران پس از انقلاب اسلامی، با توجه به ضرورت ها و نیازها که پیش می آمد، به انجام وظیفه می پرداخت... آقا مرتضی کسی بود که احساس می کرد، تکلیفی بر دوش اوست، چون تکلیف داشت کار می کرد. من مطمئن هستم اگر انقلاب نمی شد تا ۲۰ سال دیگر فیلم مستند نمی ساخت. او معمار بود، ولی چون گفته بودند که تو هم اسلحه خودت را بردار و بیا پشت خاک ریز، آمده بود و من فکر می کنم به غیر از مجاهدت چیز دیگری نبود. به همین دلیل، جنگ که تمام شد تقریبا تمام کارها را کنار گذاشت، به مسئله دیگری روی آورد که همان احیای فرهنگ اسلامی بود

آوینی تا پایان عمر بسیجی ماند. زندگی ساده و بی پیرایه به دور از زرق و برق، بی تکلف بودن، صفا و صمیمیّت، وفا و صداقت از مهم ترین ویژگی های وی بود. همواره به دوستان خود می گفت: «کارتان را انجام بدهید مسائل مالی خودش درست می شود، روزی را خدا می فرستد». چیزی که برایش اصلاً مهمّ نبود، مادیات و دنیا و مسئله های خودش بود. مهم نبود که چه می خورد و کجا می خوابد. گاهی یک کارتن بر زمین می انداخت و روی آن می خوابید که سریع تر بلند شود و به کارهایش برسد...

ایشان غالبا یک لباس خاکی، شلوار خاکی بسیجی و یک اُورکتی که بچه های جبهه همیشه تنشان بود، به تن می کردند. بیشتر وقت ها با همین تیپ بود، تابستان و زمستان ... ایشان



غذای درست و حسابی نمی خورد، یک نان و پنیر و کشمش و... گاهی وقت ها ما هم به ایشان می پیوستیم و یک مدّت نان و پنیر و کشمش می خوردیم، البتّه ما دوام نیاوردیم و برگشتیم به همان روال خودمان اما ایشان ادامه می دادند...»

چون شهید آوینی برای خدا کار می کرد، هیچ وقت احساس خستگی نمی کرد و محدوده زمانی خاصّی برای انجام وظیفه نمی شناختند. یادم هست که شبانه روز کار می کرد. از عجیب ترین چیزهایی که در این دوره آشناییمان از مرتضی دیدیم، خستگی ناپذیری اش بود. یادم هست که مثلاً توی اتاق جهاد، فیلم ها را برای مونتاژ کردن می دید؛ چون مونتاژ و صداگذاری و کارگردانی؛ یعنی همه چیزها با خودش بود. فیلم ها را که می دید ما می رفتیم خانه. وقتی بر می گشتیم می دیدیم دوباره پشت میز نشسته، به او می گفتیم: آقا مرتضی چه کار داری می کنی؟ می گفت: دیشب بیدار بودم تا این کار را تمام کنم. گاهی اوقات اتفاق می افتاد که سه شبانه روز مداوم بیدار بود. در تمام این سال ها من یادم هست که بسیار اندک می خوابید. بارها مثلاً بعد از ۲۴ ساعت، ۴۸ ساعت بیداری موقعی که می خواست بخوابد تازه اصرار داشت روز بخوابد. شب ها غالبا نمی خوابید. تازه آن وقت که می خواست بخوابد اصرار داشت که مثلاً ظرف دو ساعت بعد بیدارش کنیم...

شهید آوینی همواره گوش به فرمان ولایت بود و به دوستان خود بارها گفته بود: «صدای من به جایی نمی رسد امّا اگر می شد برسد می گفتم، باید در این مملکت برای سریان و نفوذ گسترده تر رأی ولایت تلاش کرد. نباید راضی شد و گذاشت که اوامر آقا در پیچ و خم توجیهات و تفسیرهای غلط معطل بماند». نمود واقعی عشق آوینی به ولایت، در نوع کارها و انجام وظیفه هایی که به او سپرده می شد، به خوبی دیده می شود. در نامه ای که به مقام معظم رهبری نوشته اند، ارادت







شهید سید مرتضی آوینی

بعضی‌ها ما را سرزنش می‌کنند که چرا دم از کربلا می‌زنید و از عاشورا؛ آنها نمی‌دانند که برای ما کربلا بیش از آنکه یک شهر باشد یک افق است که آن را به تعداد شهدایمان فتح کرده‌ایم، نه یک بار نه دو بار . . . به تعداد شهدایمان

به ولایت موج می زند: «... ما با حضرت عالی به عنوان وصی امام امامت رحمه الله و نایب امام زمان(عج) تجدید بیعت کرده ایم و تا بذل جان در راه اجرای فرامین شما ایستاده ایم، همان گونه که پیش از این درباره امام امّت ره بوده ایم... ما به جهاد فی سبیل الله عشق می ورزیم و این امری است فراتر از یک انجام وظیفه خشک و بی روح. این سخن یک فرد نیست، دست جماعتی عظیم است که به سوی حضرت شما دراز شده تا عاشقانه بیعت کند،... سرما و فرمان شما. کمترین مطیع شما سیدمرتضی آوینی». او ولایت فقیه را ادامه ولایت اهل بیت علیه السلام می دانست.

از ویژگی های شهید آوینی کوشیدن درباره نماز بود. همه کسانی که با آوینی بودند، می گویند: «... مهم ترین مسئله زندگی شان مسئله نماز بود و مقیّد بودند اوّل وقت بخوانند، خیلی هم نمازشان حال داشت». به یکی از دوستانش که به او گفته بود، نمی دانم چرا همیشه سر نماز حواسم پرت است...، گفتند: «مواظب باش کسی که سر نماز حواسش همیشه پرت است، در زندگی همیشه حواسش پرت خواهد بود؛ یعنی زندگی اش هیچ حالت منظمی ندارد...» توصیه می کرد:

«سعی کن نمازت برایت مهم ترین چیز باشد و سعی کن نمازت را با توجّه بخوانی».

همسر شهید آوینی در این باره می گوید: «خیلی اهمیّت به نماز اوّل وقت می دادند... نماز شبشان تقریبا در هیچ شرایطی ترک نمی شد. ایشان روح عبادات را دریافت می کردند، حقیقت این عبادات در اعمالشان متجلّی می شد. ممکن بود نمازشان از نظر زمانی زیاد طول نکشد، ولی دریافتی که از عبادت می کردند، خیلی زیاد بود. چون عبادت کاری نبود که از سر عادت انجام بدهند، با تمام روح و قلب پیش خداوند حاضر می شدند...»



از مهم ترین اموری که شهید آوینی عاشقانه به آن ها ارادت داشت، شهدا بودند. بر این اساس، همیشه در برخورد با خانواده شهدا و آثار بر جای مانده از شهیدان و در گوش دادن به خاطره های آنان فروتنی وصف ناشدنی از خود نشان می داد. گریه های دل سوزانه او در موقع حاضر شدن بر سر مزار شهیدان، زبان زد همه دوستانش است. نقل می کنند، وقتی برای او تعریف کردند، در فکّه کانالی هست که قتل گاه گروهی از رزمندگان اسلام از لشکر بیست و هفت است...

آقا مرتضی گفته بود: «محض تبرّک، یک مشت از خاک آن بچه ها را برایم بیاورید». و دست آخر هم دلش طاقت نیاورده بود و باز خودش راه افتاد و به آن جا رفته بود... در همان جا نیز به آرزوی دیرینه خود، شهادت، نایل شد.

از آرزوهای همیشگی آوینی شهادت بود. وقتی از دوستانش شهید می شد، ناراحتی و نگرانی اش از این بود که چرا او شهید نشده است. او می گفت: «نمی دانم چرا من نرفتم. درست می دیدم، در آخرین لحظه تیر می آمد به بغل دستی من می خورد و به من نمی خورد».
مرتضی دل باخته شهادت بود و شاید همگان دیدند، عاشورای سال ٦٧ بود که همراه با بچه های جنگ به دلیل بسته شدن راه شهادت سخت می گریست. در زمان جنگ ایشان خیلی شوق جبهه داشت و حتی می توانیم بگوییم، پَر پَر می زد تا در جبهه حاضر بشود. هر از گاهی فرصت برایش پیش می آمد، از این فرصت ها استفاده می کرد و خودش را به جبهه می رساند.

عجیب این که هر دفعه هم که ایشان جبهه می آمدند، به دلیل آن سیر عبادی که داشتند، تنها چیزی که دنبالش بودند، مسئله شهادت بود. ایشان تنها دست مزدی که از خداوند می خواست، این بود که فوز عظیم شهادت را نصیب شان کند.

وقتی شهید آوینی خبردار شدند که مقام معظم رهبری فرموده اند: «چرا روایت فتح پخش نمی شود؟ ما حرف هایمان در مورد جنگ الان باید شروع بشود، هم چنان که پیام عاشورا بعد از عاشورا منتقل شد...»

در پاسخ به ندای رهبر محبوبش همه کارهایش را کنار گذاشته، دوباره ساخت برنامه های روایت فتح را شروع می کند. در هنگام تهیه برنامه، تصمیم گرفتند به منطقه عملیّاتی و الفجر بروند تا از «قتلگاه» فیلم برداری کنند.

قتل گاه جایی بود که بچّه های عملیات مقدماتی در محور گردان عمّار و مقداد... داخل کمین افتادند... صحنه های شهادت و رشادت توصیف ناشدنی را به نمایش گذاشتند...

وقتی ساعت نه و ده دقیقه صبح جمعه روز ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ به طرف قتل گاه می رفتند، ناگهان گروه ایشان با یک مین برخورد می کنند، در نتیجه انفجار آن چند نفر مجروح می شوند... پای سیدمرتضی آوینی قطع می شود، دوستان به او شتاب، او را به بیمارستان می رسانند.

اما طولی نمی کشد که در نتیجه خون ریزی، در حالی که ذکر «یا زهرا» بر لب داشت، به سوی ملکوت پر کشید. بدین ترتیب راوی روایت فتح، با فتح رزمندگانی که عاشقانه دوست شان داشت، یکی شد... روایتی از همرزمان و دوستان شهید آوینی

شهید آوینی در شمار کسانی بود که هر چه به ایشان نزدیک تر می شدی، آنان را از آن چه می پنداشتی بهتر و بزرگ تر می یافتی. کسانی هم هستند که ظاهر آراسته و موجّه دارند و همه خوبی ها را به خود می بندند و حتی از نام نیک نیکان بهره برداری می کنند و اگر لازم شود، در ستایش فضیلت داد سخن می دهند،



ای **شقایق‌های آتش‌گرفته**، دل خونین ما شقایقی است که داغ شهادت شما را بر خود دارد، آیا آن روز نیز خواهد رسید که بلبلی دیگر در وصف ما **سرود شهادت** بسراید؟

اما اگر پرده بر افتد بوی باطن شان شهری را متعفن می کند.
من که گاهی بخصوص در سال های اخیر فتنه و آزمایش، در تنهایی خود احساس غربت می کردم و می شنیدم که بعضی از دنیا داران ظاهر ساز و فرصت طلب ریاکار چه ها می کردند و می گفتند، به یاد دوستی و دوستانی مثل آوینی می افتادم و خود را تسلّی می دادم... یکی از خوش بختی های من این بوده است، که دوستانی هر چند اندک مثل آوینی داشته ام و دارم و با او در غربت و مظلومیّت زیسته ام. آخر آوینی خیلی غریب بود و اگر امروز بعد از شهادتش مایه فخر مدینه هنر و مجاهده شده است، از آن جاست که مرگ و بخصوص شهادت، جوهر آدمی را آشکار می سازد... راوی: استاد فلسفه دانشگاه تهران، دکتر رضا داوری

از شدت عصبانیت دستانم می لرزید. صورتم سرخ شده بود. کاغذ را برداشتم. لرزش قلم بر روی کاغذ و نوشته‌ای تیره بر روی آن اعترافی از روی نادانی به سیدی بزرگوار به خانه رفتم.
خسته از سختی های روزگار چشمانم را بستم.در عالم رؤیاصدیقه طاهره را دیدم، زهرای اطهر(س) در مقابلم ایستاد.از مشکلاتم گفتم و سختی های مجله سوره حضرت فرمودند:
با فرزند من چه کار داری؟و باز گلایه از سید مرتضی و حوزه هنری؟ دوباره فرمودند: با فرزند من چه کار داری؟
و سومین بار ازخواب پریدم. غمی بزرگ در دلم نشست، کاش زمین مرا می‌بلعید و زمان مرا به هزاران سال پیش‌تر پرت می‌کرد.مدتی بعد نامه‌ای به دستم رسید :
«یوسف جان! دوستت دارم، هرجا می خواهی بروی برو، هرکاری می خواهی انجام بده، ولی بدان برای من پارتی‌بازی شده است، اجدادم هوایم را دارند.ساعتی بعد در مقابلش ایستادم.
سید جان! پیش از رسیدن نامه خبر پارتی بازی‌ات راداشتم...
منبع: همسفر خورشید
راوی: برادر یوسفعلی میرشکاک

آن روزگار اتاق بچه‌های سوره تنها محفل انس کسانی بود که «هنر دیانت مدار» را بر «دئانت هنرمدار» ترجیح می‌دادند. آن روز تازه خبر شهادت سفیر فرهنگ ولایت «صادق گنجی» را در روزنامه‌ها نوشته بودند. وارد اتاق که شدم بوی خوش عطر «تی‌رز» به مشامم رسید، فهمیدم که سید آنجاست. مقابل پنجره ساکت و منتظر ایستاده بود. جلو رفتم. دانه های درشت اشک گونه‌هایش را نوازش می‌کرد، با صدای بلند گفتم:

«خدا قوت آقا مرتضی!» یکی از بچه‌ها سریع مرا به سکوت دعوت کرد، همانجا سر جایم نشستم نمی‌دانستم حالش بد است. ناگهان برگشت و با بغض گفت: « می بینی حسین؟ می بینی چه جوری داریم در جا می زنیم ؟ هفته پیش با او بودیم. کاش او را می شناختی. گل بود! به خدا گل بود، اونم چه گلی!...

خوش به حالش کی فکر شو می کرد به این قشنگی اونم بعد از این همه مدت که از قطعنامه می گذره بره ؟دیگر چیزی نگفت. هق هق گریه امانش را برید. او عاشق رفتن بود و بالاخره پر کشید.منبع: گفتگو با آقای حسین بهزاد

آشنا بودند. پاسی از شب که می‌گذشت، در انتظار صدای ناله‌های آوینی چشمانشان را باز می‌کردند مرتضی مرثیه‌سرا بود، دلی عاشورایی داشت قصه وصال، روح بی‌تابش را عاشق می‌ساخت. یکبار در دوکوهه به او گفتم: شهید داوود یکبار در زمین خیس پادگان به زمین افتاد و گریه کرد وقتی علت گریه‌اش را پرسیدم، پاسخ داد:

«یاد عباس (ع) افتادم که هنگام به زمین افتادن دست نداشت، حتماً خیلی سخت به زمین افتاده است. با شنیدن این سخن گریه مجال صحبت را از مرتضی گرفت، همانجا در پادگان نشست، ساعت‌ها به یاد غربت عباس‌بن‌علی (ع) و داوود گریست. گوئی

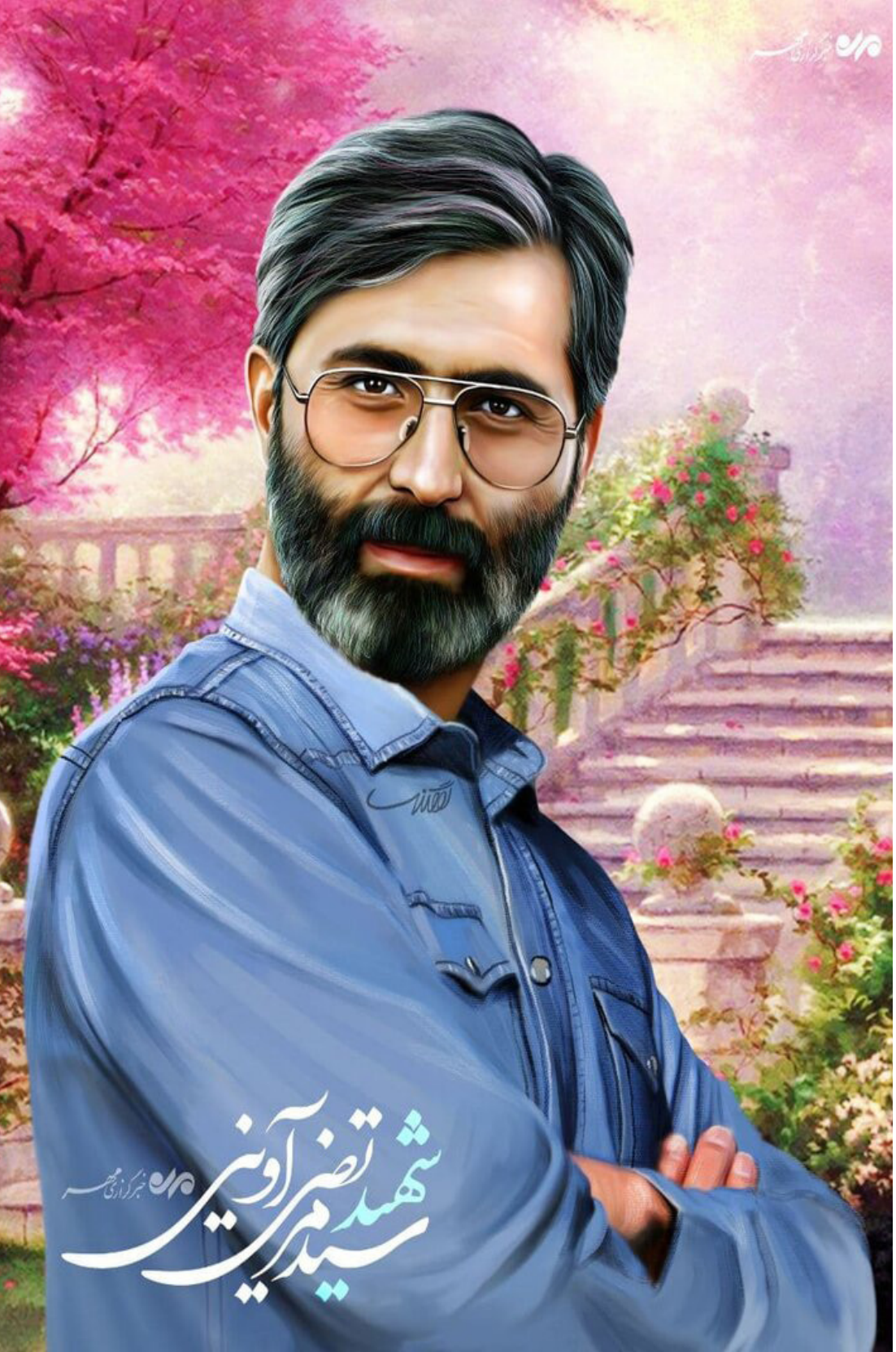






شهید سید مرتضی آوینی

هر شهیدی **کربلایی** دارد، خاک آن کربلا تشنه اوست و زمان انتظار می کشد تا پای آن شهید بدان کربلا برسد و آنگاه خون شهید جاذبه خاک را خواهد شکست و ظلمت را خواهد درید و معبری از **نور** خواهد گشود و روحش را از آن به سفری خواهد برد که برای پیمودن آن هیچ راهی به جز **شهادت** وجود ندارد



پرده‌های غیب را از چشمانش گرفته بودند، داوود را در زمین صبحگاه می‌دید. لب به سخن گشود، داوود باید می‌رفت. برخاست، پا برجای گام‌های داوود نهاد. مرتضی مردی آسمانی بود که پای بر خاك داشت.منبع : کتاب هسفر خورشید_راوی : برادر رضا برجی

مرتضی خیلی خسته بود، خسته عشق و همه می‌دانند که نوشداروی این درد، وصال است. در عملیات طریق‌القدس علی به شهادت رسید و در آغوش آوینی آخرین نفس را کشید، این‌بار خون بود که از دیدگان مرتضی می چکید، برایش سخت بود، علی در نزدیکی او شهید شود و او که کمی جلوتر بود....

وقتی عشق حسین (ع) در جانت ریشه کرد، دیگر قدرت ماندن نداری، در قافله حسین(ع) کسی قصد ماندن ندارد همه بار سفر بسته‌اند، آن‌روز که رضا در کنار او به شهادت رسید، قریب دو ساعت مرتضی بی‌تاب و سرگردان در شلمچه راه می‌رفت، بی‌قرار بود گمان می‌کرد از قافله جا مانده است، یا اینکه قافله سالار او را در کاروان خویش نپذیرفته است. آرام پرسیدم «مرتضی جان چرا پریشانی؟»

بغض گلویش را فشرد :«من نمی‌فهمم چرا در این مدت من شهید نشده‌ام.درست می‌دیدم که درآخرین لحظه تیر به افراد نزدیك من می‌خورد و من سالم از کنار آنها بلند می‌شوم.... منبع: همسفر خورشید

در عملیات کربلای پنج، سید مرتضی مسئول اکیپ بود.از آسمان آتش می بارید. از شدت سرما بدن مان می لرزید. آوینی گفت :« باید به جاده فاطمه الزهرا (س) که زیر آتش عراقی هاست، برویم.مدتی بعد «مرادی نسب»، «والایی» و «عباسی» هر سه نفر از جاده بازگشتند. از سر و صدا چشمانم را باز کردم؛ اما

دوباره بی هوش افتادم.یک ساعت بعد بیدار شدم، مرتضی بیرون سنگر نماز شب می خواند،با خودم گفتم : این مرد خستگی ندارد...برای نماز صبح همه بچه ها را بیدار کرد، بعد از اقامه نماز دوباره به خط رفتیم.حاجی فقط تا رسیدن به خط خوابید. در خط مقدم شجاعانه می دوید،اصلا لزومی نداشت کارگردان آنجا باشد، مسئولیت هایی که در شهر داشت باید مانع حضور او در جبهه می شد،ترس و خستگی در قاموس مرتضی راه نداشت،او در جبهه به دنبال چیز دیگری بود. مروارید گم شده یقین که سخت پیدا می شد...منبع : کتاب هسفر خورشید_راوی: آقای همایونفر

نگران بود و امیدوار. شاید آیندگان عاشق‌تر باشند.عشق یعنی همانند موسی (ع) به دنبال خضر(ع) زمانت، مهر سکوت برلب، با چشمانی بسته، دل به جاده سپردن. در این وادی چرا؟ معنا ندارد ناگهان شکوه‌های دیرینه سید مرتضی سرباز کرد.صدای من به جایی نمی‌رسد، اما اگر می‌شد برسد، باید در این مملکت برای سریان و نفوذ گسترده‌تر رأی ولایت فقیه تلاش کرد. نباید راضی شد و گذاشت که اوامر آقا در پیچ و خم توجیهات و تفسیرهای غلط معطل بماند. این آخرین سفارش بود. پس اگر برای لحظه‌ای مردد شدی، بدان تو مرد میدان و عمل نیستی...منبع : کتاب همسفر خورشید

مرتضی چون گلی سرخ میان بچه های روایت می درخشید، همه از تلألو وجود او جان می گرفتند، امید حرف اول چشمان بغض آلودش بود، با وجود تمام غصه های سالهای جنگ و شهادت دوستان بر روی دو پایش ایستاده بود. اما هنوز در سر سودایی داشت، دلش نمی خواست مردم اسطوره های ایمان را به فراموشی بسپارند....روایت فتح، دوباره به راه افتاد. اما همه گله داشتند که آن روح و نوای قبلی در فیلمها نیست.کار «روایت» پس از جنگ سخت تر شده بود، حاجی با عصبانیت به بچه ها گفت:« شما را به خدا در مورد من هر فکری می خواهید بکنید. اما در مورد این یکی دیگر قضاوت نکنید، روایت فتح اصلا از من نیست،از یک جای دیگر است .مشکل ما این است که مقدار فیلم هایی که در دسترس داریم، محدود است و برای اجرای امر آقا مجبوریم برای زنده نگهداشتن و استمرار روایت فتح، آن را کمی طولانی ترکنیم، چون در حال حاضردستمان به فیلم های جنگ در آرشیو صدا و سیما نمی رسد...منبع: کتاب همسفر خورشید_ راوی: دوست شهید

مرتضی دل‌بسته بود، ناله‌های شبانه‌اش دردی جانکاه در دل داشت، که با هق‌هق گریه می‌آمیخت. سید بارها و بارها بر ایمان از شهادت گفت: از رفتن به سوی نور، پرواز کردن، بی‌دل شدن، سجده‌گاه خویش را با خون، سرخ نمودن، و راهی بی‌پایان تا اوج هستی انسان گشودن. به یاد دارم که در مورد زندگی و مرگ گفت: زندگی کردن با مردن معنی می‌یابد، کلید ماجرا در مردن است، نه زندگی کردن.چگونه مردن برایش مهم بود؛ و خداوند آرزویش را به سر منزل مقصود رساند...منبع : کتاب همسفر خورشید_راوی : دوست شهید

سعید با عجله وراد سالن شد، گله‌مند بود فیلم خنجر و شقایق(- این فیلم در مورد بوسنی است) را می‌خواست، قرار شد به منزل حاجی برویم، مقابل در، که رسیدیم، سعید پشت ما پنهان شد، سجاد در را باز کرد، حاجی با نگاهی خندان به کوچه آمد، سعید فیلم‌ها را خواست، سید پس از چند لحظه سکوت گفت:«سعید جان! فعلاً تنها نسخه فیلم‌ها دست من است. من اکثر شب‌ها آنها را در جایی نمایش می‌دهم، اگر فیلم‌ها را امشب به شما بدهم باید بیست و چهار ساعت بعد برگردانی». با عهد و میثاق شدید فیلم را به قاسمی داد، با شوخی گفتم: آقا مرتضی نگفتی! فیلم‌ها را برای چه کسی نمایش می‌دهی... حاجی نگاهش را به زمین دوخت و با خنده گفت: بیشتر شب‌ها



در عالم رازیست که

جز به بهای خون فاش نمی شود.



آنها را در پایگاهای بسیج محلات نشان می‌دهم، امشب عذر آنها را می‌خواهم،اما آقا سعید فردا شب حتماً با فیلم‌ها بیاآوینی جوانان را از دریچه دوربین به معرکه عشق می‌کشاند؛ آنگاه آنها را در برهوت رها می‌کرد؛ تا خود چاره این زخم بی‌هنگام را بیابند...منبع : کتاب همسفر خورشید_راوی : بهزاد

سپیده صبح رسید، جاده هویزه غوغایی داشت،سراب بیابان انسان را در ورطه حیرت می‌کشاند، حاجی و آهنگران همراهم بودند، حاج صادق از گذشته‌ها می‌گفت و مرتضی مثل ابر بهار می‌گریست.چون ابری بر سر خاکی، آن روز فهمیدم بی‌سبب نیست که حسین (ع) سید فاتحان خون از میان شیعیانش اندک نفراتی را برگزید. گزینش امام عشق (ره) گزینش بی‌قراری است.مرتض به دنبال دل شیدا، در میان رسوایان تاریخ گل‌چین می‌کند، مرتضی نیز گل سرخی در میان گلستان شوریدگان بود. مردی آسمانی که عصاره روح دردمندش، خدا بود.منبع : کتاب همسفر خورشید_راوی : دوست شهید

مراسم نماز جمعه به پایان رسید، در حوالی چهار راه لشگر با حاجی و بچه‌های لشگر بیست و هفت ایستادیم. صدای شادی و خنده همگی به آسمان بلند شد؛ قبل از خداحافظی یکی از نیروها یاد گردان «سیف» را زنده کرد. خاطرات آخرین شب فروغ ستارگان گردان سیف، دل همه را لرزاند، هنوز سخنان او به پایان نرسیده بود که سید آرام و بی‌صدا اشک‌هایش جاری شد. پرسیدم حاجی چرا گریه می‌کنی؟ گونه‌هاش تر گشت، بغضش را فرو خورد و گفت:
«شما نمی‌دانید چه کاری کرده‌اید، شما نمی‌دانید آن شب بر این بچه‌ها چه گذشته!»
اشک‌های مرتضی صداقت بی‌ریایش بود، که گونه‌های لرزانش را متبرک می‌ساخت. قطراتی به قداست تمام عبادت‌های یک زاهد...منبع : کتاب راز خون

اواخر فروردین ماه بود، پیکر خونین و خسته سید مرتضی بر دوش امت حزب‌الله در مقابل حوزه هنری تشییع می‌شد، در همین لحظه اتومبیل حامل مقام معظم رهبری در خیابان سمیه ایستاد، آقا برای ادای احترام به شهید علی‌رغم مسائل امنیتی از ماشین پیاده شد، کنار پیکر سرباز دلخسته خویش ایستاد، و زیر لب زمزمه نمود، «انا لله و انا الیه راجعون» نگاهی به اطراف انداخت، در جست و جوی خانواده شهید بود
. آقا آرام و بی‌صدا در حالیکه چشم به تابوت سید مرتضی دوخته بود، به راه افتاد خیابان سمیه هنوز صدای گام‌های آهسته مقام معظم رهبری را به دنبال پیکر سربازش در ذهن دارد و چه سخت است، که سربازی را در مقابل چشمان مولا و مقتدایش به خاك بسپاری، و چه بغضی در دل دارد، سالاری که فرزند، سرباز و سردار فاتح قلبش را به خاك می‌سپرد...
منبع : کتاب راز خون

همه می‌دانستند آن روز مراسم خاکسپاری سید مرتضی آوینی است، قرار نبود آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در این مراسم باشکوه شرکت کنند، در اولین ساعات روز آقا تماس گرفتند و فرمودند: من دلم گرفته، دلم غم دارد، می‌خواهم بیایم تشییع پیکر پاك شهید آوینی.
من افتخار می‌کنم به وجود این بچه‌های نویسنده و هنرمندی که در این مجموعه حوزه هنری تلاش می کنند. این آقای آوینی را آدم وقتی سیما و چهره نورانی‌اش را می‌بینند، همین‌طور دوست دارد به ایشان علاقمند بشود.دل بی‌قرار رهبر در جست و جوی مروارید گم شده سپاهش بود، که اینك بر دوش هزاران ایرانی مسلمان به سمت بهشت‌زهرا می‌رفت، و باز هم آقا صبور، سنگین و سرافراز غم فراق یکی دیگر از مرواریدانش را به جان می‌خرید...
منبع : کتاب راز خون صفحه ۳۰

مرتضی دلخسته بود. این اواخر خنده‌های همیشگی‌اش را نداشت، در سال‌های بعد از انقلاب جز پس از رحلت حضرت امام (ره) هرگز او را اینچنین در پیله تنهایی و اندوه ندیده بودم، ما به حسب گم گشتگی در عادات عالم ظاهر، او را که اهل عادت نبود نشناختیم، خودیتهای ما حجاب‌هایی بودند که بی‌خودی او را از چشمان مان پنهان می‌کردند، ما ضعف‌های خود را در آینه وجود او به تماشا نشستیم و زبان به ملامت او گشودیم...

طلبان توهمات خویش را متظاهر در وجود کسی تشخیص دادند که نه فقط در روزگار جنگ فرزند جبهه بود که در این روزگار هم که از ارزش‌های جنگ جز خاطره‌ای گنگ نماند، «روایت فتح» می‌ساخت.و وای بر ما اگر با این شتاب به چنبره عقل‌های عادت‌زده خود گرفتار آییم و بار دیگر به بهانه آشنایی با او، از خود بگوئیم و به بهانه بیان رنج او، درد خود را بازگوئیم...
منبع: راز خون_راوی: همسر شهید

بعد از شنیدن خبر شهادت سید مرتضی خواستم خودم این خبر را به بچه‌ها بدهم، به همین علت ظهر در راه بازگشت از مدرسه به آنها گفتم:« پدر هست، همیشه هست، فقط ما توانائی دیدنش را نداریم و این می‌تواند زیاد مهم نباشد».
انسان حقیقی در فناست که حیات می‌یابد، و به دیگران نیز حیات می‌بخشد، و چنین مقدر است که در قید حیات ظاهر جز برای تنی چند از اهل دل ناشناس بماند، تنهایی و غربت او نیز تا واپسین روز مؤید همین معنا بود.
در روز تشییع جنازه از دیدن آن خیل دلسوختگان بر خود لرزیدم. چگونه او در تنهایی خود این همه عاشق داشت؟ بسیار گفتند و شنیدیم که او لیاقت شهادت داشت. شهادت حقش بود. باب شهادت به روی شایستگان باز است. چگونه باور کنم؟ این روزگار که روزگار شهادت نیست. او همواره در پی جاودانگی بود. از مرگ نمی‌هراسید و باور داشت که این تن نه جای پروراندن



کرم است، پیله‌ای است تا که پروانه آن را بشکافد و آن همه بر گرد شمع ولایت طواف کند، تا خود شمع صفت شود و در مدح عشق، کربلا، ندای هل من ناصر ینصرنی، را ندای حق‌طلبی تمام اعصار را لبیك گوید، او کربلا را در فکه یافت و از همان جا نیز به یاران امام حسین (ع) پیوست... منبع : کتاب راز خون-راوی : همسر شهید

ساعت ۶:۳۰ صبح شنبه خبر مجروحیت آوینی را به من دادند، اما دلم گواهی می‌داد او به شهادت رسیده است با این همه برای چند لحظه سخن عقلم را باور کردم:«هنوز می‌تواند بیندیشد و قلم بزند، هنوز می‌تواند با صدایش که در چند ماه اخیر گرفته بود، روایت فتح را بخواند، پس مهم نیست. با خود اندیشیدم :«چرا هرچه معالجه کرد، گرفتگی صدایش برطرف نشد، با اینکه دکتر قول داده بود که حنجره‌ای را که در خدمت اسلام است خیلی زود مداوا خواهد کرد». تنها آن زمان که خبر شهادتش را شنیدم، دریافتم که حضرت امام (ره) چگونه با زبان شعر این خبر را شب قبل به من داده بود، و من نفهمیدم و این چه حکایتی است که حضرت امام(ره) منادی سفر او به کوی دوست بودند؟عادات، بندهایی هستند که ما را زمین گیر کرده‌اند و حتی آنگاه که نشانه‌هایی اینچنین بر ما نازل می‌شود، باز در پرده‌ایم و غافل. بر پله‌ها نشستم و...منبع : کتاب هسفر خورشید-راوی: همسر شهید

آنچه که دل مرتضی را به درد می‌آورد شناخت رنج انسان بود، انسانی که با دور شدن از مبدأ وحی خود را تنها و سرگردان در این کره خاکی یافته است، انسانی که عهد ازلی خود را به فراموشی سپرده و مقام خلیفه‌اللهی خویش را از یاد برده است. او حتی برای لحظه‌ای از معنای «انالله‌وانا‌الیه‌راجعون» غافل نبود، مبدأ و مقصد را می شناخت، و خود را در نسبت با این شناخت معرفی می‌کرد، درد او، غفلت ما بود، لحظه‌ای بر او

نمی‌گذشت، مگر اینکه خود را حاضر در پیشگاه حق و حق را ناظر بر خویش بیابد. اگر با شهادت او خود را می‌شناختیم و به قضاوت می‌نشستیم چگونه می‌توانستیم مدعی شناخت رنج او باشیم؟ما کجا و دامن دوست کجا؟ منبع : کتاب مرتضی و ما

سینه تنگ من و بار غم او هیهات
مرد این بار گران نیست دل مسکینم

مراسم عید بود مرتضی حال عجیبی داشت، دید و بازدید آن سال برای او جلوه‌ای دیگر داشت. همه ما متوجه تغییر روحیات او شده بودیم.نگران شدم اماسعی کردم کسی از این موضوع مطلع نشود. یك شب همینطور که با هم صحبت می کردیم. گفت: نمی دانم این روزها چه خوبی کرده‌ام که خدا این حال خوب را به من داده است...مرتضی ماه‌ها بود که آسمانی شده بود اما عقل زمینی، قدرت درك عشق او را نداشت، عاشقان زمین را تنگنای محبس درد می‌دانند و زمانی که پیك وصال فرا می‌رسد از شادی و شعف در پوست خود نمی‌گنجند و ذکر قلب و روحشان این است که:«مرده اوئیم و بدو زنده‌ایم...
منبع: کتاب همسفر خورشید

روزی که به پاکستان رسیدیم سید عجیب دلشاد بود، یك روز به کنار مزار عارف حسینی رفتیم. آقا مرتضی نشست، کنارمزار و برای ساعتی گریه کرد معاون شهید عارف حسینی آنجا بود. با چشمانی شگفت‌زده به او نگریست! با تعجب پرسید:«شما قبلاً ایشان را دیده بودید» سید مرتضی اشك‌هایش را پاك کرد و از کنار مزار برخاست و گفت: خیر، من قبلاً ایشان را ندیده بودم. مرتضی تمام شهدا را می‌شناخت، خون همه آنها در رگ‌های او می‌جوشید. چهره هر شهیدی را که می‌دید می‌گفت:«فکر کنم روزی من او رادیده‌ام اما همه آنان را مرتضی به چشم یقین دیده بود. شب های سید شب‌های نجوا با شهیدان بود...
منبع : کتاب همسفر خورشید



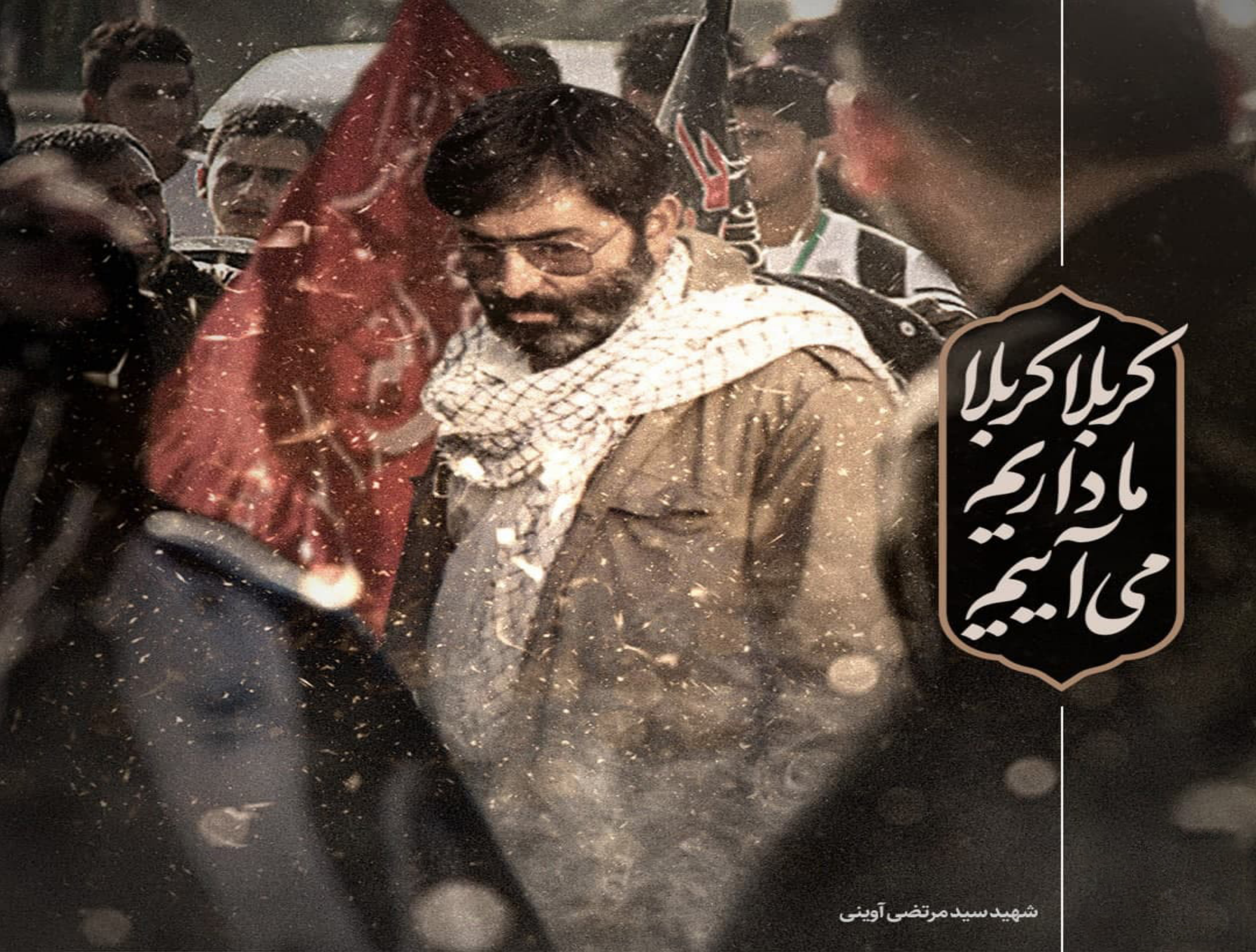
تازه جنگ به پایان رسیده بود با اصرار دوستان حاجی برای مراسم حج به مکه رفت. وقتی بازگشت از او پرسیدم :«آقا مرتضی آنجا چطور بود؟» با ناراحتی گفت:«بسیار بد بود، چه خانه خدایی، غربی‌ها پدر ما را درآوردند. کاخ ساخته‌اند، آنجا دیگر خانه خدا نیست. تمام محله بنی‌هاشم را خراب کرده‌اند. کاش نرفته بودم. مدتی بعد دوباره او را عازم حجاز دیدم؛ با خنده گفتم:«حاجی تو که قرار بود دیگر به آنجا نروی؟

نگاهش را به زمین دوخت و پاسخ داد:
«نمی‌دانم اما احساس می‌کنم این‌بار باید بروم. وقتی بازگشت. دوباره از اوضاع سفر پرسیدم.این‌بار هیجان عجیبی داشت.با خوشحالی گفت:« این دفعه با گروه جانبازان رفته بودم، چنان درسی از آنها گرفتم که ای کاش قبلاً با اینها آشنا شده بودم بارها و بارها گریستم، به خاطر تحول و حماسه‌ای که در اینها می‌دیدم. به یکی از جانبازانی که نابینا بود گفتم:

«دوست نداشتی یك بار دیگر دنیا را ببینی؟ حداقل انتظار داشتم بگوید:«چرا یك‌بار دیگر می‌خواستم دنیا را ببینم. اما او پاسخ داد:«نه» پرسیدم:«چطور؟» گفت: در مورد چیزی که به خدا دادم و معامله کردم نمی‌خواهم فکر بکنم. بدنم می لرزید، فهمیدم که عجب آدم‌هایی در این دنیا زندگی می‌کنند ما کجا، اینها کجا...منبع : کتاب همسفر خورشید

یازدهم فروردین ماه سال ۱۳۷۲ حاجی را در اهواز دیدم، حاجی برای ادامه حقیقت جنگ به آنجا آمده بود. به خنده گفت:«تهران دنبالت می گشتم. اهواز گیرت آوردم! خودت را آماده کن، با عکسهایت، برای روایت خرمشهر...
صحبت به درازا کشید.حاجی گفت:«این تلخی ها همیشه مثل شهادت شیرین است و این طبیعت حیات انسان می‌باشد که با غلبه به رنج‌ها و آرمان‌ها زنده بماند و من هم مظلومیت بسیجیان را غریبانه می‌بینم و خودم نیز در این مظلومیت قرار گرفته‌ام اما زمانی که آقا دوباره موتور روایت فتح را روشن کرد من دوباره جان گرفتم و امید آقا به دل سوخته ها است که در این خانه وجود دارند.اشك‌های رهبر با اشك‌های بسیجیان مخلوط شد مرتضی بال در بال ملائك پرواز کرد. سرود لاله‌ها دوباره جان گرفت و دوربین من پس از چهار سال با ریختن اشك به کار افتاد...منبع : کتاب همسفر خورشید

تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری ناآشنا هستم. خیر. من از یک «راه طی شده» با شما حرف می‌زنم. من هم سال‌های سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام. به شب‌های شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام. موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام، ساعت‌ها از وقتم را به مباحثات بیهوده دربارهٔ چیزهایی که نمی‌دانستم گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته‌ام، ریش پرفسوری و سبیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان موجود تک‌ساحتی» هربرت مارکوزه را ـ بی آنکه آن زمان خوانده باشم‌اش ـ طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: عجب! فلانی چه کتاب‌هایی می‌خواند، معلوم است که خیلی می‌فهمد...
اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده‌است که ناچار شده‌ام رو دربایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین



شهید سید مرتضی آوینی

«دانایی» نمی‌شود، و حتی از این بالاتر دانایی نیز با تحصیل فلسفه حاصل نمی‌آید. باید در جست‌وجوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کس براستی طالبش باشد، آن را خواهدیافت و در نزد خویش نیز خواهدیافت... و حالا از یک راه طی شده با شما حرف می‌زنم...شهید سید مرتض آوینی

سالها قبل از انقلاب با اتومبیل تصادف کرده بود و زنده ماندنش شبیه یک معجزه بود. می گفتند در آن حال بیهوشی و بی خودی هی زیر لب می گفت :امام زمان مرا نگه داشته است ... منبع: همسفر خورشید عشق

چند سال پس از انقلاب مرتضی سیگارش را ترک کرد . دلیلی که برای این کار گفت این بود که امام زمان (عجل الله فرجه) در همه حال ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند. در اینصورت چطوری می توانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟ اینگونه بود که هرگز لب به سیگار نزد ... منبع: همسفر خورشید عشق

امام را که پیدا کرد ، تمام نوشته هایش اعم از تراوشات فلسفی داستانهای کوتاه ، شعر و ... را درون چند گونی ریخت و آتش زد .می گفت: هنر امروز حدیث نفس است و هنرمندان گرفتار خودشان . به فرموده حافظ ، تو خود حجاب خودی ، حافظ از میان برخیز. سعی کردم که ... خودم را از میان بردارم ، تا هر چه هست خدا باشد . البته آنچه که انسان می نویسد همیشه تراوشات درونی خود اوست ، امّا اگر انسان خود را در خدا فانی کند ، آنگاه این خداست که در آثار ما جلوه گر می شود ...
شب جمعه و مردی در کنار محراب مسجد عشق (جمکران) «یا غیاث المستغیثین»بغضی بود که در گلو می‌شکست. صدای هق هق گریه‌های مرد و شانه‌های لرزانش مرا متوجه او ساخت. پس از اتمام دعا کنارش نشستم.معصومیت نگاه او و چهره من در مردمك چشمانش ناگهان تمام وجودم لرزید.با دیدن کتاب حافظ؟گفت: برایم فال بگیر.و خواجه قرعه فال را به نام او انداخت....خرم آن روز کزین منزل ویران بروم.
و حالا زمزم اشك بود که غربتش را فریاد می‌زد.چند ساعت بعد عازم رفتن شد.پرسیدم: نامت چیست؟ گفت: مهره‌ای گم شده در صفحه شطرنج الهی...دو سال گذشت.اما طنین صدایش در ذهنم بود.بار دیگر او را در محفل عاشقان مولا یافتم.نامش را پرسیدم.گفتند: سیدی از عاشقان سلسله ولایت است. در تکرار مکرر آن محفل،شبی از شبها به اصرار دوستان فقط برای دل او سروده‌ای را خواندم. او برعکس سجاده‌نشینان خانقاهی بود که دعوت به حق را با دعوت خود اشتباه گرفته بودند.ای کاش من مرید این یل پهنه عرفان و عشق حق بودم.او را دوست داشتم بدون اینکه حتی نامش را بدانم.سرانجام از این منزل ویران رخت بربست.و من تازه فهمیدم که چه پربار بود, این نخل تنومند و سر به زیر سید مرتض بود... منبع: همسفر خورشید عشق

از صادق آهنگران خواست تا برای مجموعه جدید « روایت فتح » اشعاری بخواند . روزی که برای بازدید و فیلمبرداری از شهر هویزه می رفتند ، آهنگران مثنوی هایی خواند و آنها را برای فیلم هایش انتخاب کرد . از جمله :چرا بستند راه آسمان را ؟
چرا برداشتند این نردبان را؟
مرا اسب سپیدی بود روزی
شهادت را امیدی بود روزی
خدا اسب سپیدم را که دزدید؟
شهادت را ، امیدم را ، که دزدید؟
وقتی آهنگران این اشعار را با صدای سوزناک خود خواند ، سید در ماشین کنار او نشسته بود و می گریست. .بچه های گروه که سید را خوب می شناختند ، می دانستند که ناله ها و گریه های سید بخاطر جا ماندنش از قافله شهداست.
منبع: همسفر خورشید عشق







شهید سید مرتضی آوینی

کاش ما هم

در خیل **منتظران شهادت** باشیم

به نماز سید که نگاه می‌کردم، ملائك را می‌دیدم که در صفوف زیبای خویش او را به نظاره نشسته‌اند. رو به قبله ایستادم. اما دلم هنوز در پی تعلقات بود. گفتم: «نمی‌دانم, چرا من همیشه هنگام اقامه نماز حواسم پرت است.» به چشمانم خیره شد. گفت: مواظب باش! کسی که سرنماز حواسش جمع نباشد، در زندگی نیز حواسش اصلاً جمع نخواهد شد. گفت و رفت. اما من مدتها در فکر ارتباط میان نماز و زندگی بودم. بار دیگر خواندم، اما نماز سید مرتضی چیز دیگری بود...
منبع: کتاب همسفر خورشید_راوی: اکبر بخشی

سید دل پرخونی داشت، همراهانش با صدای «یارب» های او در نیمه شب آشنا بودند. پاسی از شب که می‌گذشت، در انتظار صدای ناله‌های آوینی چشمان شان را باز می‌کردند مرتضی مرثیه‌سرا بود، دلی عاشورایی داشت قصه وصال، روح بی‌تابش را عاشق می‌ساخت. یکبار در دوکوهه به او گفتم: شهید داوود یکبار در زمین خیس پادگان به زمین افتاد و گریه کرد وقتی علت گریه‌اش را پرسیدم، پاسخ داد:»یاد حضرت عباس افتادم که هنگام به زمین افتادن دست نداشت، حتماً خیلی سخت به زمین افتاده است».
با شنیدن این سخن گریه مجال صحبت را از مرتضی گرفت، همانجا در پادگان نشست، ساعت‌ها به یاد غربت عباس‌بن‌علی و داوود گریست. گوئی پرده‌های غیب را از چشمانش گرفته بودند، داوود را در زمین صبحگاه می‌دید. لب به سخن گشود، داوود باید می‌رفت. برخاست، پا برجای گام‌های داوود نهاد. مرتضی مردی آسمانی بود که پای بر خاك داشت...

منبع : کتاب هسفر خورشید. راوی : برادر رضا برجی مرتضی دل‌بسته بود، ناله‌های شبانه‌اش دردی جانکاه در دل داشت، که با هق‌هق گریه می‌آمیخت. سید بارها و بارها برایمان از شهادت گفت؛ از رفتن به سوی نور، پرواز کردن، بی‌دل شدن، سجده‌گاه خویش را با خون، سرخ نمودن، و راهی بی‌پایان تا اوج هستی انسان گشودن. به یاد دارم که در مورد زندگی و مرگ گفت: « زندگی کردن با مردن معنی می‌یابد، کلید ماجرا در مردن است، نه زندگی کردن.» چگونه مردن برایش مهم بود. عاقبت خداوند آرزویش را به سر منزل مقصود رساند...
کتاب همسفر خورشید_راوی : دوست شهید

با او حرفم شد . تقصیر من بود . همان وقت که دعوا می کردیم مطمئن بودم که حق بامن نیست ، امّا عصبانی بودم و چیزی نفهمیدم . نیم ساعت بعد یکی از بچه ها آمد دنبالم و گفت : از وقتی بحث تون تموم شده، مرتضی رفته تو اتاق و درو بسته ، نماز می خونه . دو ساعت بعد ، من را دید . آمد جلو ، گرم احوالپرسی کرد . عرق سرد نشست روی پیشانیم ، از خجالت .برگرفته از کتابچه مجموعه خاطرات شهید سید مرتضی آوینی «نشر یا زهرا (سلام الله علیها)»

دلباخته ي رهبري بود ، بعد از ارتحال امام اینگونه در نوشته هایش با رهبرش بیعت کرد:
«عزیز ما !
ای وصی امام عشق !
آنان که معنای ولایت را نمی دانند در کار ما سخت درمانده اند، اما شما خوب می دانید که سرچشمه ی این تسلیم و اطاعت و محبت در کجاست . خودتان خوب می دانید که چقدر شما را دوست می داریم و چقدر دلمان می خواست آن روز که به دیدار شما آمدیم ، سر در بغل شما پنهان کنیم و بگرییم.
ما طلعت آن عنایت ازلی را در نگاه شما بازیافتیم
لبخند شما شفقتِ صبح را داشت و شبِ انزوای ما را شکست .
سر ما و قدمتان ، که وصی امام عشق هستید و نایب امام زمان»

شهادت





شهید سید مرتضی آوینی

حیات عند ربّ نقطه پایانی معراج بشریّت است که به آن مقام جز با شهادت دست نمی‌توان یافت

چند ماه پیش که از مکه برگشته بود تعریف می کرد که در عرفات گم شده . می گفت : خیلی گشتم تا توانستم کاروان خودمان را پیدا کنم . من که گم بشوم دیگر چه توقعی از آن پیرمرد روستایی .خیلی تعجب کردم .بعدها فهمیدم که حدیث داریم هرکس در عرفات گم بشود خدا او را پذیرفته است ...
کتاب همسفر خورشید_راوی : دوست شهید

به‌عنوان عکاس به گروه روایت فتح معرفی شده بودم. با شور و شوق خاصی صبح اول وقت به صدا وسیما رفتم. اولین برخوردم با سید شهیدان اهل قلم آقا مرتضی آوینی در شرایطی انجام شد که او را در حال وضو گرفتن درصدا وسیما دیدم. خیلی زود فهمیدم هر وقت برای مونتاژ برنامه «روایت فتح» می رود، از قبل وضو می گیرد. برای او راش های فیلم از مناطق جنگی، متبرک بود. برای همین نگاه شهید «آوینی» همواره نسبت به اتفاقات جنگ تحمیلی و رزمندگان نگاهی معنوی و خاص بود. صدا و نوع مونتاژ او در حین ضبط برنامه «روایت فتح» حال و هوای خاصی به این برنامه می داد...
حضور شهید « مرتضی آوینی» دربرنامه روایت فتح و در جبهه های جنگ همواره اتفاق خوشایندی تلقی می شد. اشاره ها و توصیفات وی در برنامه روایت فتح نشان‌گر این ادعاست. در خاطرات آن سال ها که در مجله سوره افتخار همکاری با این شهید بزرگوار را هم داشتم، اتفاقی افتاد که برایم بسیارخاطره انگیز شد.

من مجموعه ای جدید از کاریکاتورهایم را به آقا مرتضی نشان دادم. در این مجموعه، کاری وجود داشت که یک ماهی را در تُنگ به تصویر می کشید. «شهید آوینی» این تصویر را دید و نسبت به آن ابراز خرسندی کرد. او ماهی را استعاره از انسان خاکی به دور از اقیانوس معرفت دانست و عنوان کرد که این تُنگ مانع ورود ماهی به اقیانوس معرفت شده است. در حالی



که انسان می تواند با اندکی تلاش خود را به این اقیانوس برساند. به این ترتیب این کاریکاتور مورد توجه ایشان واقع شد و با آن که به لحاظ گرافیکی در چند خط ساده طراحی شده بود، درمجله سوره منتشر شد. تصور من از کشیدن آن طرح این بود که پرنده عشقم، بدنم را همچون قفسی می پندارد که در باغ نهاده اند، همچون یک ماهی زیبا در تنگ کوچک آب در دل اقیانوس... اما شهید آقا سید مرتضی آوینی وقتی برای بار اول طرح را دید، پیشانیم را بوسید و گفت: «می بینی سید جان چقدر تنهاییم، کمی تلاش کنیم با یک جست می توانیم خود را به اقیانوس عشق برسانیم. عشق را می بینیم، فاصله‌مان با آن تنها یک جداره نازک شیشه ای است و...

شهید «آوینی» نگاهی جامع به اتفاقات و پدیده های اطرافش داشت. امروز که دوباره به کتاب «آینه جادو»ی وی رجوع می کنم، می فهمم که وی چقدر نسبت به زمان خود جلوتر بوده است. به عنوان مثال، بحث دهکده جهانی مک لوهان، بحث داغ و جالب و مطرح انسان امروز است که او به درستی ماهیت آن را فهمید و در کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش به آن اشاره کرد. نگاه وی نسبت به مسائل همیشه نگاهی دینی بود. به هر شکل، او از کسانی بود که همواره به امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری ارادت عجیبی داشت و خود را دانش آموخته و عاشق ولایت می دانست.

نگاهی که به مسائل فرهنگی، هنری، اجتماعی داشت با این دید همراه بود. یعنی نگاهی اندیش‌مندانه توأم با خلوص، تقوی و فروتنی. ویژگی های هنری و تکنیکی آثار مستند شهید آوینی هم خیلی صادقانه و برگرفته از نگاه دینی او دارد. به قول معروف آن چه از دل برمی آمد، بر دل هم می نشیند. او صداقت را در این فیلم ها تزریق کرده بود. در فیلم هایش همواره حس ساده بودن و معنوی بودن نهفته است. آثار او در عین سهل



شهید سید مرتضی آوینی

راه قدس با کاهلی و تن آسایی و دل به جیفه ی بی مقدار دنیا بستن میانه ای ندارد. راه قدس مرد جنگ می خواهد و مرد جنگ نیز کربلایی است و کربلایی، مرد میدان عشق است و از سختی ها و مشقات و سرباختن ها و جان دادن ها نمی هراسد.

گنجینه آسمانی | ص ۲۰

بودن ممتنع نیز هست. مستند آثار ایشان اتفاق خجسته ای در ثبت وقایع سینمای مستند به شمار می آید. به طوری که می توان این آثار را برگ زرینی درکارنامه سینمای مستند ایران به شمار آورد.

شهید سید مرتضي آويني همچون گلي سرخ ميان بچه هاي روايت مي درخشيد، همه از تلألو وجود او جان مي گرفتند، اميد، حرف اول چشمان بغض آلودش بود، با وجود تمام غصه هاي سال‌هاي جنگ و شهادت دوستان بر روي دو پايش ايستاده بود. اما هنوز در سر سودايي داشت، دلش نمي خواست مردم اسطوره هاي ايمان را به فراموشي بسپارند. «روايت فتح» دوباره به راه افتاد. اما همه گله داشتند كه آن روح و نواي قبلي در فيلم ها نيست. كار «روايت» پس از جنگ سخت تر شده بود، حاجي گاه ناراحت می شد و به بچه ها گفت: «شما را به خدا در مورد من هر فكري مي خواهيد بكنيد، اما در مورد اين يكي ديگر قضاوت نكنيد، روايت فتح اصلاً از من نيست، از يك جاي ديگر است. مشكل ما اين است كه مقدار فيلم هايي كه در دسترس داريم، محدود است و براي اجراي امر آقا مجبوريم براي زنده نگه‌داشتن و استمرار روايت فتح، آن را كمي طولاني تر كنيم، چون در حال حاضر دست‌مان به فيلم‌هاي جنگ در آرشيو صدا و سيما نمي رسد! (با اينكه اواخر سال ۱۳۷۰ مؤسسه‌ی فرهنگی روایت فتح به فرمان مقام معظم رهبری تأسیس شد تا به کار فیلم‌سازی مستند و سینمایی درباره‌ی دفاع مقدس بپردازد ولی متاسفانه شهید اهل قلم تا لحظه شهادت بسیار مظلوم بود، اینکه عملا امکان دسترسی به آرشیو صدا وسیما را نداشت، خود شاهدی بر این مدعاست.)

شهید آوینی به خودآگاهی به لحظه و حتی مکان شهادتش هم رسیده بود: «شب، سایه سیاه خودش را گستراند و ما سوار خودروها شدیم. در راه، سعید از حماسه‌هاي بازي دراز و كاني‌مانگا گفت و سيد گريست، به مقر كه رسيديم، برنامه روايت فتح، خلاف هميشه قبل از ساعت ۱۱ پخش شده بود. طبق قراري كه با نماينده ارتش گذاشته بوديم، بايد صبح زود كارمان را شروع مي‌كرديم. مرتضي آن شب تا صبح نخوابيد، مدام قرآن مي‌خواند و مي‌گريست. نماز صبح را خوانديم، و به راه افتاديم. من راديو قرآن را روشن كردم، و سيد آرام دل به كلام وحي سپرد. با اصرار از گروه خواست تا به قتلگاه بروند.
گويي آنجا منتظر حادثه‌اي بود. با شوخي گفتم «سيد! قتلگاه هم شبيه همين تپه‌ها و گودال‌هاست ديگه! همين‌جا مصاحبه را بگير»، اما مرتضي صبورانه گفت «مي‌گرديم، تا قتلگاه را پيدا كنيم» و بالاخره قتلگاه را يافت و به آسمان پر كشيد.» (منبع: كتاب همسفر خورشيد)، در ۲۰ فروردين ۱۳۷۲ پای سید مرتضی آوینی روی یک مین خنثی نشده رفت.
در اثر انفجار، یک پای او قطع شد و بر اثر شدت خون‌ریزی در راه برگشت، به شهادت رسید. مهندس سعید یزدان‌پرست نیز در این حادثه شهید شد...راوی : سيد مسعود شجاعي طباطبايي كاريكاتوريست و هنرمند متعهد جبهه فرهنگي انقلاب اسلامي

نگاه هراسان، دل بیقرار و لبان لرزان من، همه گویای ندامت بود. قدمی بر جلو راندن و سه فرسخ از دل به عقب بازگشتن. سید مرتضی در را بست، به نماز ایستاد. او هنوز دفتر اخلاصش سپید بود. ساعتی بعد در خیابان در آغوشش بودم. گویی اتفاقی نیفتاده است...
منبع : کتاب همسفر خورشید_راوی:محمدی نجات

کتابچه دل سید پر بود، آن را که می‌گشودی، صدف عشق را می‌دیدی که درونش مروارید محبت اباعبدالله (ع) و ایمان به خدا می‌درخشید. همه وجودش را به امام عشق بخشیده بود. خانه، ماشین و مال، چیزهایی بودند که در مخیله‌اش

نمی‌گنجید. سرانجام دنیا را رها کرد و فریاد زنان با پای برهنه در برهوت کربلا دوید. فقط برای سالار شهیدان خواند و نوشت. آسمانی بود، متواضع و بلندنظر، در برنامه دانشجویی «رقص علم» به خواهش دانشجویی، از مولایش نوشت. برق سکه‌ها چشمانش را خیره نکرده بود، این عشق بود که قلبش را بی‌تاب ساخته و قلمش را لرزان. اعتراض کردم، سید سالهاست که می‌نویسی و می‌خوانی اما هنوز... کلامش سردی سخنم را قطع کرد : اصلاً تعلقی غیر از این موضوعات ندارم... منبع : کتاب همسفر خورشید_راوی:آقای همایونفر

من در روایت فتح رفیقی داشتم که از دوران بعد از انقلاب که در سمعی بصری ورامین بودم، میشناختمش. در ورامین فیلم نمایش می دادم. ایشان دبیر عربی بود ولی به این کارها هم خیلی علاقه داشت. از آنجا باهم رفیق شده بودیم. بعدها که من به تهران آمدم و در روایت فتح رفتم شنیدم که این هم آمده تهران ولی معتاد شده. از آن معتادهای تیر. این بنده خدا جای من را پیدا کرده بود هر چند وقت یکبار به روایت می آمد. با چنان قیافه زاری می آمد که معلوم بود چه می خواهد. یک روز که آمد اساسی بهش توپیدم. بهش گفتم «فلانی من نشستم مونتاژ می زنم وقتی تو میای من دیگه حال کارکردن ندارم جون اون کسی که دوست داری دیگه نیا ... محض رضای خدا نیا ... این کارو نکن. دیگه هم بهت پول نمیدم». تا توانستم طرف را با تهدید و التماس طرد کردم. دیگر هم نیامد.
بعد از شهادت آوینی دورادور شنیده بودم که دیگر ترک کرده و خوب شده است. افتاده تو فاز فیلمنامه نویسی و اصلا زندگی اش عوض شده است. یک روز دیدمش و بهش گفتم: «چی شد که تو دیگه ترک کردی؟ سر اون حرفایی که من بهت زدم بود؟» گفت: «نه بابا من اینقد شبیه تو باهام برخورد کرده بودن. تو بودی، زنم بود، مادرم بود، برادرم بود همه همینجور باهام برخورد کردن»





آدم معتاد اصلا هیچ چیز برایش مهم نیست فقط میخواهد مواد بهش برسد.
می گفت فهمیدم که تو رفیق آوینی هستی و این آوینی هم رئیس سوره است یک روز دیدم که از ساختمان سوره رفت بالا من هم پشت سرش رفتم. بهش گفتم «آقای فارسی سلام رسوند گفتن اگه دارید یه کمکی به من بکنید!»
آوینی هم گفته بود «اصا نیاز نداره که آشنایی بدی من خودم باهات رفیقم». پولی بهش داده و گفته بود «هروقت نیاز داشتی بیا بگیر».
هرچند وقت یکبار میرفت پیش آوینی. یکبار خیلی طولانی مدت پشت در اتاق جلسات نشسته بوده که آوینی از اتاق بیرون می آید تا به اتاق بغلی برود میبیند این بنده خدا هم نشسته منتظر. کلی ازش عذرخواهی میکند و میگوید «ببین دفعه بعد اومدی دیدی من تو جلسم یه یادداشت بده با (فلان) کد رمزی که من بفهمم شمایی و سریع بیام کارت رو راه بندازم ... من عذر میخوام که معطل شدی».
طرف می گفت همینطور میرفتم پیش آوینی بدون اینکه ازم بخواهد که تو کی هستی و یا حتی ذره ای نصیحتم بکند، از این حرفها اصلا نبود.
حتی در این مدت اصلا و ابدا یک بار هم با من چک نکرد که «فارسی این بنده خدا کیه میاد از من پول میگیره؟». وظیفه خودش می دانست انگار طلبکاری آمده پیشش و طلبش را می خواهد.
رفیق ما می گفت آوینی با کلی عذرخواهی طلبم را یواشکی می داد و من هم می رفتم. یکبار که رفتم پولی در جیب نداشت و کلی عذرخواهی کرد. در خیابان سمیه (خیابانی که دفتر حوزه هنری، محل کار آوینی در آن واقع بود) بانکی قرار داشت. از در سوره پایین آمدیم و رفتیم بانک. آوینی دفترچه بانکی اش را گذاشت روی پیشخوان بانک. من هم داشتم نگاه می کردم. باجه دار نگاهی کرد و به آوینی گفت







در ملکوت اعلا کسی جز شهید **زنده** نیست

و حیات دیگران اگر هم باشد به **طفیلی شهداست**



«میخوای دفترچه رو ببندی؟»آوینی گفت چطور؟
چون ۲هزار تومن بیشتر توش نیست.
آره آره میخوام ببندم.
حساب را بست و به من گفت «خداروشکر روزی امروزمون هم رسید. هزارش برای من و هزارش هم برای تو».
از در بانک که بیرون آمدم تا در خانه گریه کردم که «خاک بر سرت اگر اون آدمه پس تو چی هستی؟»
خودم خودم را سرزنش می کردم. آمدم خانه و افتادم به دست و پای مادرم. همان زمان ۳ تا بچه هم داشتم. به مادرم گفتم «دست و پای من رو با چادرت ببند به تخت».
و برای همیشه ترک کرد. هرگز هم سراغ آوینی نرفت تا وقتی فهمید آوینی شهید شده است. خاطره از محمدعلی فارسی

از طرف شهید آوینی برسد به شهید رضا مرادی نسب
بسم الله الرحمن الرحیم
رضا جان ، ای مهر رخشان خاطرات من ! هرگز تو را از یاد نمی برم ، تو را و آن حفره زیبای گلوله را که دری از بهشت بر گونه راستت گشوده بود و آن شب را که شب آخر تو بود و من نمی دانستم ، در کانالهای دژ اول کنار سنگر بی سیم زیر آن رگبار آتش کنار آن کاتیوشای آتش گرفته گیج که دیگر دوست و دشمن را از هم تشخیص نمی داد.می پنداشتم که کره زمین به آسمان دیگری کوچ کرده است . آسمان همان آسمان بود و زمین همین زمین ، اما من نه این من بودم که اکنون از سرمای شهر و از عمق دره های یخ بسته قلبهای مرده به تو پناه آورده ام. من نه این من بودم که به تو پناه آورده ام ...
آیا دیگر اذان صبح ، شب را نخواهد شکافت و طلعت ستاره سحری بر افق شهر نخواهد درخشید؟رضا جان ، چه خوبست که خفاشها دستشان به آسمان نمی رسد ، اگر نه تو را و دیگر ستاره های کهکشان راه مکه را می چیدند و چلچراغهای قصرهای بهشتی را می شکستند.چه خوبست که آنها نمی



در ملکوت اعلا کسی جز شهید **زنده** نیست

و حیات دیگران اگر هم باشد به **طفیلی شهداست**



توانند تابلوهای کوچه ها و خیابانها را بکنند و راهیان کربلا را به دیار گمگشتگان فراموشی تبعید کنند ، اگر نه می کردند. رضا جان ، کوچه دیگر تو را به یاد ندارد . اما میداند که چیزی را فراموش کرده است .

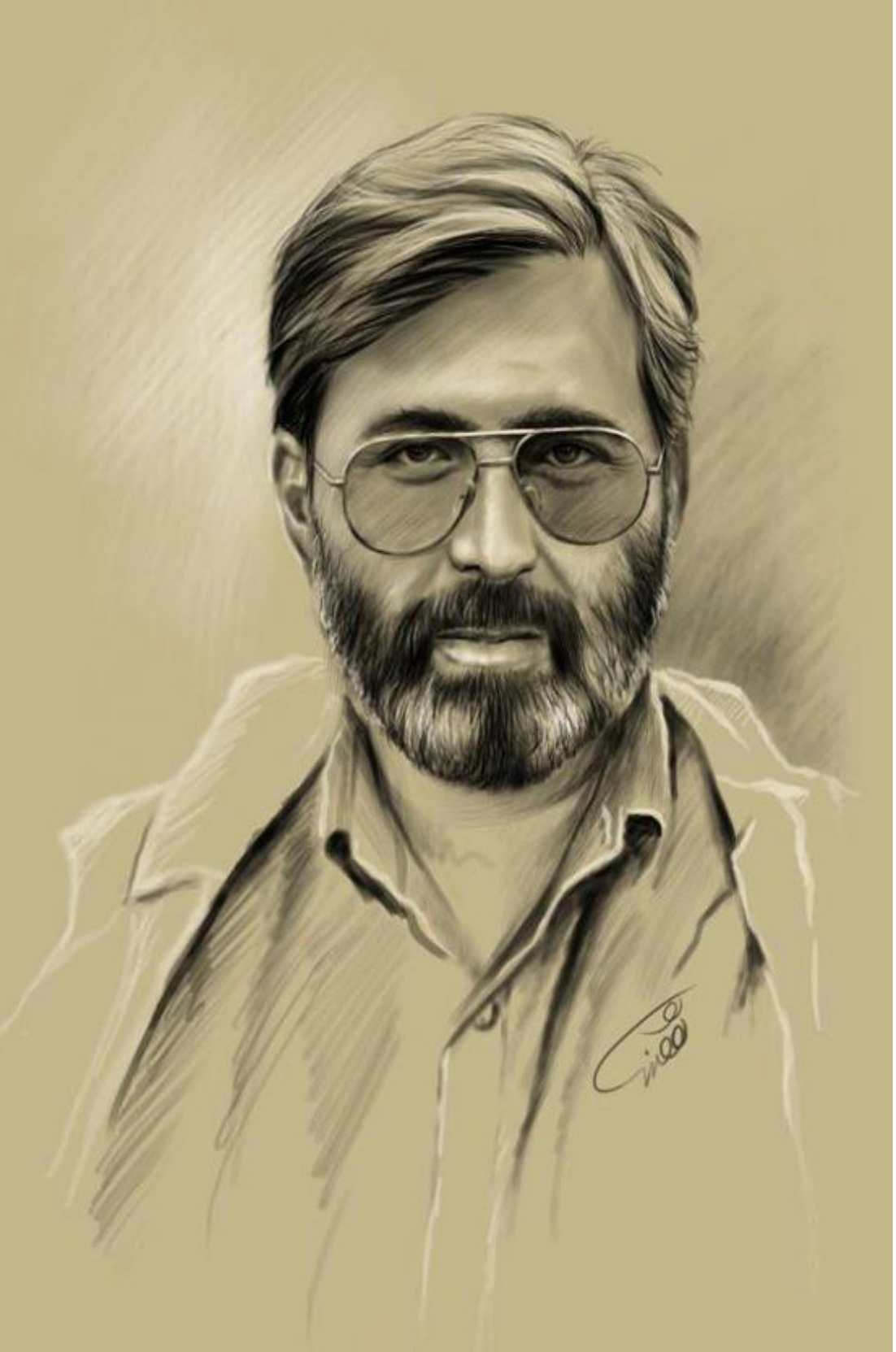
خیابان حتی به خاطر نمی آورد که چیزی را فراموش کرده باشد و شهر در عمق غفلت، اوهام زمستانی خویش را به نمایش گذاشته است.جنگ را دوران غمباری می خوانند که گذشته و یادگاران جنگ را ثمرات یک نسل تلف شده می پندارند و مقصودشان از آن نسل تلف شده من و تو هستیم.رضا جان ! تو حاج همت و کریمی و دستواره و علیرضا نوری و حسین خرازی و عاصمی و ... و همه آن یکصد هزار ستاره کهکشان راه مکه.در نظر آنان این عشق و دلباختگی کربلایی خشونت می نماید و آن جذبه های شهوانی سخیف عشق و می گویند که این عشق باید جایگزین آن خشونت شود ! آنکه با عقل کج افتاده خویش می اندیشد از کجا بداند که عشق کربلا چیست و آن آزادی و استقلال که ما در پی آنیم چگونه محقق می شود ؟

باید هم کربلا را آرمان تحقق نیافته بنامد . و مقصودشان از آن دوران غمباری که گذشته است ، دورانی است که عهد ازلی انسان در خون مردترین مردان و عاشقترین عاشقان و عارفترین عارفان تجدید می شد و از آن عهد است که شقایق سرخی می گیرد و یاس سپیدی آسمان رفعت می گیرد و زمین وسعت... رضا جان ، آنها که چشم باطن ندارند تا تحقق آن آرمانها را در تو ببینند و تو را در آن لا زمان و لا مکان، در بالاترین معراج حیات طیبه اخروی ، عندالرب و مرزوق به نعمتهای خدایی و ما را در این میقات احدی الحسنیین ...

شکست یا پیروزی چه تفاوتی می کند آنجا که ما عمل به تکلیف کرده ایم ؟ آنها چه می دانند رضاجان ؟! چه جنگ باشد و چه نباشد راه من و تو از کربلا می گذرد . باب جهاد اکبر که بسته نیست!بگذار کرمها در باتلاقهای پاییزی خوب پرورده شوند و زمین و آسمان خود را در همان لجنزار عفن بجویند.رضاجان



اگر **شهید** نباشد خورشید طلوع نمی‌کند و زمستان سپری نمی‌شود، اگر شهید نباشد چشمه‌های اشک می‌خشکد، قلب‌ها سنگ می‌شود و دیگر نمی‌شکند و سرنوشت انسان به شب تاریک شقاوت و زمستان سرد قساوت انتها می‌گیرد و امید صبح و انتظار بهار در سراب یأس گم می‌شود



، هرگاه در قرآن در وصف بهشت می خواندم که لا تسمع فیها لاغیه و یا لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما در شگفت می آمدم که مگر هرزه شنیدن و زخم زبان چه دردی دارد که بهشت را اینچنین ستوده اند : جاییکه در آن لغو و تاثیم به گوش نمی رسد حال در می یابم رضا جان ! ای شمس آسمان آبی دل من... کاش مرا نیز در منظومه خویش می پذیرفتی و می کشاندی و با خود می بردی... منبع : کتاب همسفر خورشید

سروده محمدعلی آقا میرزایی برای شهید سید مرتضی آوینی

مثل حلزون‌های خانه به دوش
کلافه‌ام مرتضی
حالتی دارم سخت
شبیه به انعقاد رشته‌های زندگی
در نطفه‌ی بیهودگی
دق می‌کنم مدام
از زیستن در غربت غریب بی قاعده‌گی
میان حروف نامتوازن
من از دیار یاس‌های داس زده می‌آیم
بازمانده‌ای گیج
از مردان آهنین دل
مسافران سرزمین نور
درحکومت فرزانگان
تکه‌ای هستم از ترکش پولاد اراده
در رستاخیز جان
میان جهنم آتش و خون
آواره‌ام امروز
میان مردان بی هدف ظریف
آرایش کرده و حسابگر
که دماغ و گونه به جراح می‌سپرند
نه مانند یاران تو
که خمپاره‌های فرو رفته در تن را







شهید سید مرتضی آوینی

زندگی به خون وابسته است و پیکر تاریخ بی‌خون خدا مرده‌ای بیش نیست

و سر مبارک امام شهید برفراز نی رمزی است میان خدا و عشاق،

یعنی که این است بهای دیندار

مرتضی جان
راوی روایت درد و غرور و ایمان
فکه بوسه زد بر رد گام‌های تو
تا گل سرخ یقین
شکوفه کند بر پهنای سینه‌ی زمین
و آئینه‌ی جادو شوی
برای غربت استخوان‌های مقدس
در خاک تفتیده‌ی جنوب
تو آرام خفتی
کنار یاران شیدایی‌ات
آبروی تفحص شدی مرتضی
پلاک و پوتین از تو طنین یافت
در ذهن رمل‌های عبوس
تنهامان گذاشتی
میان این همه دوست جانی
که خنجر نهان کرده‌اند
در ردای ریاکاری‌شان
یادت هست مرتضی
آخرین نماز جمعه‌ی بودنت
خون گریستی از دست دوستان تندرو
که به نامردی و جفا
تیغ کشیدند بر باورهای پاک تو
همان‌ها که تا گل سرخ شهادت
شکفت بر سینه‌ات
تیتر روزنامه‌هاشان را وارونه کردند
پرچم ناسزا فرو گرفتند
و علم مدیحه سرایی برافراشتند
رنگ عوض کردند مثل آفتاب پرست
علی هنوز خون می‌گرید
از دست این جماعت دورو
که همواره جلوتر از مولا می‌دوند
نام سید شهیدان اهل قلم
بر تارک صدایت نشست
با مهر مولای ما
سردبیر سوره‌های دانایی
دلم هوای باران صدایت را دارد
بیا طلوع کن
آغازی شو بر پایان ما
در این انفجار امواج فریب
که بر مدار حسابگری می‌چرخد
همه چرتکه به دست قضاوت می‌کنند
در جنگل آهن و سیمان
اپیدمی بی‌رحمی مسری شده
بغض گلویم را رج به رج می‌بافم
مرتضی آینه‌ات را برابرم بگذار
مرا به برهوت فکه ببر
بیگانه‌ام با مردمان امروز
افلاکیان زمین را می‌خواهم
همسفر خورشیدم کن
گنجینه‌های آسمانی را برویم بگشا
تا فردایی دیگر
رستاخیز جان را در فتح خون
به تماشا بنشینم
معبری از نور برویم بگشا
بر ستیغ جبال فتح
تا شهری در آسمان بسازم
مرتضی
آئینه‌ی زندگی ما شو
با من سخن بگو در دوکوهه‌ی حیات
رهامان نکن مرتضی در این دیار رنج...







شهید سید مرتضی آوینی

نپندار که تنها عاشوراییان را بدان بلا آزمودند و لاغیر...

صحرای بلا **به وسعت همه تاریخ** است

شهید آوینی؛ سید شهیدان اهل قلم
پس از شهادت سید مرتضی آوینی، مقام معظم رهبری او را به عنوان "سید شهیدان اهل قلم" یاد کردند. این عنوان برازنده اوست، چرا که علاوه بر فعالیت های هنری در راوی صحنه های نبرد، قلم او نیز در نوشتن مقالات و نقدها وزنی سنگین داشت. بعدها به افتخار این شهید بزرگوار، ۲۰ فروردین نیز به نام روز "هنر انقلاب اسلامی" نامگذاری شد.

به چشمانش که نگاه کردم، تبلور ایمان را یافتم .سر بر خاک که می‌نهاد، هق‌هق اشک بود و ناله‌های بی‌قرار درست از همانجا حضور خدا را حس می‌کردی ؟لحظه لحظه رسیدن به قرب الهی را خاکی و متواضع با لباس ساده بسیج دست در دست دلاوران از حماسه سازان گفت، زمان گذشت و زمانه عوض شد. اما سید هنوز با دهان روزه و دعای زیر لب از سفرهای سبز آسمانی شاهدان جان بر کف، بر دفاتر سپید با قلم های سرخ می‌نوشت...منبع: کتاب همسفر خورشید _راوی: دالایی

با این که تعداد مسئولیت هایی که داشت از حد توانایی های یک آدم خارج بود، ولی در خانه طوری بود که ما کمبودی احساس نمیکردیم؛ با آن که من هم کار در مخابرات را آغاز کرده بودم و ایشان هم واقعاً گرفتاری کاری داشت و تربیت سه فرزندمان هم به عهده مان بود. وقتی من می گفتم فرصت ندارم، شما بچه را مثلاً دکتر ببر، می برد.

من هیچ وقت درگیر مسائل خرید بیرون از خانه، کوپن یا صف نبودم. جالب است بدانید که اکثر مطالعاتش را در این دوران، در همین صف ها انجام می داد. تمام خرید خانه به عهده خودش بود و اصلاً لب به گلایه باز نمی کرد. خلق خوشی داشت. از من خیلی خوش خلق تر بود.

جعبه شیرینی را جلو بردم و تعارف کردم. یکی برداشت و گفت: می توانم یکی دیگر هم بردارم؟ گفتم: البته این حرفها چیه سید؟! و سید یک شیرینی دیگر هم برداشت، اما هیچ کدام را نخورد. کار همیشه اش بود. هر جا که غذای خوشمزه یا شیرینی یا شکلاتی تعارفش می کردند، بر می داشت، اما نمی خورد. می گفت: «می برم تا با خانم و بچه ها با هم بخوریم. به ما توصیه می کرد که این خیلی موثر است که آدم شیرینی های زندگی اش را با خانواده اش تقسیم کند.شاید برای همین هم همیشه در خانه نماز را به جماعت می خواند!...منبع: کتاب همسفر خورشید _راوی: همسر شهید

وصیت نامه شهید مرتضی آوینی
زندگی زیباست، اما شهادت از آن زیباتر است؛ سلامت تن زیباست، اما پرنده‌ی عشق، تن را قفسی می‌بیند که در باغ نهاده باشند.
و مگر نه آنکه گردن‌ها را باریک آفریده‌اند، تا در مقتل کربلای عشق، آسانتر بریده شوند.
و مگر نه آن‌که از پسر آدم، عهدی ازلی ستانده‌اند که حسین را از سر خویش، بیشتر دوست داشته باشد.
و مگر نه آن‌که خانه تن، راه فرسودگی می‌پیماید تا خانه روح، آباد شود.
و مگر این عاشق بی‌قرار را بر این سفینه سرگردان آسمانی، که کره‌ی زمین باشد، برای ماندن در اصطبل خواب و خور آفریده اند.
و مگر از درون این خاک، اگر نردبانی به آسمان نباشد، جز کرم‌هایی فربه و تن‌پرور برمی‌آید.
ای شهید، ای آن‌که بر کرانه‌ی ازلی و ابدی وجود بر نشسته‌ای، دستی برار و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز، از این منجلاب بیرون کش".



چه جنگ باشد و چه نباشد راه من و تو از کربلا می‌گذرد. باب جهاد اصغر بسته شد باب **جهاد اکبر** (مبارزه با نفس) که بسته نیست.

هنر در اندیشه شهید آوینی

معنا و مفهوم هنر

شهید آوینی در تبیین معنای هنر می نویسد: «در زبان ما، هرگز هنر به معنایی که این روزها مصطلح است، به کار نمی رفته است. ارباب هنر، ارباب کمال بوده اند...؛ حال آن که هنر در معنای اصطلاحی آن، نه به مفهوم کمال و فضیلت، بلکه به مجموعه مساعی خاصی اطلاق می گردد که توسط جماعت هنرمندان و منتزع از سایر مظاهر حقیقت در حیات بنی آدم انجام می شود... قدما هنر را به همین مفهوم به کار می برده اند و اگر می گفته اند «عیب مبین تا هنر آری به دست» هنر را مفهومی در مقابل عیب و به معنای کمال و فضیلت اعتبار می کرده اند. مفهوم اصطلاحی هنر، در این قرن اخیر باب شده است».

زبان هنر

شهید آوینی در توصیف زبان هنر می نویسد: «زبان هنر، زبان قرب و شهود است». «هنرمند رازدار خزاین غیب است و زبان او، زبان تمثیل و تمثل است. پس باید رمز و راز ظهور حقایق متعالی و کیفیت حضور و ظهور امر قدسی را در جهان بشناسد. او باید با بصیرت قلبی، راز تمثل حقایق ملکوتی را بیابد و این یافتن، به معنای علم پیدا کردن نیست. به زبان روان شناسی امروز، این یافتن، لزوما با خودآگاهی نیست؛ بلکه روح هنرمند باید منزل نزول ملائکه ای شود که واسطه الهام رموز غیبی به قلوب و اذواق هستند. قلب هنرمند باید جلوه گاه حسن و بهاء حضرت حق باشد و آیینگی نیز بداند».

هنر، تفکر و عرفان

شهید آوینی در تبیین ارتباط هنر با عرفان و تفکر می نویسد: «هنر از لحاظ مضمون و محتوا، عین تفکر و حکمت و عرفان است و تنها در نحوه بیان و تجلی از آنان متمایز می شود. مایه اصلی هنر نیز عشق و عرفان است. مسیحای عشق است که روح شیدایی در پیکر هنر می دمد و اگر نباشد این روح، هنر نیز جز جسد مرده بیش نیست». و در جایی دیگر می نویسد: «شایسته است که هنرمندان، خود را در این آینه عبرت بنگرند، مبادا که برای هنر شأن استکمالی مستقل از دین و کمال و فضیلت و حکمت و فرزانگی قائل شوند؛ و اگر نه، این طمع خام آنان را خواهد فریفت که عکس رخ یار را در آیینه جام، جمال خویشتن انگارند و دل در این عکس منعکس ببازند و هنرشان حجاب اکبر شود. حجاب اکبر، هنری است که تعلق خویش را به آن میثاق ازلی و عهد الست انکار کند».

منشأ هنر

شهید آوینی در معرفی منشأ هنر می نویسد: انسان در فطرت خویش دارای شعور باطنی نسبت به حقیقت عالم است که ما آن را شعور باطن می خوانیم. این شعور باطن، دارای پیوندی بی واسطه و مستقیم با حقیقت کلی عالم است و از آن جا که حقیقت عالم وجودْ مطلق کمال و جمال است، انسان دارای شعور فطری نسبت به کمالات و فضایل و زیبایی هاست. هنر نیز از همین پیوند ذاتی انسان با حقیقت عالم وجود و با روح کلی عالم منشأ می گیرد؛ همان گونه که عبادت و پرستش نیز از همین پیوند ذاتی با حقیقت کلی برمی خیزد. ... احساس انسان در برابر طلوع و غروب خورشید، در برابر وزش نسیم در لابه لای برگ های درختان، در برابر گل ها و در برابر تجلیات فصول مختلف در طبیعت، احساس انسان در برابر آسمان پرستاره و...، تجلیات احساس مختلفی است که در روح انسان در برابر حقیقت واحد ظهور و بروز پیدا می کند.

هنر چیست؛ هنرمند کیست؟

شهید آوینی، هنر واقعی را با الهام گیری از معارف اسلامی، آن چنان توصیف می کند که با فطرت و حقیقت انسانی در

خون **شهیدان** ما
امتداد خون پاک
شهیدان **کربلاست**







شهید سید مرتضی آوینی

جنگ ادامه دارد آنچنان که هزاران سال است از آغاز هبوط بشر در کره زمین تاکنون ادامه داشته است

هماهنگی کامل است. او می گوید: «هنر، شیدایی حقیقت است، همراه با قدرت بیان آن شیدایی، و هنرمند کسی است که علاوه بر شیدایی حق، قدرت بیان آن را نیز از خداوند متعال گرفته است. هر یک از این دو ـ شیدایی حق و قدرت بیان ـ اگر نقص داشته باشد، اثر هنری خلق نمی گردد. ... اصل لازم شیدایی حق است و قدرت بیان، شرط کافی است». ایشان در جایی دیگر می نویسد: هنر، یاد بهشت است و نوحه انسان در فراق. هنر زبان غربت بنی آدم است در فرقت دارالقرار و از همین روی، همه با آن انِس دارند چه در کلام جلوه کند، چه در لحن، و چه در نقش؛ ... انسی دیرینه به قدمت جهان. هنر، زبان بی زبانی است و زبان هم زبانی.

وظیفه هنرمند موحد

شهید آوینی در اشاره به مسئولیت خطیر هنرمند متعهد و موحد می نویسد: «هنرمند موحد، گذشته از آن که باید جهان را به مثابه نشانه ای برای حق ببیند و به تبعیت از این تعهد، هنر او نیز رو به بالا بیاورد و به حقایق متعالی اشاره داشته باشد، باید زبان سمبولیک اشیا را با توجه به این حقیقت پیدا کند که هر شی ء در واقع آیت و نشانه حق است و از وجه خاصی به حق اشاره دارد و این اشارات نیز با یکدیگر متفاوت است».

هنر غربی

اندیشمند فرزانه، شهید سید مرتضی آوینی در معرفی ویژگی های هنر رایج امروزی غرب می نویسد: «هنر غربی حدیث نفس است؛ نه حدیث شیدایی حق. هنر غرب بیان خودپرستی انسان امروز است، هنری شیطانی است ؛ حال آن که هنر حقیقی، حدیث شیدایی حقیقت است». هم چنین در جایی دیگر می خوانیم: «در عالم ظاهر، آفاق سِحر و معجزه خیلی به یکدیگر شبیه هستند. جادوگران نیز با سحر و جادو ظاهرا کاری شبیه به معجزه انبیا انجام می دهند، اما در حقیقت، فقط معجزه وجود دارد و سحر و جادو جز فریبی بیش نیست. آفاق هنر رحمانی و هنر شیطانی نیز خیلی به یکدیگر شبیه هستند، اما جز اهل حق کسی آن دو را از یکدگیر تمییز نمی دهد». ایشان در جایی دیگر می نویسد: «تمدن غربی در جستجوی بهشت زمینی است. سیر تاریخی هنر در غرب، با غایتی این چنین طی شده است و در هر یک از ادوار، قالب هایی که برای کارهنری اتخاذ شده، لاجرم مظهر همان روح تاریخی است که آن دوره را از سایر ادوار متمایز می سازد».

هنر و تعهد

شهید آوینی در رد این اندیشه که هنر و هنرمند به چیزی متعهد نیست، می گوید: «آنان که در کار هنر مدعی عدم تعهد شده اند، درست در این داعیه خویش نیندیشیده اند. اگر نه، در می یافتند که گریز از تعهد در عالم محال است». «هنرمند باید از غرض اندیشی آزاد باشد، اما در عین حال، هنر عین تعهد اجتماعی است؛ چرا که وجود انسان عین تعهد است و هنر نیز به مثابه جلوه انسان نمی تواند از تعهد فارغ باشد». «هنرمند باید اهل درد باشد و این درد نه تنها سرچشمه زیبایی و صفای هنری، بلکه معیار انسانیت است. آدم بی درد هنرمند نیست که هیچ، اصلاً انسان نیست». ایشان در جایی دیگر می نویسد: «اگرهنرمند نسبت به تاریخ و سرنوشت انسان و هویت فرهنگی خویش متعهد باشد، دیگر در پیله حدیث نفس خفه نخواهد شد. بال های پروانگی اش خواهد رست و پیله مقتضیات زمان و مکان را خواهد درید؛ چرا که انسان، هم می تواند محاط در مقتضیات زمان و مکان باشد و هم محیط بر آن ؛ انسان هم می تواند محکوم تاریخ باشد و هم سازنده آن».

هنر و آزادی هنرمند

شهید آوینی در انتقاد از برداشت غلط از آزادی در هنر می گوید: «آزادی در نفی همه تعلقات است، جز تعلق به حقیقت


مقتل شهید آوینی
میان ما و حسین همین خون فاصله است
سید مرتضی آوینی
سید شهیدان اهل قلم

که عین ذات انسان است. وجود انسان در این تعلق است که معنا می گیرد و بنابراین، آزادی و اختیار انسان، تکلیف اوست در قبال حقیقت؛ نه حق او برای ولنگاری و رهایی از همه تعهدات و مقدمتا باید گفت که هنر و ادبیات نیز در برابر همین معنا ملتزم است». «آزادی هنر نباید در زیر پا گذاشتن معیارهای اخلاقی جامعه و یا توهین به مقدسات معنا پیدا کند که مع الاسف فضای سیاسی کشور، بعد از پایان ظاهری جنگ، بسیاری از مخالفان را جرأت بخشیده است که غرض ورزی ها و دشمنی های غیرمعقول خویش را با نام هنر و آزادی عرضه کنند». «آزادی هنرمند در درک تکلیف اوست، نه در نفی و طرد التزام به همه چیز».

تأسف از یک پیشامد هنری

شهید آوینی، همواره به هنر متعهد و هنرمند مسئولیت شناس می اندیشید و از رواج پیدا کردن ویژگی های هنر غربی و اصول آن در بین برخی هنرمندان داخلی، در رنج بود و در این باره این گونه درد دل می کرد: هنرمندان با رغبت فراوان حاضرند در خدمت تبلیغ صابون و پودر لباسشویی و... و آفیش فیلم های سینمایی کار کنند، اما چون سخن از صدور انقلاب و یا پشتیبانی از رزم آوران میدان مبارزه با استکبار جهانی به میان می آید، روی ترش می کنند که: نه آقا قبول سفارش هنر را می خشکاند! این کدام هنر است که برای پروپاگاند تجارتی فوران می کند، اما برای عشق به خدا، نه؟

آیا هنرمند با این انتخاب، نوع تعهد خویش را مشخص نکرده است؟ حال آن که آزادی حقیقی، تنها در عشق به خداست و هنر آن گاه حقیقتا آزاد می شود که غایتش وصول به حق باشد. ... هنر اگر برای هنر نباشد، برای هیچ چیز دیگری هم نباید باشد، جز عشق به خدا؛ چرا که هر تعلقی جز این، وزر و وبال و غل و زنجیری است بر گرده روح که او را به زمین می چسباند.

هنر جدید و زیبایی

شهید سیدمرتضی آوینی، در تبیین حقیقت و سرچشمه هنر جدید می گوید: «هنر جدید، خاص عالم جدید است. هنر جدید، مولود تکنولوژی است. هنر جدید، هنر خواص است؛... عوام در کش نمی کنند.... آن ها که در دفاع از استقلال هنر در اوایل قرن نوزدهم فریاد برداشتند که: هنر وسیله نیست، هدف است و فایده هنر، زیبایی است و همین کافی است و زیبایی را نیز چنین تعریف کردند که: هر چیز مفیدی زشت است و تنها اشیایی حقیقتا زیبا هستند که به هیچ فایده ای نیایند، اولین گام ها را در جهت جدایی هنر از حیات انسان برداشتند و چنین شد که آثار هنری، بدون هیچ فایده اجتماعی در تبعید گاه هایی به نام موزه و گالری جمع آمدند. این ها در حالی است که هنر، عین تعهد اجتماعی است؛ چرا که وجود انسان، عین تعهد است و هنر نیز به مثابه جلوه انسان، نمی تواند از تعهدات فارغ باشد».

هنر برای هنر

شهید آوینی طرح شعار هنربرای هنر را که از سوی برخی هنرمندان که اسم مسلمانی را یدک می کشند، برای گریز از تعهد دینی و انقلابی می داند و می نویسد: «هنر برای هنر، عنوان توصیفی تلاشی است که سعی دارد هنر را بی نیاز از دین و حکمت و تعهد در خود هنر معنا کند. اما مگر این کار ممکن است؟ هنرمند امروز، از تعهد و پیام می گریزد و یا تعهد خویش را در انکار تعهد و پیام می جوید، بی آن که بداند و در این معنا اندیشه کند که آیا گریز از پیام و تعهد و انکار آن ممکن است یا خیر. هنر، عین پیام و تعهد است و انتزاع این دو از یکدیگر و انکار نسبتی که مابینشان وجود دارد، از اصل بی معناست و محال.... هنر برای هنر، نقابی است فریبکارانه بر چهره این معنا: هنر در خدمت خودپرستی هنرمند.... هنر برای مردم و هنر برای مردم، دو وجه از یک ابتذال واحد است».



شهید

سید شهیدان اهل قلم مرتضی آوینی

آنان را که از مرگ می ترسند از کربلا می رانند.

هنر انقلاب و غرب

شهید آوینی معتقد بود ادبیات، شأنی از شئون است که انسان در آن متحقق می شود و بنابراین، همه تحولاتی که برای بشر روی خواهد نمود، خواه ناخواه در ادبیات ظهور خواهد کرد. او می گفت: با انقلاباسلامی، انسانی دیگر پای به عالم ظهور نهاده است که این انسان، طرحی نو در خواهد انداخت و عالمی دیگر بنا خواهد کرد و از مقتضیات این عالم جدید، یکی هم آن است که ادبیات و هنر دیگری پای به عرصه تحقق خواهد نهاد. از نظر ما، هنر انقلاب ماهیتا متمایز از آن مفهومی است که در دنیای غرب و غرب زدگان به نام هنرخوانده می شود....

هنر انقلاب، قالب و ماده هنر غربی را می گیرد و اما بدان روح و صورتی تازه خواهد بخشید و در نهایت، از لحاظ ماده و قالب کار نیز از هنر غربی تمایز خواهد یافت و در مراحل بعدی سعی خواهند کرد که در ماده هنر و قالب های آن نیز، تغییراتی متناسب با روح و عهد خاص خویش ایجاد کنند.

هنر دینی و هنر امروز

شهید آوینی در مورد حقیقت هنر دینی می نویسد: هنر دینی، هنری است که در ذیل دین محقق شده باشد و این، حقیقتی است متمایز از آن که هنر امروز، امری مذهبی را هم چون موضوع کار خود برگزیند. هنر امروز به طور یقین هنر دینی نیست و این حکم حتی در آن جا که هنر امروز به موضوعات دینی توجه کند نیز صادق است. هنر دینی،... هنری است که قالب و صورتی دینی نیز داشته باشد.... هنر دینی، نتیجه تاریخی تقرب انسان به حقیقت مطلق است و هنر امروز، نتیجه تاریخی روی گرداندن بشر از حق و فرو افتادنش از بهشت مثالی وجود خویش.... هنر دینی، با خود بنیادی و نهیلیسم پایان می پذیرد؛ حال آن که هنر امروز، درست از همین جا آغاز می شود. سرویس فرهنگی و هنری- به گزارش ایسنا

پس از آن وقفه که افتاد به گلچینی‌ها
آسمان می‌نگرد باز به پایینی‌ها
سینه‌ها باز گرفته است هوای شب قدر
چه کسی گفت زمین مانده و نفرینی‌ها؟
یاد بادا شب پرواز پرستونفسان
از افق تا به افق شهپر شاهینی‌ها
همتی بدرقه راه کن ای شوق حضور
تا سبک پر بکشیم از دل سنگینی‌ها
آسمانا پس از این هم به خدا خواهی دید
سروده مصطفی محدثی خراسانی

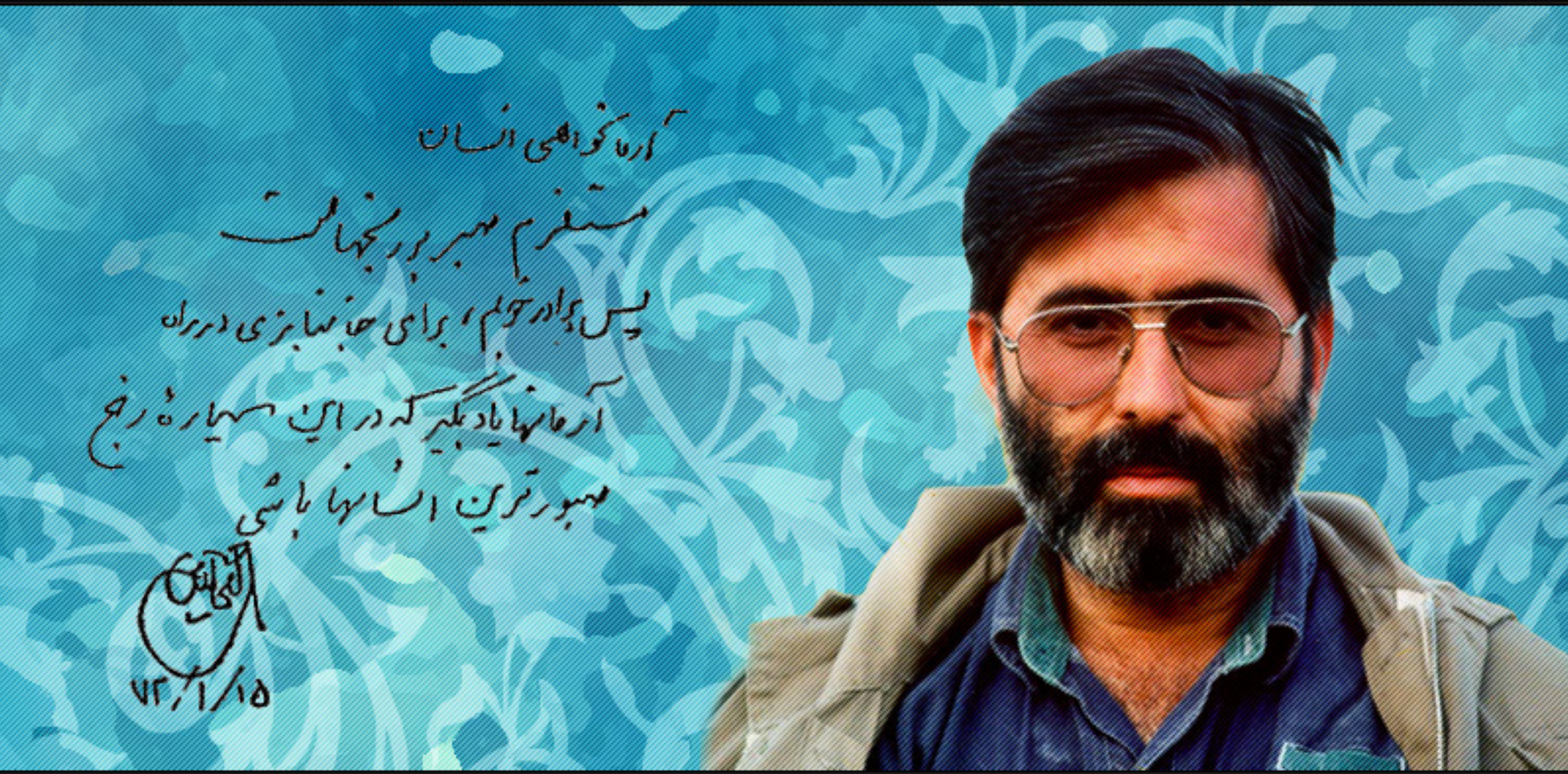
غرب از نگاه شهید آوینی

سید مرتضی و غرب شناسی

از دقت در ابعاد مختلف شخصیت شهید آوینی، به خوبی معلوم می شود که وی آشنایی کامل و بایسته به مسایل و معارف اسلامی داشت و سال ها مطالعه و تحقیق در زمینه ادبیات، از ایشان نویسنده ای توانا ساخته بود، که قلم و نثر پخته او، بهترین شاهد آن است. گذشته از آن، سید مرتضی تسلط بسیار زیادی به عرفان و فلسفه داشت و کاملاً با مکتب های فلسفی دنیا آشنا بود. آوینی، هنرمند متعهد و فرهیخته ای بود که به ضرورت به کارگیری هنر در خدمت اندیشه و اعتقاد ایمان کاملی داشت و به صورت تطبیقی، به بررسی دیدگاه های اسلامی و مقایسه آن ها با دیده گاه های دیگر مکاتب می پرداخت و قوت و حقانیت احکام و اصول اسلامی را بر آن ها به اثبات می رساند. او در غرب شناسی نیز ضمن تبیین مبانی آن، نقاط ضعف آن را برشمرده و راه های برخورد با آن و تبعات منفی اش را در عرصه های مختلف نشان می داد.

طرح امکان مواجهه با غرب

در شرایطی که غرب به پشتوانه قدرت علمی و صنعتی خویش،


آرمانخواهی انسان
مستلزم مهر بر رنجهاست
پس برادر جوانم، برای جانبازی در راه
آرمانها یاد بگیر که در این سیاره رنج
محبوب‌ترین انسانها باشی
۷۲/۱/۱۵

بزرگان عرصه های سیاست و اندیشه را مرعوب ساخته بود، شهید آوینی از معدود کسانی بود که با ایمان کامل، از امکان و ضرورت مواجهه با غرب سخن می گفت؛ آن هم نه مواجهه سیاسی و نظامی و تکنیکی، بلکه مهم تر از آن، مواجهه فکری با ماهیت آن؛ چراکه نقد ظواهر تمدن غرب، امروزه در درون خود غرب بیشتر و بهتر از هر جای دیگر انجام می گیرد، اما پرسش از ماهیت غرب، بدون در نظر گرفتن اصول غربی، امر دیگری است که شهید آوینی به آن می پرداخت. شهید آوینی معتقد بود که راه مواجهه با غرب، یاد گرفتن الفاظ و دادن شعار تنها نیست؛ بلکه باید به استقلال فکری دست یافت و ماهیت تمدن غرب را، خارج از چارچوب مبانی و مبادی آن مورد نقد و بررسی قرار داد.

عوامل توسعه جهانی استکبار

شهید آوینی در تبیین مجموعه عواملی که سلطه جهانی استکبار را تحقق می بخشد، به اموری اشاره می کند و می گوید: «از میان عواملی که آمریکا را در این سلطه جهانی یاری داده اند، سه عامل دارای اهمیتی رکنی هستند: تکنولوژی مدرن را باید اساسی ترین عامل توسعه جهانی استکبار دانست...

عامل دوم این است که انسان ها غالبا ضعیف النفس، پای بند عادات و تعلقات و فریفته ظواهر هستند و این امر آنان را از سر اختیار به جرگه سرسپردگان این نظام واحد جهانی پیوسته است.

سومین عامل که به نحوی در ذیل همان عامل دوم قرار می گیرد، ترس است و خصوصا ترس از مرگ. انسان هایی که ضعیف ترند، از قدرت آمریکا بیشتر می ترسند، ولی انسان های وارسته چون امام خمینی رحمه الله که پای بر فرق همه تعلقات نهاده اند و ترس را در وجود خود کشته اند، به حقیقت می گویند که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند».

آزادی غربی

شهید آوینی در تبیین تفاوت آزادی از دید اسلام و غرب می گوید: «تفاوت معنای آزادی... در نزد ما با آن چه در جهان امروز معمول است، آن قدر زیاد است که می توانیم به یقین بگوییم که ما و غربی ها فقط در لفظ اشتراک داریم و نه در معنا». «آن آزادی که در غرب می گویند، قبول بندگی عادات و تعلقات است و عین اسارت. بشر امروز از آزادی می گریزد و نام این گریز از آزادی را، آزادی نهاده است تا این چنین، آبی بر آتش ملامت های وجدان خویش پاشیده باشد».

«نتیجه عملی پذیرفتن این مفهوم آن است که بشر جز به خواسته های نفس اماره خویش گردن نمی گذارد؛ غافل از آن که با این کار، خود را محدود به حدود حیوانی وجود خویش می کند. آزادی اگر نتواند بستر رجعت انسان را به حقیقت ازلی وجود خویش فراهم کند، به بن بست می انجامد و به امری متضاد با خویش، یعنی اسارت مبدل می شود».

اخلاق در تمدن غرب

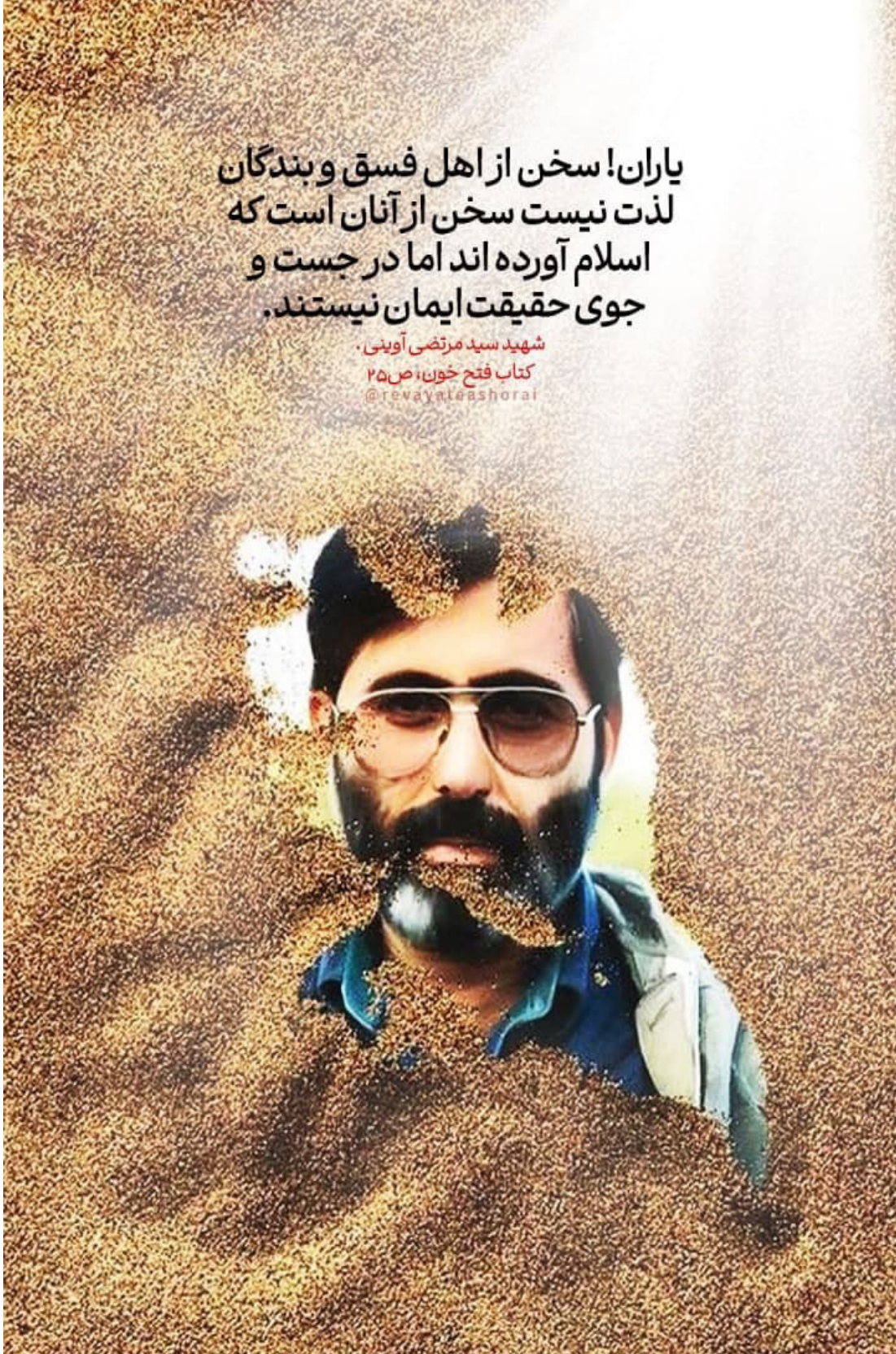
شهید آوینی درباره وضعیت اخلاق در دنیای غرب می نویسد: «اخلاق هم در دنیای جدید تابع یک نظام تربیتی تکنولوژیک است که همه را همسان و فارغ از خودآگاهی، فردیت و تشخص، در خدمت یک حکومت جهانی بار می آورد. نظام تکنولوژیک، نظامی شقاوت آمیز است و فرد انسانی در آن، نه به مثابه یک انسان صاحب روح و جسم و عقل و عواطف، بل به مثابه شیئی که می تواند نقص خط تولید را با دست، پا، چشم، گوش، یا مغز خود جبران کند، وجود دارد.... در جهان امروز، انسان برای خود شأن قانون گذاری قایل است و قانون را به جای احکام شریعت نشانده است. گناه مبدل به جرم شده و عقاب دنیایی دارد. حریم گناه فرو ریخته و تقدس دین، به قانون یا علم تفویض شده است. در چنین جهانی، ... هیچ بنیان ثابتی برای اخلاق نمی تواند صورت ببندد».

دموکراسی غربی

شهید آوینی در اشاره به دموکراسی و حقیقت آن می گوید:«یکی از تناقض هایی که در ذات تمدن غربی وجود داشته و اکنون آشکار شده است، دموکراسی است. دموکراسی، به مفهوم حکومت مردم است، اما در عمل حتی در بهترین نمونه های حکومت دموکراسی، حقوق ملت نقابی است که در پس آن، ثروتمندان پنهان شده اند. تصور دموکراسی یعنی حکومت مردم، بسیار فریبنده و جذاب است، اما در عمل همواره قلیلی از مردم با استفاده از ریاکاری و مردم فریبی، حکومت را به دست می گیرند.... دموکراسی های غربی، پیچیده ترین و پیشرفته ترین انواع نظام های توتالیتر (استبدادی) هستند و به همین علت، در آن ها باطن توتالیتاریسم در پس نهادهای اجتماعی و سیاسی پنهان شده است که ظواهرشان بر حقیقت وجودشان دلالتی ندارد».

توسعه غربی

امروزه توسعه و توسعه یافتگی، از جمله مفاهیمی هستند که جهان براساس آن ها طبقه بندی و ارزش گذاری می شود. شهید آوینی در توصیف توسعه غربی می نویسد: «توسعه نیز چون دیگر صورت های تمدن غرب، تنها با پذیرش همه جانبه فرهنگ و ملزومات آن است که به شکل اصیل و تام خود تحقق می یابد. توسعه، زمینی مستعد و رام برای ریشه دواندن می خواهد و این خاک جز فرهنگ غرب نیست. توسعه، هدف و غایت دنیای جدید است که دیوانه وار به سمت آن پیش می رود و هر آن چه بر سر راه این موکب قدر قدرت قرار دارد، یا باید قربانی و نابود شود، و یا به سلک بندگی آن درآید. منظور از توسعه در جهان امروز، صرفا توسعه اقتصادی با معیارها و موازین خاص است و اگر گاهی سخن از توسعه فرهنگی هم به میان می آید، مقصود آن فرهنگی است که در خدمت توسعه اقتصادی قرار دارد.... جامعه توسعه یافته، جامعه ای است که در آن، همه



چیز حول محور مادی و تمتع هر چه بیشتر از لذایذی که در کره زمین موجود است، معنا شده است... . این توسعه که نتیجه حاکمیت سرمایه یا سرمایه داری و اصالت بخشیدن به اقتصاد نسبت به سایر وجوه حیات بشری است، محصول مادی گرایی و تبیین مادی جهان و طبیعت است».

تبلیغات غربی

شهید آوینی در اشاره به حقیقت و روش تبلیغات در غرب می نویسند: «تبلیغات در جهان امروز، معنای پروپاگان گرفته و تا پست ترین منازل وجود سقوط کرده است. اما مقصود ما از تبلیغ، همان وظیفه ای است که بر عهده انبیا و اولیای خدا قرار داده شده است.... تبلیغات مکتبی، بر آگاهی مخاطب و اختیار انسانی او مبتنی است. جمله ای از هیتلر وجود دارد که در بهترین صورت، محتوای تبلیغاتی غرب را بیان می کند. او گفته است: اگر می خواهید مردم را به کاری وادار کنید، پست ترین غرایز او را هدف تبلیغات خود قرار دهید. برای خریدن یک جوراب، غرایز جنسی او را تحریک کنید. این جمله، مبنای تبلیغات غربی است. فیلم های دغلکارانه روانشناسی فردی و اجتماعی، سعی می کنند عقل و اختیار مخاطب شان را از آن ها بگیرند و آن ها را به کار که می خواهند، وادار نمایند».

کارکرد رسانه های تبلیغی غرب

شهید آوینی، ضمن اشاره به کارکرد رسانه های تبلیغی جدید می نویسد: «دولت ها در تبلیغات، تقلیل مشکلات خود را می جویند و حکومت ها به اسم آزادی و دموکراسی، اما با سلب عقل و اختیار و آزادی از انسان ها، سعی در استمرار تثبیت حکومت خویش دارند. توسعه جنون آمیز اقتصادی، ایجاب می کند که تبلیغات در خدمت اشاعه هر چه بیشتر مصرف درآید و استیلای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب بر سراسر جهان، این چنین اقتضا دارد که تبلیغات جهانی، هر چه هست



در طریق تحمیق و تخدیر مردم عمل کند و با ترویج لاابالی گری و بی دردی، ضرورت تحول و اندیشه انقلاب را از ریشه بخشکاند.... تبلیغات در دنیای امروز، غایتی جز این ندارد که انسان ها را از شأن انسانی خویش دور کند و وضع موجود را با راندن مردمان به سوی غفلت و حیوانیت استمرار بخشد.... سینما، تلویزیون، ویدئو و ماهواره که مهم ترین رسانه های گروهی را تشکیل می دهند، همگی در راستای همین غایت به وجود آمده اند. ...»

پیش بینی جهاد فکری با غرب

شهید آوینی با تیزبینی خاصی که مؤمنان حقیقی در نتیجه تهذیب نفس و تزکیه می یابند، از آینده مبارزات با غرب چنین یاد می کند: «در آینده، میان ما و غرب مبارزه ای همه جانبه درگیر خواهد بود که هنوز بیش از یک دهه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته، آثار آن در سراسر دنیا مشهود است. این مبارزه، تنها نظامی نیست و مبارزه نظامی، در حقیقت جلوه آن مبارزه فرهنگی است که میان ما درگیر است؛ مبارزه فکری و فلسفی. مبارزه نظامی، فقط ظاهر این مبارزه است و در باطن، جنگی بسیار عظیم تر در جریان است که تعبیر من از آن، جهاد فکری است.

لازمه پای نهادن در این مبارزه، آن است که ما ماهیت غرب را بشناسیم و نسبت میان آثار و لوازم تمدن غرب را با ریشه هایشان پیدا کنیم و این جز از طریق فلسفه ممکن نیست؛ چرا که اصلاً غرب و تمدن منتسب به آن، مولود فلسفه است».

نوید اضمحلال تمدن غرب

شهید آوینی، ضمن اشاره به گرایش دوباره انسان ها حتی در مهم ترین پایگاه های تمدن غرب که نمونه کامل آن وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران بود، با قاطعیت تمام می گوید: «عالم، درگیر حادثه عظیم تحولی است که همه چیز را دگرگون خواهد کرد و این تحول، خلاف این دو قرن گذشته، نه



از درون تکنولوژی، که از عمق روح مجرد انسان برخاسته است. استمرار این تحول، هرگز موکول به آن نیست که تجربه تشکیل نظام حکومتی اسلام در ایران به توفیق کامل بینجامد؛ این امری است که به مرزها محدود نمی ماند، اگر رنسانس توجه بشر را از آسمان به زمین بازگرداند، این تحول بار دیگر بشر را متوجه آسمان خواهد کرد. ... غرب دوران تاریخی خویش را طی کرده است و اکنون رو به سوی اضمحلال و فروپاشی دارد. ... اکنون انسان بار دیگر از زمین و نفس خویش روی گردانده است و به عالم معنا و آسمان توجه یافته و این مستلزم انقلاب و تحول دیگر است؛ خلاف آن چه در رنسانس روی داد. انسان بار دیگر تولد یافته است و عصری دیگر آغاز شده و کره زمین پای در آخرین مرحله تاریخ پیش از پایان جهان نهاده است».

انقلاب اسلامی و نظم جهانی غرب

شهید آوینی در تبیین حقیقت نظام جهانی می نویسد: «این نظام سلطه جهانی، از لحاظ اقتصادی با یک سیستم جهانی بانکداری که شیرازه آن در کف «وال استریت» است، همه تحولات اقتصادی جهان را کنترل می کند و دلار، معیار همه پول هاست. از لحاظ سیاسی نیز این نظام سلطه جهانی، نظام واحدی است با حاکمیت آمریکا. این نظام سلطه جهانی، بشر را از طریق سوائق یاگرایش های روحی و نفسانی او می فریبد».
آن گاه شهید آوینی در معرفی انقلاب اسلامی می گوید: «انقلاب اسلامی، رستاخیز تاریخی انسان است بعد از قرن ها هبوط. این انقلاب، یک توبه تاریخی است. بنابراین، غایات آن هرگز اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیست؛ بلکه یک انقلاب فرهنگی است. ... این انقلاب، از تفکری سرچشمه گرفته است که نه بر راسیونالیسم(اصالت عقل)، بلکه بر وحی مبتنی است. ... خواه ناخواه واقعیت وجودی این انقلاب، چه ابراز شود و چه ابراز نشود، در تضاد با تمامی مبانی نظری و عملی دنیای جدید قرار دارد...منبع: گلبرگ - فرودین ۱۳۸٤، شماره ٦١ -



یاران شتاب کنید...
گویند قافله ای در راه است
که گنه کاران را در آن راهی نیست ،
آری گنه کاران را راهی نیست ،
اما پشیمانان را می پذیرند.

آقا مرتضی آوینی

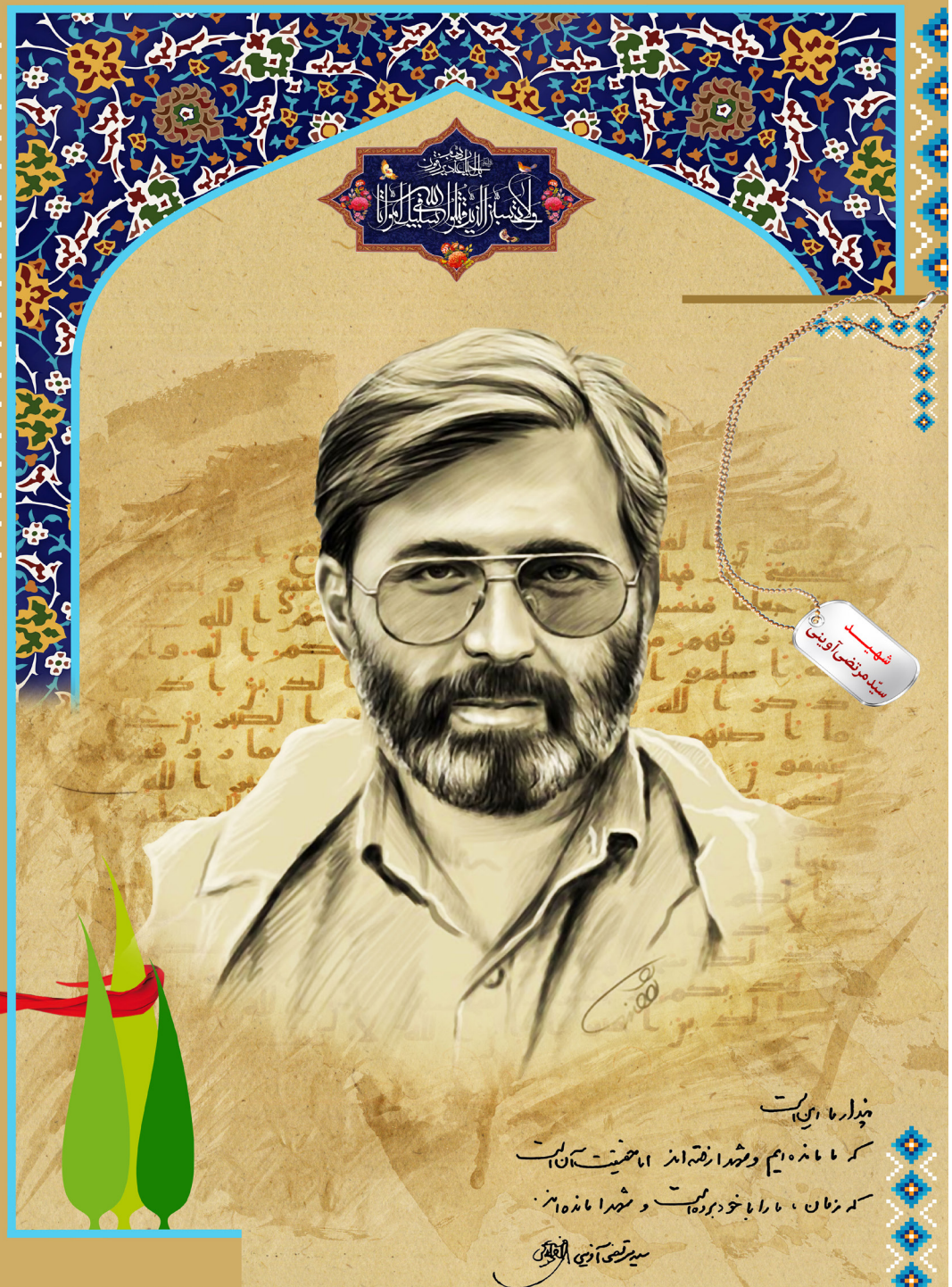


تعجب شهید آويني از غرب زدگي بيش از حد
حجه الاسلام سيد محمد خاتمي (وزير وقت فرهنگ و ارشاد)

شهيد آويني مي نويسد: وزير فرهنگ و ارشاد در نشستي كه به دعوت انجمن اسلامي دانشگاه تهران انجام گرفته بود سخناني ايراد كرد كه سخت قابل تأمل است ...

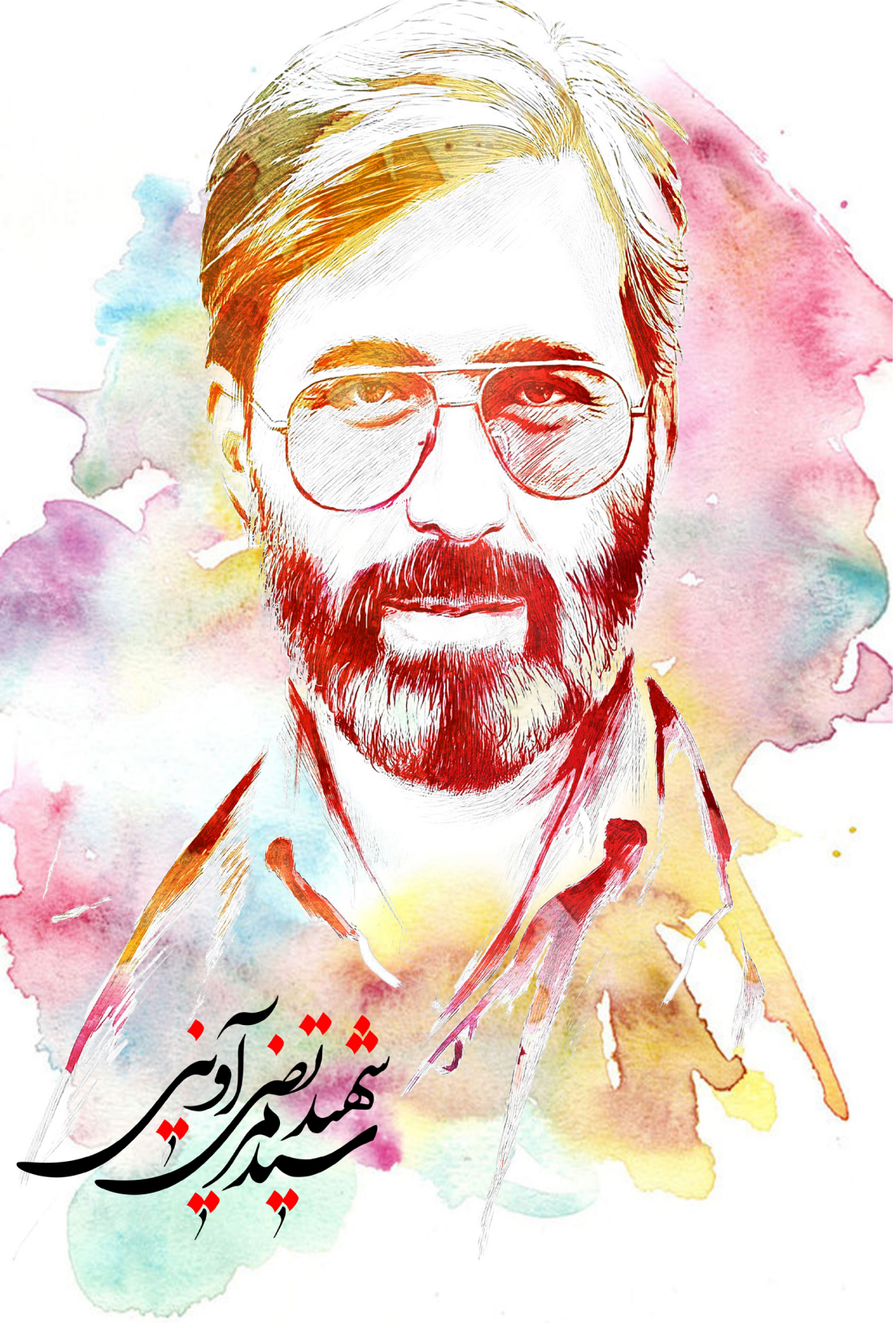
پيش از آنكه به بحث بپردازيم بايد بگويم كه حتي اگر ما به اندازه غربي ها هم نسبت به مباني فكري خود غيرتمند بوديم، اگر چه شرايط امروز ما به مراتب بهتر از اين مي بود كه اكنون هست، اما باز هم طرح اين بحث ها ضرورت مي نمود... گويا وزير محترم ارشاد اصل را براين قرار داده اند كه اسلام فقط با دور كردن مردم از اين واقعيت ، يعني عرف حيات غربي و غرب زده ، محقق مي شود و حال كه نمي توان از اين واقعيت فاصله گرفت، پس ما اعتراض و انتقاد را هم كنار بگذاريم و همان طور كه در برابر نشان دادن كشتي و بكس و... تسليم شديم، همه آنچه را كه دشمن مي خواهد بر ما تحميل كند بپذيريم ...

بنابراين، خلاف آنچه وزير محترم ارشاد فرموده اند، خلأ مبتلابِه ما در نظم اجتماعي و روابط بين انسان ها، خلأ تئوريک نيست. اسلام در مقام نظر هيچ نقصي ندارد و نقص هر چه هست از آنجاست كه تمدن امروز محصول فلسفه اي منقطع از وحي است. از يک سو تمدن غرب محصول تفكري عقلي است كه در ذيل فلسفه يونان تحقق يافته است و از سوي ديگر، از لحاظ تاريخي نخستين بار است كه مواجهه اي نظري و عملي ميان تفكر ديني ما و تمدن فلسفي غرب روي مي دهد و تا اين مواجهه اتفاق نمي افتاد، حكمت نظري دين امكان نمي يافت كه در صورتي عملي تنزل يابد و پاسخگوي مسائل روز باشد...
به گزارش جام جم آنلاين به از نقل سايت منبرک



«راز نو»
ای یکه سوار شرف، ای مردتر از مرد!
بالایی من! روح تو در خاک چه می کرد؟
می گفت برو، عشق چنین گفت که بشتاب
می گفت بمان، عقل چنین گفت که برگرد
دیروز یکی بودیم با هم، ولی امروز
تو نورتر از نوری و من گردتر از گرد
یک روز اگر از من و عشق تو بپرسند
پیغمبرتان کیست، بگو درد، بگو درد
ای سرخ تر از سرخ! بخوان سبزتر از سبز
آن سوی، درختات همه زردند، همه زرد
ای دست و زبان شهدا، هیچ زبانی
چون حنجره ات داغ مرا تازه نمی کرد

زندگینامه و خاطرات شهید سید مرتضی آوینی از زبان خودش
من بچه شاه عبدالعظیم هستم و درخانه‌ای به دنیا آمده و بزرگ شده‌ام که درهر سوراخش که سر می‌کردی به یک خانواده دیگر نیز برمی‌خوردی.
اینجانب درسال ۱۳۳۶ شمسی مطابق با ۱۹۵۶ میلادی در کلاس ششم ابتدائی نظام قدیم مشغول درس خواندن بودم. در آن سال انگلیس و فرانسه به کمک اسرائیل شتافته و به مصر حمله کردند و بنده هم به عنوان یک پسر بچه ۱۲-۱۳ ساله تحت تأثیر تبلیغات آن روز کشورهای عربی یک روزی روی تخته سیاه نوشتم: خلیج عقبه از آن ملت عرب است.
وقتی زنگ کلاس را زدند و همه ما بچه‌ها سر جایمان نشستیم اتفاقاً آقای مدیرمان آمد تا سری هم به کلاس ما بزند. وقتی این جمله را روی تخته سیاه دید پرسید:« این را که نوشته؟»
صدا از کسی درنیامد من هم ساکت ، اما با حالتی پریشان سر جایم نشسته بودم.
ناگهان یکی از بچه‌ها بلند شد و گفت:« آقا اجازه؟ آقا، بگیم؟



این جمله را فلانی نوشته و اسم مرا به آقای مدیر گفت. آقای مدیر هم کلی سر و صدا کرد و خلاصه اینکه: «چرا وارد معقولات شدی؟» و در آخر گفت: «بیا دم در دفتر تا پرونده‌ات را بزنم زیر بغلت و بفرستمت خانه.» البته وساطت یکی از معلمین، کار را درست کرد و من فهمیدم که نباید وارد معقولات شد.

بعدها هم که در عالم نوجوانی و جوانی، گهگاه حرفهای گنده گنده و سؤالات قلمبه سلمبه می‌کردیم معمولاً به زبان‌های مختلف حالیمان می کردند که وارد معقولات نباید بشویم. مثلاً یادم است که در حدود سال‌های ۴۵-۵۰ با یکی از دوستان به منزل یک نقاش که همه‌اش از انار نقاشی می‌کشید، رفتیم. می‌گفتند از مریدهای عنقا است و درویش است. وقتی درباره عنقا و نقش انار سؤال می‌کردیم با یک حالت خاصی به ما می‌فهماند که به این زودی و راحتی نمی‌شود وارد معقولات شد. تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم، خیر من از یک راه طی شده با شما حرف میزنم .من هم سالهای سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام، به شبهای شعر و گالری های نقاشی رفته ام.موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعتها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی‌دانستم گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته‌ام. ریش پروفسوری و سبیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان تک ساختی» هربرت مارکوز را -بی‌آنکه آن زمان خوانده باشم‌اش- طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب فلانی چه کتاب هایی می‌خواند، معلوم است که خیلی می‌فهمد.»... اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچارشده‌ام رودربایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود، و حتی از این بالاتر دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی‌آید. باید

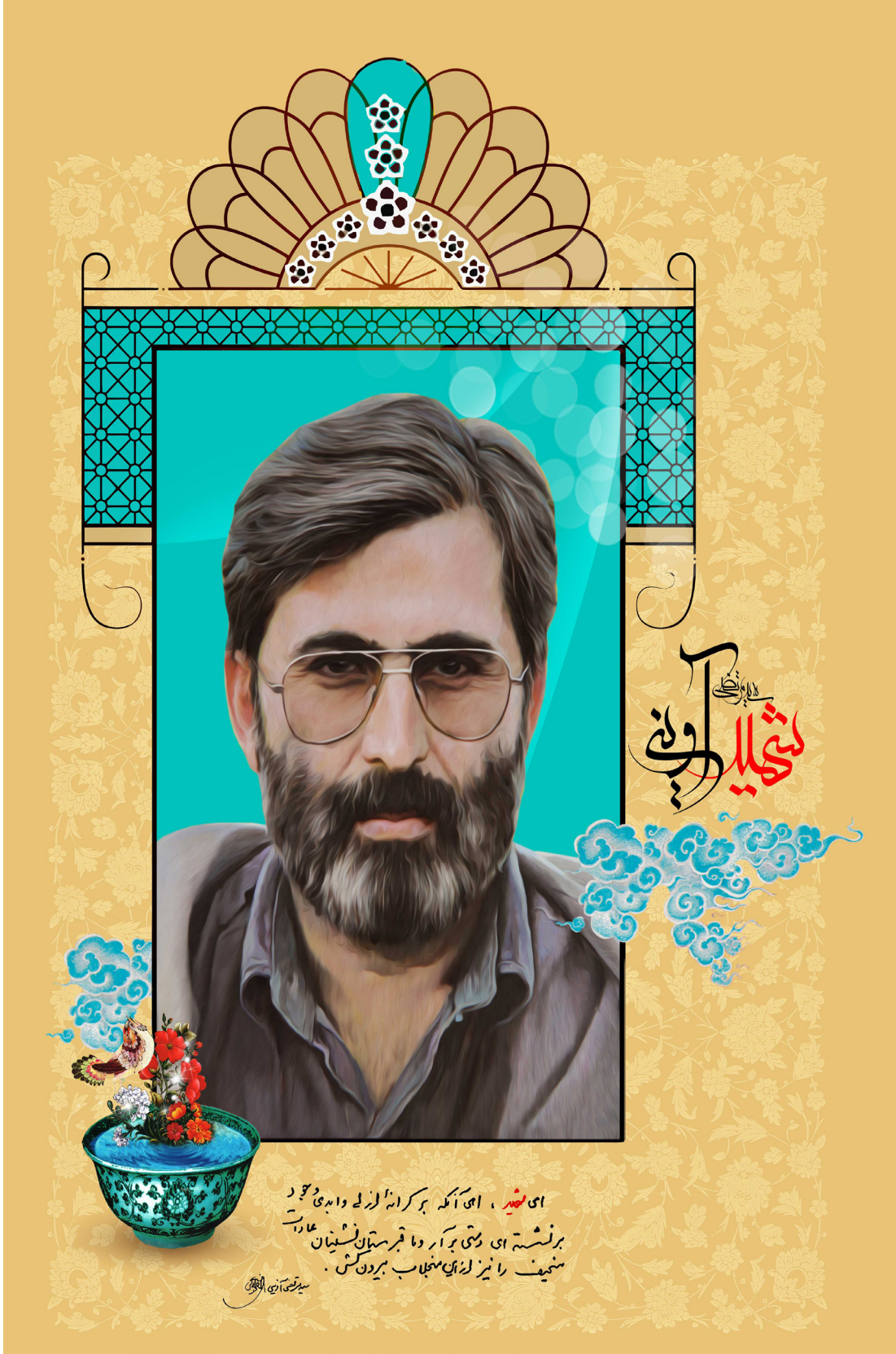
در جست و جوی حقیقت بود و این متاعی است که هرکس براستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت، و در نزد خویش نیز خواهد یافت.

و حالا از یک راه طی شده با شما حرف می‌زنم. دارای فوق لیسانس معماری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران هستم. اما کاری را که اکنون انجام می دهم نباید با تحصیلاتم مربوط دانست. حقیر هرچه آموخته‌ام از خارج دانشگاه است. بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی درسایه تعهد اسلامی به دست می‌آید و لاغیر. قبل از انقلاب بنده فیلم نمی‌ساخته‌ام اگر چه با سینما آشنایی داشتم. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب در ادبیات بوده است. اگر چه چیزی اعم از کتاب یا مقاله به چاپ نرسانده‌ام. با شروع انقلاب حقیر تمام نوشته‌های خویش را اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و .... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاوردم. هنر امروز متأسفانه حدیث نفس است و هنرمندان گرفتار خودشان هستند. به فرموده خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی«رحمه‌الله علیه»

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

سعی کردم که خودم را از میان بردارم تا هرچه هست خدا باشد و خدا را شکر بر این تصمیم وفادار مانده‌ام. البته آنچه که انسان می نویسد همیشه تراوشات درونی خود او است- همه هنرها اینچنین‌اند کسی هم که فیلم می‌سازد اثر تراوشات درونی خود اوست- اما اگر انسان خود را در خدا فانی کند آنگاه این خداست که در آثار ما جلوه‌گر می‌شود. حقیر اینچنین ادعائی ندارم اما سعی‌ام بر این بوده است.

با شروع کار جهاد سازندگی در سال ۵۸ به روستاها رفتیم که برای خدا بیل بزنیم. بعدها ضرورت‌های موجود رفته رفته ما را به فیلمسازی برای جهاد سازندگی کشاند. در سال ۵۹ به عنوان نمایندگان جهاد سازندگی به تلویزیون آمدیم و در گروه



جهاد سازندگی که پیش از ما بوسیله کارکنان خود سازمان صدا وسیما تأسیس شده بود، مشغول به کار شدیم. یکی از دوستان ما در آن زمان «حسین هاشمی» بود که فوق لیسانس سینما داشت و همان روزها از کانادا آمده بود. او نیز به همراه ما به روستاها آمده بود تا بیل بزنند. تقدیر این بود که بیل را کنار بگذاریم و دوربین برداریم. بعدها «حسین هاشمی» با آغاز تجاوزات مرزی رژیم بعث به جبهه رفت و در روز اول جنگ در قصر شیرین اسیر شد به همراه یکی از برادران جهاد بنام «محمد رضا صراطی» ما با چند تن از برادران دیگر، کار را تا امروز ادامه دادیم. حقیر هیچ کاری را مستقلا انجام نداده‌ام که بتوانم نام ببرم. در همه فیلمهایی که در گروه جهاد سازندگی ساخته شده است سهم کوچکی نیز اگر خدا قبول کند به این حقیر می‌رسد و اگر خدا قبول نکند که هیچ.

به هر تقدیر، من فعالیت تجاری نداشته‌ام. آرشیتکت هستم! از سال ۵۸ و ۵۹ تاکنون بیش از یکصد فیلم ساخته ام که بعضی عناوین آنها را ذکر می کنم: مجموعه«خان گزیده‌ها»، مجموعه «شش روز در ترکمن صحرا»، «فتح خون»، مجموعه«حقیقت»، «گمگشتگان دیار فراموشی(بشاگرد)»، مجموعه «روایت فتح» - نزدیک به هفتاد قسمت- و در چهارده قسمت اول از مجموعه «سراب» نیز مشاور هنری و سرپرست مونتاژ بوده‌ام. یک ترم نیز در دانشکده سینما تدریس کرده‌ام که چون مفاد مورد نظر من برای تدریس با طرح درس‌های دانشگاه همخوانی نداشت از ادامه تدریس در دانشگاه صرف نظر کردم. مجموعه مباحثی را که برای تدریس فراهم کرده بودم با بسط و شرح و تفسیر بیشتر در کتابی به نام «آینه جادو» - بالخصوص در مقاله‌ای با عنوان تأملاتی درباره سینما که نخستین بار در فصلنامه سینمایی فارابی به چاپ رسید در انتشارات برگ به چاپ رسانده‌ام.

آثار شهید سید مرتضي آويني

مرتض ۱۳۲۶ در شهر ري متولد شد. تحصيلات ابتدايي و متوسطه را در شهرهاي زنجان، كرمان و تهران به پايان رساند و به عنوان دانشجوي رشته معماري وارد دانشكده هنرهاي زيباي دانشگاه تهران شد.مرتض بعد از پيروزي انقلاب اسلامي، در گروه تلويزيوني جهاد سازندگي به فيلم سازي پرداخت. با شروع عمليات والفجر ۸ كار گروه جهاد شكل كاملاً منسجم و به هم پيوسته اي پيدا كرد و آغاز تهيه مجموعه روايت فتح به همان ايام بازمي گردد.
آويني همزمان با فيلم سازي فعاليت مطبوعاتي اش را نيز از سال ۱۳۶۲ با نگارش مقالاتي در ماهنامه اعتصام آغاز كرد. سال هاي ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ دوران اوج فعاليت مطبوعاتي وي محسوب مي شود.
اواخر سال ۱۳۷۰ موسسه فرهنگي روايت فتح به فرمان مقام معظم رهبري تاسيس شد تا تهيه مجموعه روايت فتح كه از زمان پذيرش قطعنامه رها شده بود، ادامه پيدا كند.
سيدمرتضي آويني، بيستم فروردين سال ۱۳۷۲ در فكه و در حال ساخت مجموعه مستند و تلويزيوني روايت فتح، بر اثر برخورد با مين هاي باقيمانده از زمان جنگ به شهادت رسيد.
پيكر شهيد سيد مرتضي آويني ۲۲ فروردين با حضور مقام معظم رهبري و هنرمندان و نويسندگان تشييع و در بهشت زهرا (س) به خاك سپرده شد.
مهم ترين آثاري كه به قلم شهيد سيد مرتضي آويني يا درباره وي منتشر شده، عبارتند از:

- مرتضي و ما / سيدمحمد آويني / كانون فرهنگي، علمي و هنري ايثارگران / ۱۳۷۳.

- مباني نظري هنر از ديدگاه شهيد آويني / گروه مطالعات فرهنگي و هنري شهيد آويني / موسسه انتشارات نبوي (قم) / ۱۳۷۳.

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام ما این است

که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند اما حقیقت آن است

که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند.

سید مرتضی آوینی



- استعارات تأويلي (پژوهشي در انديشه هاي ادبي شهيد سيدمرتضي آويني) / علي تاجديني / نشر ميثاق /١٣٧٤.

- روايت محرم / سيدمرتضي آويني / مؤسسه مطالعات و پژوهش هاي بازرگاني / ١٣٧٤.

- همسفر خورشيد (يادنامه سالگرد شهادت سيدمرتضي آويني) / به كوشش علي تاجديني / مركز فرهنگي نشر قبله / ١٣٧٤.

- گنجينه آسماني (متن گفتارهاي مجموعه مستند روايت فتح) / سيدمرتضي آويني / كانون فرهنگي هنري ايثارگران و موسسه فرهنگي روايت فتح / ١٣٧٦.

- توسعه و مباني تمدن غرب / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٦.

- آينه جادو (جلد ١: مقالات سينمايي) / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٧.

- آينه جادو (جلد ٢: نقدهاي سينمايي) / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٧.

- سينماي اشراقي حقيقت در نظر شهيد آويني / محمد مددپور / بنياد سينمايي فارابي / ١٣٧٧.

- آغازي بر يك پايان / سيد مرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٨.

- آينه جادو (جلد ٣: گفت وگوها، سخنراني ها و مقالات سينمايي) / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٨.

- امام (ره) و حيات باطني انسان / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٧٨.

- فردايي ديگر (مجموعه مقالات) / سيدمرتضي آويني / برگ / ١٣٧٨.

- حلزون هاي خانه به دوش / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٩.

- رستاخيز جان / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٩.

- فتح خون (روايت محرم) / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٧٩.

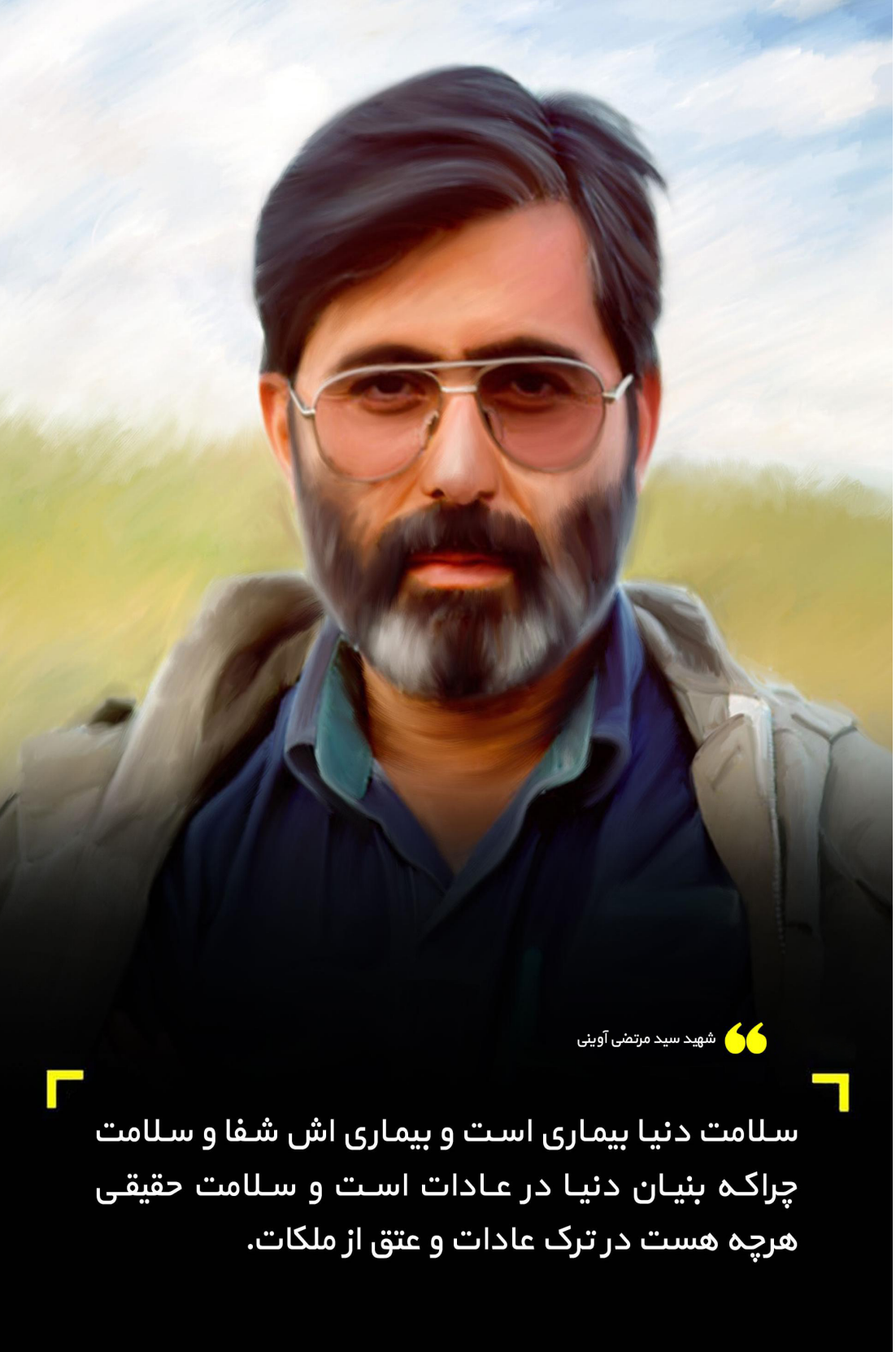
- مرتضي آيينه زندگي ام بود (گفتوگو با مريم اميني همسر شهيد سيدمرتضي آويني) / گفتوگو از مرتضي سرهنگي، هدايتالله بهبودي / كمان / ١٣٧٩.

- يك تجربه ماندگار (روايت فتح به روايت شهيد سيدمرتضي آويني) / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٧٩.

- با من سخن بگو دوكوهه (گفتار متن برنامه روايت فتح) / سيدمرتضي آويني/ روايت فتح / ١٣٨٠.

- شهيد آويني (سيري در آثار) / حبيبه جعفريان / كتاب صبح / ١٣٨٠.

- مركز آسمان / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٠.
- لوح فشرده «با من سخن بگو دوكوهه» / مرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨١.



شهید سید مرتضی آوینی

سلامت دنیا بیماری است و بیماری اش شفا و سلامت چراکه بنیان دنیا در عادات است و سلامت حقیقی هرچه هست در ترک عادات و عتق از ملکات.

- حکومت فرزانگان (مروري بر مباني حاکميت سياسي در اسلام) / سيدمرتضي آويني / موسسه فرهنگي هنري شهيد آويني و نشر غنچه / ۱۳۸۲.

- شهيد آويني / محسن جعفري مطلق / مدرسه (دفتر انتشارات کمك آموزشي سازمان پژوهش و برنامهريزي آموزشي) / ۱۳۸۲.

- معبري از نور / موسسه فرهنگي و هنري شهيد آويني / ۱۳۸۲.

- سيدمرتضي آويني (گوشههايي از حيات سيد شهيدان اهل قلم) / سيد مصطفي زحمتکش / فراندیش / ۱۳۸۳.

- لوح فشرده «بر سيتغ جبال فتح» / سيد مرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٤.

- سفر به سرزمين نور / سيدمرتضي آويني / روايت فتح /۱۳۸٤.

- افلاکيان زمين (جلد ١٤: سيدمرتضي آويني) / محمدحسين عباسي ولدي / نشر شاهد / ۱۳۸٤.

- بر ستيغ جبال فتح (يادداشت هايي درباره فيلمهاي مستند سيدمرتضي آويني) / جهانگير خسروشاهي / روايت فتح / ۱۳۸٤.

- لوح فشرده «پاتك چهارم» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٤.

- شهري در آسمان / شهيد سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٤.
- انديشه هاي شهيد مرتضي آويني / زهرا حسيني / انتشارات استرآباد (گرگان) / ۱۳۸٤.



ـ نسيم حيات (گفتار متن فيلمهاي مستند) / سيدمرتضي آويني / نشر ساقي / ١٣٨٤.

ـ لوح فشرده «دلباخته» / سيدمرتضي آويني / ١٣٨٤.

ـ لوح فشرده «شب عاشورايي» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٤.

ـ لوح فشرده «گلستان آتش» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٤.

ـ لوح فشرده «هنر خاكي» / موسسه فرهنگي هنري شهيد آويني / ١٣٨٤.

ـ لوح فشرده «مرثيه» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٥.

ـ لوح فشرده «شهري در آسمان» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٥.

ـ لوح فشرده «يادي از آقاتقي» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٥.

ـ لوح فشرده «حلبچه در آتش» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٥.

ـ لوح فشرده «آغازي بر يك پايان» / موسسه فرهنگي نرم افزاري آرمان (مشهد) / ١٣٨٥.

ـ لوح فشرده «جلوه اي ديگر از نصرت خدا» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ١٣٨٦.

- لوح فشرده «ديدار» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «پيران توپخانه» / سيد مرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «درخششي ديگر» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «دسته ايمان» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «سيد اهل قلم» / نشر شاهد / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «حضور الحاضر» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لوح فشرده «يادي ازگذشته هاي جنگ» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸٦.

- لاله اي در فكه / عبدالرحيم سعيدي راد / كتاب مسافر / ۱۳۸۷.

- لوح فشرده «به سوي معشوق» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸۷.

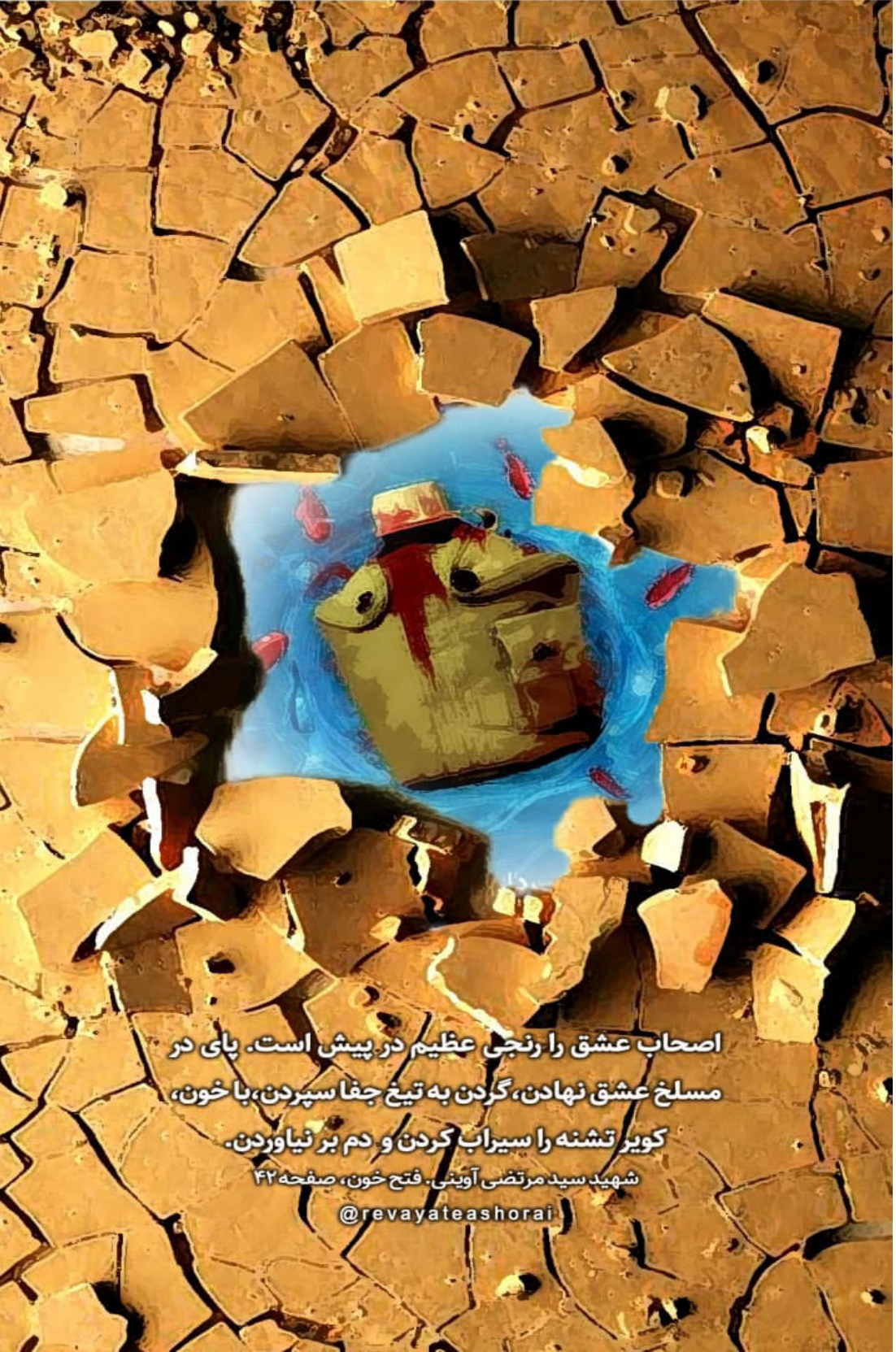
- لوح فشرده «روايت شيدايي» / سيدمرتضي آويني / روايت فتح / ۱۳۸۷.
- نرم افزار چندرسانه اي «سيدمرتضي آويني» / نشر شاهد / ۱۳۸۷.
- لوح فشرده «مرتضي و ما» / كيومرث پوراحمد / روايت فتح / ۱۳۸۷.



در کارنامه فیلم سازي شهید آویني آثار؛ شش روز در ترکمن صحرا؛ سیل خوزستان(۱۳۵۸)؛ خان گزیده ها (٦ قسمت ـ ۱۳۵۹)؛ مرد جهاد و شهادت (۳ قسمت، ۱۳۵۹ ـ ۱۳٦۰)؛ خون بهاي بیداري؛ فتح خون (سه قسمت)؛ حقیقت (یازده قسمت، ۱۳۵۹ ـ ۱۳٦۰)،هفت قصه از بلوچستان(۱۳٦۰)؛ قیام لله؛ اقتصاد صلواتي (شش قسمت)؛ شیرمردان خدا (چهار قسمت ـ ۱۳٦۲)؛ کربلا، جنگ، مردم (سه قسمت ـ ۱۳٦۳)؛ ویژه برنامه والفجر ۸ (۱۳٦٦)؛ روایت فتح (شصت و سه قسمت ـ ۱۳٦٤ ـ ۱۳٦۷)؛ مرثیه؛ آمریکا تزویر، تجاوز؛ نسیم حیات، رایحه انقلاب اسلامي در لبنان (سیزده قسمت)؛ قاصد مهرباني ها (هفت قسمت ـ ۱۳٦۸)؛ فراق یار نه آن مي کند که بتوان گفت (دو قسمت ـ ۱۳٦۸)؛ انقلاب سنگ (شش قسمت)؛ با من سخن بگو دوکوهه (دو قسمت ـ ۱۳٦۹)؛ سراب (۱۷ قسمت ـ ۱۳٦۹)؛ سه نسل آواره (۳ قسمت ـ ۱۳۷۱) و شهري در آسمان (٦ قسمت ـ ۱۳۷۱) دیده مي شوند.

کتاب های شهید آوینی عبارتند از: فتح خون
هر آنکه جز خود
آئینه جادو
توسعه و مبانی تمدن غرب
گنجینه آسمانی
یک تجربه ماندگار
فردایی دیگر
حلزون های خانه به دوش
رستاخیز جان
آغازی بر یک پایان
امام و حیات باطنی انسان
با من سخن بگو دوکوهه
مرکز آسمان
نسیم حیات
سفر به سرزمین نور
انفطار صورت





محل شهادت شهید آوینی: فکه، شمال غربی استان خوزستان
شهید سید مرتضی آوینی در ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ در منطقه فکه واقع در شمال غربی استان خوزستان بر اثر انفجار مین های به جا مانده از دوران جنگ تحمیلی به شهادت رسید. این حادثه هنگامی رخ داد که او به همراه تیم فیلمبرداری خود، در حال ساخت یک فیلم مستند درباره مناطق جنگی و شهدای عزیز ایران بود. برخورد ترکش مین به بدن شهید آوینی و برخی از همراهانش، منجر به شهادت این هنرمند متعهد و انقلابی شد. نام او از آن زمان با شهادت و هنر انقلاب اسلامی گره خورد و این واقعه در ذهن و دل مردم ایران نقش بسته است.

پاسخ به یک سوال مهم: چرا شهید آوینی به فکه رفت؟
فکه، یکی از مناطق مهم و استراتژیک دوران جنگ ایران و عراق بود که در آن بسیجیان و نیروهای مردمی در مقابل دشمن بعثی ایستادگی کردند و بسیاری از آنها جان خود را فدا کردند. شهید آوینی با عشق و علاقه ای وصف ناپذیر به روایت واقعیت های جنگ، بارها به مناطق عملیاتی رفت و با تیم خود، در تلاش بود تا مفاهیم عمیق و معنوی دفاع مقدس را به تصویر بکشد.
فکه، مکانی است که بسیجان و شهدا خاطرات جانفشانیشان را ثبت کرده بودند و شهید آوینی به دلیل تعهدش به معرفی شهیدان، این منطقه را برای آخرین پروژه اش انتخاب کرد.

چرا به فکه رفت از زبان سعید قاسمی:
به من گیر می‌دهند که چرا سید را بردی فکه؟ به خدا من نبردمش. خودش اصرار کرد. گفتم آقا مرتضی بیا برویم یک جای دیگر. برویم بازی دراز، کانی‌مانگا، جاهای دیگر. مهران. گفت: بی‌انصاف‌ها می‌خواستید دیگر این‌ها چه کار کنند؟ ۱۳ کیلومتر رمل را رد کرده‌اند. می‌گفت: بیایید برویم این‌ها را نشان بدهیم که به مردم بگوییم بچه‌ها ما چطوری جلوی استکبار ایستادند. می‌دانست که به چنین روزهایی می‌رسیم



که هم به جغرافیای جنگ دروغ ببندند و هم تاریخ جنگ را تحریف می‌کنند. می‌دانست که باید دست به دوربین بشود و این واقعیت‌ها را ثبت کند. اصرار کرد و رفتیم و آن اتفاق پیش آمد.

خدا بیامرزدش خیلی صدای خوبی داشت وحید جلیلی:
روزی که آوینی شهید شد، ظهر داشتیم ناهار می‌خوردیم، اخبار رادیو اعلام کرد و ما به دو آمدیم در اتاق مسوول فرهنگی بسیج دانشگاه‌مان و گفتیم یک پارچه سیاه بده بزنیم به تابلو. گفت: چی شده؟ گفتیم آوینی شهید شد.
گفت: آوینی کیه؟
گفتیم بگوییم سوره؟
آیینه جادو؟
خبر ندارد. گفتم: یکی بود در روایت فتح صدای خیلی دلنشینی داشت، او شهید شده. گفت: گفت: خدا بیامرزدش خیلی صدای خوبی داشت!
بعد از یک ساعت آمد دید خیلی تابلو را به هم ریخته‌ایم. گفت: حالا این‌قدرها هم ارزش داشت؟ خیلی دیگر شلوغش کرده‌اید!
برای تشییع جنازه‌اش به بدبختی مینی‌بوس جور شد. رسیدیم حوزه هنری. یک تعداد که زودتر آمده بودند گفتند آقا را دیدید؟ بچه‌ها با تعجب به هم نگاه کردند که آوینی که بوده؟!
تازه این وضعیت تهران و بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...
منبع: صبح نو

مرتضي و عجايب روزگار ما!

۱- از عجايب روزگار ما اين است كه ابراهيم نبوي مطلب مي‌نويسد و با ايما و اشاره ادعا مي‌كند كه «هيچكس بهتر و بيشتر از من، آويني را نمي‌شناسد، آويني مخالف رهبر بود و اگر زنده مي‌ماند امروز به زندان مي‌افتاد!» و بعد به خاطر اينكه تخيلاتش را مستند كند، مي‌گويد برويد از دوستانش بپرسيد! و من مي‌روم سراغ دوستانش، اينجا و اينجا و اينجا و اينجا و اينجا. هر چه مي‌خوانم خبري از تخيلات و خواب‌هاي نبوي نيست. (خوب شايد درگوشي اين را به خود نبوی گفته باشند!) اينجا و اينجا هم نظرات آويني را درباره رهبر مي‌خوانم. ضمن اينكه مي‌دانيم شهيد آويني روايت فتحش را بنا به توصيه خود رهبري و با حمايت ايشان مي‌ساخت و نه به خاطر قهر كردن با منتقدانش!

۲- از ديگر عجايب روزگار اينكه سكولارها و روشنفكران و ضدانقلاب كه آويني تا آخر عمرش از آنها انتقاد مي‌كرد، امروز دايه مهربان‌تر از مادر شده‌اند و از ما طلبكار شده‌اند كه چرا كيهان يك روزگاري از آويني انتقاد مي‌كرد؟!

۳- و از عجايب ديگر روزگار اينكه «پيك نت» هم براي عقب نماندن از بوقلمون‌صفت‌ها، تيتر زده «آويني، عموي ما بود!» جل الخالق! همين يك مورد را كم داشتيم. اين يكي به تنهايي مي‌تواند جانشين همه عجايب هفتگانه دنيا شود. دقت كنيد، سايت پيك نت، يعني سايتي كه اصولا سكولار است و مخالف انقلاب اسلامي و جنگ تحميلي و دفاع مقدس، سايتي كه اصلا نسبتي با شهيد و شهادت ندارد، امروز درباره شهيد آويني مي‌نويسد! فكر مي‌كنم تا چند روز ديگر سروش و گنجي و كديور و عباس معروفي و همه آنهايي كه يك روز كينه آويني را به دل داشتند، خودشان را پسر عموي آويني بدانند!

درباره اين عجايبي كه گفتم، نكاتي را به طور خلاصه توضيح مي‌دهم: الف: آن شهيد عزيز تمامي آثارش هنوز موجود است، مقاله‌ها و سرمقاله‌هايش درباره ليبراليسم، سكولاريسم، دموكراسي، انقلاب اسلامي، ولايت فقيه، تهاجم فرهنگي، قبض و بسط شريعت و... از اولين سرمقاله تا آخرينش؛ اما وقتي روي بعضي آدم‌ها مثل سنگ پاي قزوين باشد، آويني بعد از ۱۷ سال، در يك اقدام غير منتظره ناگهان طرفدار جنبش سبز مي‌شود!

ب: اينها خودشان بهتر از هركسي مي‌دانند كه آويني در روزگار خودش چه عقايدي داشته و تا چه اندازه مدافع ولايت بوده است. اين جماعت، ولايي بودن آويني را تكذيب نمي‌كنند، يعني با زمان خودش اصلا كاري ندارند و قبول دارند كه آويني يك بسيجي طرفدار جمهوري اسلامي بود؛ فقط بعد از گذشت بيست سال پيش بيني مي‌كنند كه اگر زنده بود مخالف ولايت مي‌شد! مي‌گويند آويني آن زمان بسيجي بود و جوگير و احساساتي و ذوب در ولايت، اما اگر زنده مي‌ماند قطعا الان كنار ابراهيم نبوي و محسن مخملباف بود! خوب مگر آدمها نمي‌توانند تغييركنند؟!

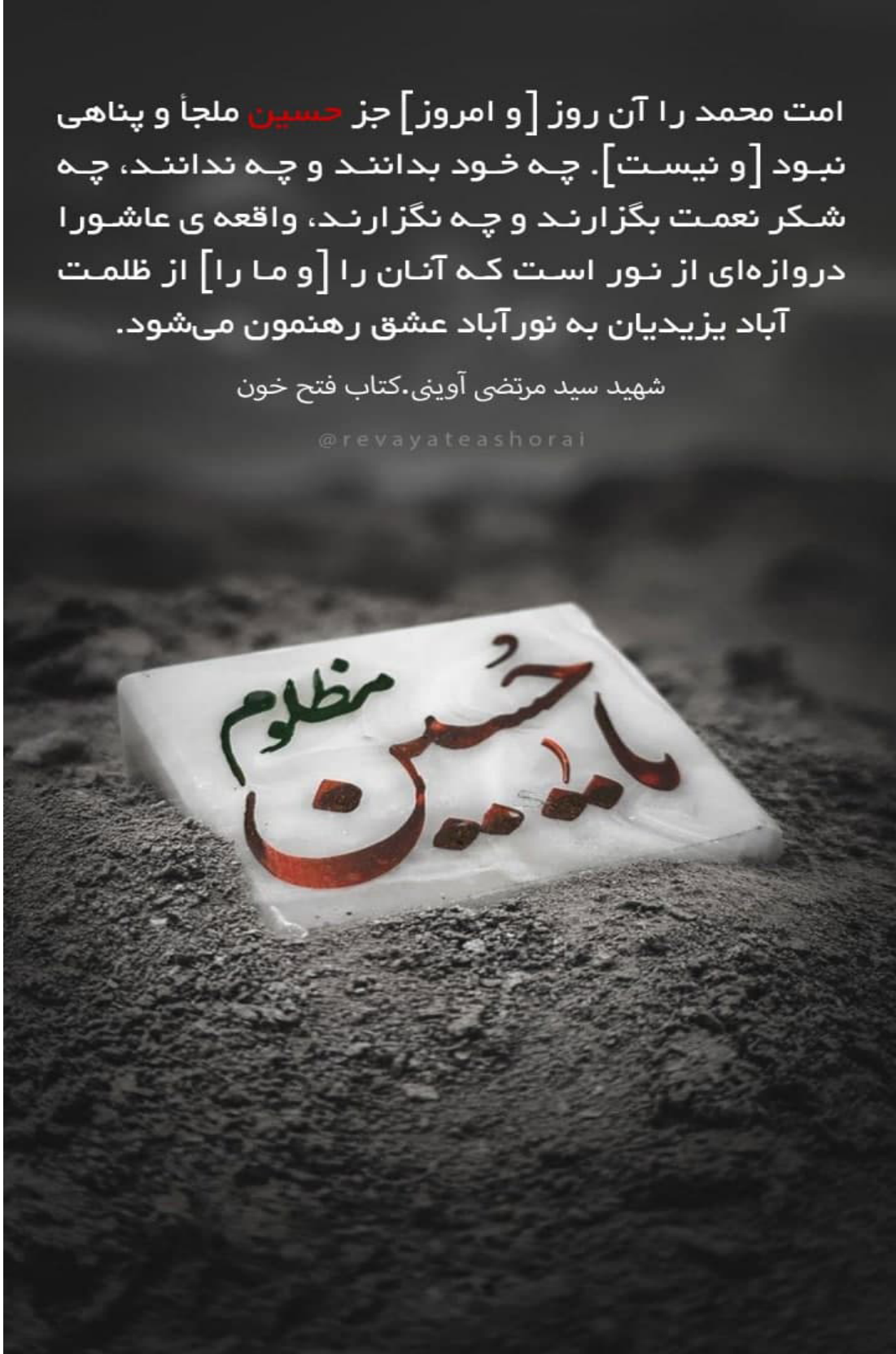
ج: در ۱۷ سال گذشته چه كسي سراغ دارد كه روشنفكران و سكولارها و ضدانقلاب، از آويني تعريف كرده باشند؟ جواب اين سوال را چند خط بالاتر توضيح داده‌ام. گفتم كه آويني تازه همين امسال به جنبش سبز پيوسته است، خوب من هم اگر جاي بعضي‌ها بودم، امسال از آويني طرفداري مي‌كردم!
د: كاربران مظلوم بالاترين و خوانندگان بي‌گناه جرس هم اين وسط عجب گيري كرده‌اند. بندگان خدا دلشان را خوش كرده بودند كه از شر جمهوري اسلامي و مظاهرش خلاص مي‌شوند، اما الان مجبورند بنا به سفارش عطاءالله مهاجراني و اتاق فكر جنبش، گاه و بي‌گاه هم از امام خميني طرفداري كنند و هم از شهدا و هم از حاميان ولايت فقيه!

ه: حالا چرا امسال یکدفعه همه یاد آویني مي‌افتند؟ دلیل دارد. دلیلش این است که این جماعت مارماهي صفت، چند ماهي است به دنبال نبش قبر شهدا و اموات هستند. به هر حال براي پر کردن خلاء زنده‌ها و بدست آوردن مشروعیت نسبي، گاهي اوقات لازم مي‌شود. لازم به یادآوري است، بسیجي خوب، بسیجي از دست رفته است!

و: یك دلیل دیگر این است که به هر حال آویني در زمان خودش مخالفیني از طیف حزب‌اللهي هم داشت که اصلا نکته عجیبي نیست. نمي‌خواهم مقایسه کنم، اما در یك سطح خیلي پایین‌تر انتقادهایي را که امروز بعضي حزب‌اللهي‌ها از ده‌نمکي مي‌کنند در نظر بگیرید. چه فرقي مي‌کند؟ فردا ممکن است همین آدم‌ها از ما طلبکار شوند که شما روزي مخالف ده‌نمکي بودید!

ح: در چند سال گذشته درست در چنین روزهایي همزمان با ایام گرامیداشت یاد شهید آویني، عده‌اي از دوستانش به جاي آنکه از اندیشه آویني بگویند، رفتند سراغ همان حرف‌هاي تکراري که مثلا «فلاني به آویني فحش مي‌داد، اما بعد از شهادتش از او تعریف مي‌کرد»(که البته حرف درستي است اما همه‌ي حرف درست این نیست) این مساله باعث شده است که اتاق فکر جنبش، امسال این مساله را بگیرند و پیاز داغش را هم زیاد کنند که «آویني اواخر عمرش حزب‌اللهي نبود!» غافل از اینکه اگر آن روز چهار تا حزب‌اللهي با آویني مخالف بودند، صدتاي دیگر طرفدارش بودند!

ط: مساله بعدي این است که آنها با توسل به چنین شیوه‌اي، در حقیقت مي‌خواهند کاري کنند که ما دشمنان اصلي آویني را فراموش کنیم. دشمنان اصلي، طیف حزب‌اللهي نبودند؛ دشمنان اصلي در حقیقت روشنفکران سکولار و لائیك و

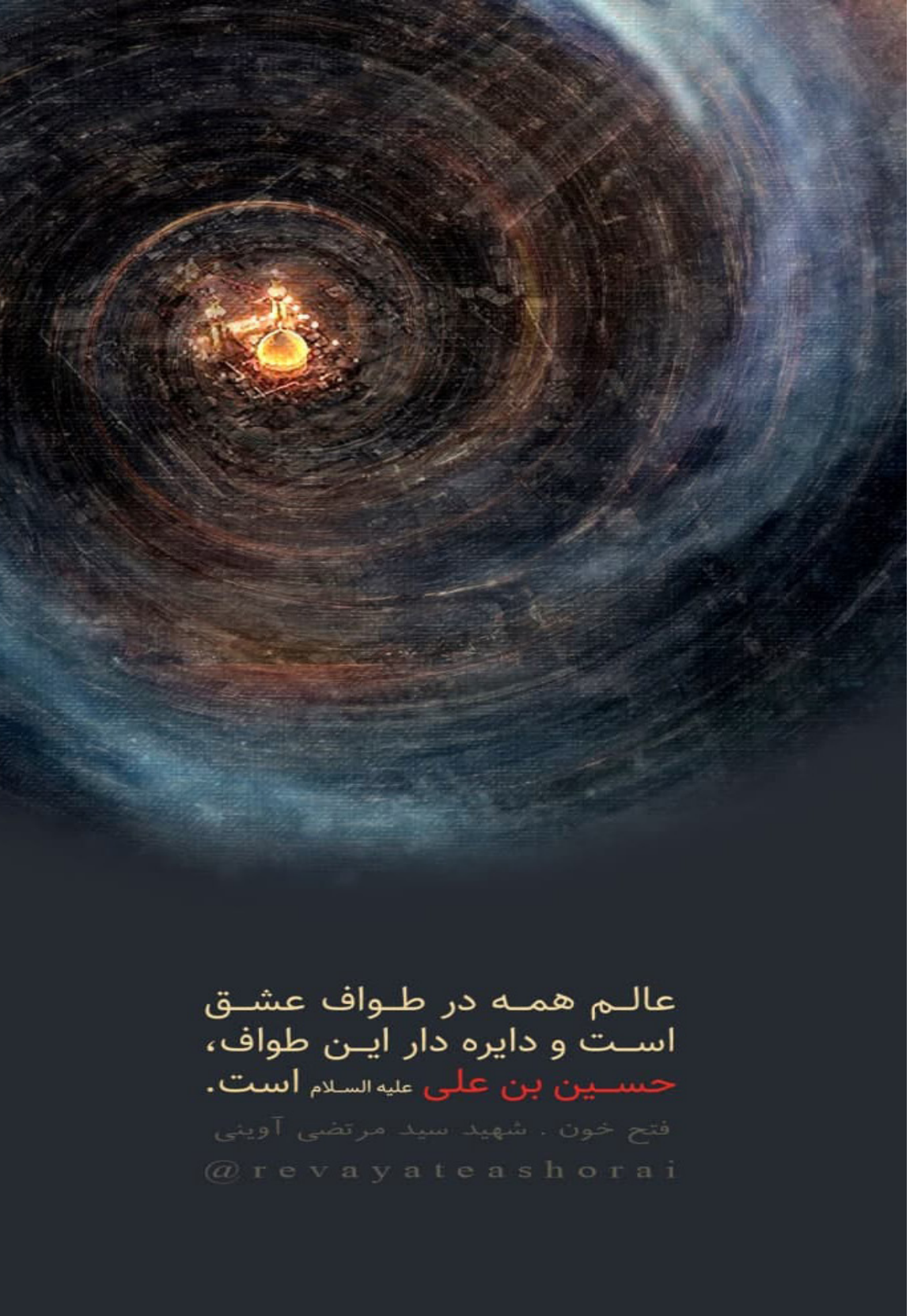


ضدانـقلاب و مسـئولان فرهنگـي حامـي جريـان روشـنفكري بودنـد كـه آوينـي تـا آخريـن لحظـه آنهـا را رهـا نكـرد. البتـه وقتـي مي‌گويـم دشـمني، منظـور يـك دشـمني شـخصي نيسـت كـه اگـر اينچنيـن بـود، آوينـي بـا دسـته اول هـم مشـكل شـخصي پيـدا مي‌كـرد، همـه درد و رنـج آوينـي دشـمني آنهـا بـا امـام، انـقلاب و ولايـت بـود.

ي: در سـال‌هاى گذشـته دو دسـته از مخالفـان آوينـي تـا حـدودي شـناخته شـدند. اول طيفـي از حزب‌اللهي‌هـا و دوم روشـنفكران ضدانـقلاب. امـا در ايـن ميـان، مسـئولان فرهنگـي وقـت كشـور خيلـي خـوب، پشـت مسـاله‌اي بـه نـام «دعـواي كيهـان بـا آوينـي» پنهـان مي‌شـوند و كسـي هـم بـا آنهـا كاري نـدارد.(كـه البتـه خـود آوينـى نامـه اش عليـه رييـس صداوسـيما را مـى دهـد بـه همين كيهان تـا چاپ كنـد!؟) در اينجا بـد نيسـت يـادي بكنيـم از مـرد بزرگ «آزادي بيـان و زنـده بـاد مخالـف مـن» كـه روزگاري آوينـي را فقـط و فقـط بـه خاطـر چـاپ عكـس يـك جـوان بـه ظاهـر غربـي و عـدم رعايـت شـئونات اسلامـي توبيـخ كـرد!
ويژه نامه,شهادت,آوينى_ منبع:آهستان

چرا آويني سيد شهيدان اهل قلم شد؟

بازهـم يـك بـازي وبلاگـي ديگـر. ايـن بـار داوود مرادیان از مـن دعـوت كـرده اسـت كـه دربـاره سـيد مرتضـي آوينـي بنويسـم. البتـه خـودش هـم توضيـح داده كـه ايـن روزهـا نوشـتن از آوينـي مـد شـده! راسـت مي‌گويـد. ايـن روزهـا مي‌بينيـم كـه بيشـتر آدم‌هـا يـا پسـرخاله آوينـي بوده‌انـد يـا رفيـق و همسـنگر او! امـروز حتـي دشـمنانش هـم دربـاره او مي‌نويسـند. آش آنقـدر شـور شـده و نوشـتن از آوينـي آنقـدر مـد شـده كـه ابراهيـم نبـوي هـم دربـاره آوينـي مطلـب مي‌نويسـد و پيـش بينـي مي‌كنـد اگـر آوينـي زنـده بـود، امـروز بـا ولايـت مخالفـت مي‌كـرد و بـه زنـدان مي‌افتـاد!





بعضي‌ها هميشه عادت دارند با اما و اگر زندگي كنند. درست مثل بعضي گزارشگران فوتبال كه هر وقت تيم‌شان عقب مي‌افتد مي‌گويند: «اگر بتونيم در محوطه جريمه تيم حريف، يه پنالتي بگيريم و اگه اون پنالتي رو به گل تبديل كنيم، نتيجه مساوي ميشه، اونوقت مي‌تونيم به زدن گلهاي بيشتر اميدوار باشيم و حتي بازي رو ببريم!»

يادم هست همين ابراهيم نبوي چند سال پيش كه ويژه‌نامه نوشتن براي آويني مد شده بود، مطلبي نوشته بود و از ميان همه‌ي ويژگي‌هاي فكري، هنري، اخلاقي و رفتاري آويني فقط از اين نكته خوشش آمده بود كه او يك روزي در يك جايي از نام «ايران» تعريف كرده بود! و نبوي از اين همه حس وطن پرستي آويني كيف كرده بود و از آويني خوشش آمده بود و درباره‌اش مطلب نوشته بود! (دليل اينكه اين جماعت هرگز نمي‌توانند بسيجي و تفكر بسيجي را درك كنند، همين است. اگر بخواهند لطفي كنند و از بسيجي‌ها تعريف كنند، آنها را نوادگان آرش كمانگير مي‌نامند!)

خوب وقتي كسي آويني را تنها در همين حد بشناسد و ديگر نداند كه او چه اعتقادات و چه تفكراتي درباره انقلاب اسلامي، امام، ولايت، فرهنگ، هنر، دين، حكومت، غرب، توسعه، ليبرالسيم، سكولاريسم، دموكراسي و ... داشت، طبيعي است كه به چنين توهمات و تخيلاتي برسد.

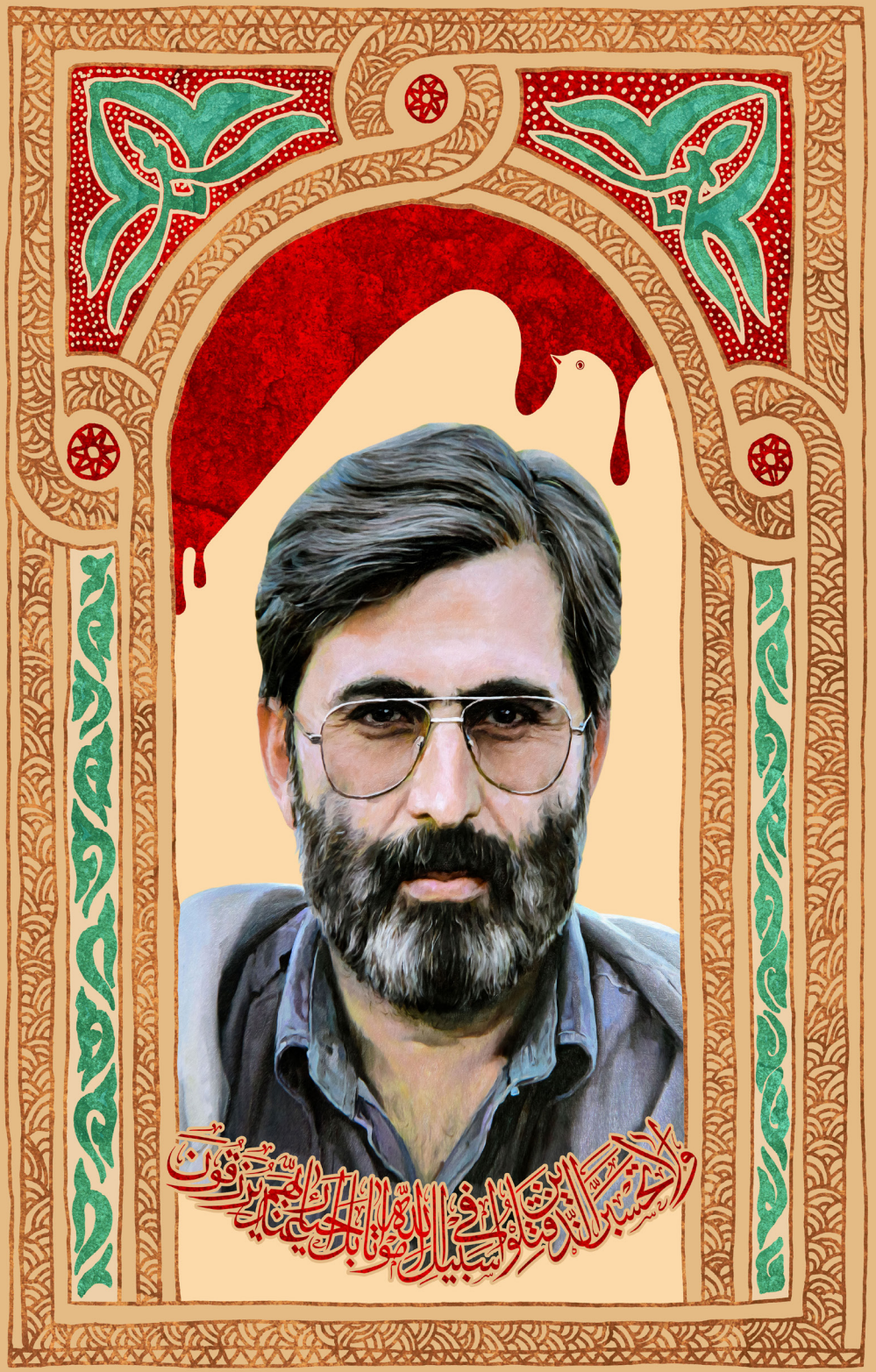
اما به نظر من نيازي نيست كه بنشينيم و خيالبافي كنيم كه اگر فلاني امروز زنده بود، بهمان مي‌شد، مهم آنست كه ببينيم آويني در همان روزگاري كه زندگي مي‌كرد، كجا بود؟ چه عقيده‌اي داشت؟ از چه چيزي دفاع مي‌كرد؟ و با چه منطقي؟ چرا كه نفس دفاع كردن هم چندان مهم نيست، مهم‌تر از آن چگونه دفاع كردن است. وگرنه خيلي‌ها مثل آويني فكر مي‌كردند، اما

تاثیر آویني را نداشتند و امروز به جاهاي دیگر رسیده‌اند. مساله دیگر اینکه ببینیم آیا زمان آویني همه آدم‌ها طرفدار ولایت بودند؟ و آیا در آن روزگار هیچ خطري متوجه انقلاب اسلامي و ولایت فقیه نبود؟ هیچ انحرافي و هیچ مرزبندي وجود نداشت؟ اگر داشت، آویني کجا بود؟

بزرگترین شاخصه آویني این بود که یك متفکر بود، اگر اهل اندیشه و اهل تفکر نبود و اگر اندیشه‌اش موثر نبود، که دیگر لازم نبود امروز دشمنانش هم درباره‌اش بنویسند! دیگر لازم نبود ابراهیم نبوي هم درباره‌اش بنویسد و خیالبافي کند. اینجاست که باید از خودمان بپرسیم چرا چنین اتفاقي مي‌افتد؟ چرا آویني اینقدر مهم است که عده‌اي مي‌خواهند او را از ما بگیرند و ما را از او جدا کنند؟ پاسخ این سوال، در آثار آویني نهفته است. البته نه در فیلم‌هاي مستندش، بلکه در آثار قلمي او. آویني نوشته‌هایي دارد که حتي همین امروز هم مي‌تواند چراغ راه ما باشد و دقیقا به همین علت است که رهبر معظم انقلاب او را سید شهیدان اهل قلم نامیده است.

تا حالا از خودتان پرسیده‌اید که چرا بعد از شهادت آویني، رهبر انقلاب به او لقب سید شهیدان اهل قلم را داده؟ با وجود آنکه معمولا همه ما آویني را با برنامه‌هاي تلویزیوني‌اش و مخصوصا با روایت فتحش مي‌شناسیم. اما چرا سید شهیدان اهل قلم شد؟

من فکر مي‌کنم این مساله یك بار معنایي براي ما دارد و مي‌خواهد نکته‌اي را به ما گوشزد کند. سید مرتضي آویني پیش از آن که یك فیلمساز و مستندساز باشد، یك متفکر انقلابي بود. صاحب اندیشه بود. البته ما معمولا کاري به فکر و اندیشه نداریم و دلمان فقط براي همان عکس‌هاي آویني



تنگ مي‌شود. اگر چفيه‌اي هم بر دوشش داشته باشد كه چه بهتر! اما تاكيد رهبر معظم انقلاب بر صاحب قلم بودن آويني، يعني اينكه: اي جوان حزب‌اللهي و بسيجي، در جنگ بين اسلام ناب محمدي و اسلام ناب آمريكايي، صاحب فكر و انديشه بودن مهم است و يك الگوي خوب در اين مبارزه، سيد مرتضي آويني است.

آويني مقالات متعددي در موضوعات مختلف دارد. از سياست گرفته تا سينما، از هيچكاك تا حاتمي كيا، از هنر تا فرهنگ، از شعر و رمان و قصه تا مونتاژ و تدوين، از توسعه تا ليبراليسم، از خاتمي تا سروش!

بله نكته اينجاست كه آويني در همان دوره خودش، خط ولايت را پيدا كرده بود و با قلمش در برابر هرگونه انحرافي در مسير انقلاب اسلامي مي‌ايستاد. با همين قلم از توطئه‌ها و انحرافات فرهنگي سازمان‌يافته‌ي دولتي سخن مي‌گفت، از موسسات و مسئولاني كه با پول جمهوري اسلامي عليه انقلاب اسلامي فعاليت مي‌كنند و از خواب‌هايي كه براي ولايت ديده‌اند! پس لازم نيست اسير توهم شويم و فريب دلقك‌هايي چون ابراهيم نبوي را بخوريم، مهم آنست كه ببينيم آيا آويني در زمان خودش، با ولايت بود يا عليه ولايت؟ و اگر با ولايت بود، تا كجا؟
نكته‌ي ديگر درباره شهيد آويني اين است كه بخش زيادي از نوشته‌ها و سرمقاله‌هايش درباره روشنفكران ضدانقلاب، حتي همين امروز هم مي‌تواند مورد استفاده ما قرار بگيرد. چرا كه اولا حرف و اعتقاد جماعت روشنفكر از صد سال پيش تا به امروز اصلا دچار تغيير نشده، ثانيا آويني از شرايطي انتقاد مي‌كرد كه در نهايت به دولت اصلاحات منجر شد! آويني اگر آن روز درباره سروش و خاتمي و كيهان فرهنگي و محافل فكري سكولاريسم و ليبراليسم در ايران مي‌نوشت، شرايط امروز جامعه را هم مي‌ديد!

آويني در مقاله‌اي با عنوان «وقتی روشنفکران وارث انقلاب می شوند» با اشاره به مصاحبه‌اي درباره سلمان رشدي در «كيهان فرهنگي» كه آن روزها تحت حكومت دوستان آقاي خاتمي و سروش و شمس الواعظين بود، مي‌نويسد: «آنچه كه زمينه‌ای آماده برای نشر مطالبی از این قبیل فراهم می‌کند لیبرالیسم حاکم بر فضای فرهنگی و هنری کشور است.»

وي در مقاله‌اي با عنوان «تجدد يا تحجر؟» در واكنش به سخنان سيد محمد خاتمي وزير وقت ارشاد مي‌نويسد: «اشتباه دیگر دوستان ما که ریشه در مرعوبیت آنها در برابر غرب دارد آن است که آنها افق حرکت انقلاب و شرایط آماده جهانی را در این عصر احیای معنویت و اضمحلال غرب نمی بینند و بالتَبع هرگز برای وصول به این غایت تلاش نمی‌کنند. دگراندیشان و روشنفکران سکولار باید آزاد باشند، اما رشد و بالندگی نسل انقلاب نیز مواظبت می‌خواهد! دولت جمهوری اسلامی حقیقتاً به شعار آزادی مطبوعات، نویسندگان و هنرمندان پایبندی اعتقادی دارد، اما دوستان خویش را از یاد برده است و اکنون مجموع سیاست های نظام اسلامی کار را به آنجا کشانده که نسل انقلاب در هنر و ادبیات احساس عدم امنیت و بیهودگی می‌کند!»

وي در بخش ديگري از اين مقاله مي‌نويسد: «از داهیانه ترین سخنانی که وزیر ارشاد در این گفت و گو به زبان آورده‌اند این است که: ما معتقدیم که باید با تبادل اندیشه در افراد مدافع نظام مصونیت به وجود بیاوریم. لازمه این کار این است که جامعه با آرای مخالفین مواجه شود ولی این مواجهه باید کنترل شده باشد. اما واقعاً همین استراتژی است که به منصّه عمل درآمده است؟ آیا واقعاً دوستان ما در وزارت ارشاد، آتمسفر فرهنگی جامعه را کنترل دارند؟ آیا لازمه این مصونیت اجتماعی آن نیست که در کنار مواجهه جامعه با آرای مخالفین، تلاش های دوستانه مؤید انقلاب و دینداری نیز تقویت شود؟



هرگز جز برای خلاقی مکن

www.Aviny.com

آیا لازمه مصونیت یافتن مدافعان انقلاب در مواجهه با آرای مخالفین آن است که ما آتمسفر فرهنگی جامعه را آن گونه که نسل های جدید فرصت هدایت را از دست بدهند؟ ما نیز با تحجر مخالفیم، اما در عین حال می دانیم که تنها مرتجعین و متحجرین نیستند که به نظام فرهنگی و هنری کشور اعتراض دارند. اگر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می خواهد که حصارهای جهل و خرافه و تحجر را بشکند و جامعه را از تفریط باز دارد، باید با تجددِ افراطی نیز مبارزه کند تا مردم را از چاله ای به چاه نیفکند... و البته باز هم صد هزار بار شکر که عرف عام از این کشاکش فارغ است و راه خویش را فطرتاً در نسبت با شریعت می یابد.»

اتفاقا با توجه به همین تفکرات و نوشته‌هاي آويني، اگر قرار باشد ما هم مثل ابراهیم نبوي به اما و اگر متوسل شویم، نتیجه مي‌گیریم که اگر او زنده بود در برابر انحرافات فكري و فرهنگي دولت اصلاحات مي‌ایستاد و در نهایت نشریاتش توقیف مي‌شد و خودش هم بایکوت!

ضمنا آويني عضو حزب و جناحي نبود که روزي مجبور شود به خاطر منافع جناحیش، در انتخابات با دشمنان و رقبایش ائتلاف کند! عشق آويني ولایت بود و به چپ و راست تعلق خاطر نداشت. چطور قبول کنیم چنین شخصي وقتي در برابر انحراف کساني مي‌ایستد که هنوز داخل نظام قرار دارند و مسئولیت دولتي دارند و خودشان را انقلابي مي‌دانند و وقتي در برابر نفوذ فكري و فرهنگي روشنفکران سکولار مي‌ایستد، اگر امروز زنده بود با آنها ائتلاف مي‌کرد؟ امروز که همه نقاب از چهره برداشته‌اند و به صراحت با ولایت درافتاده‌اند. آیا با خاتمي و سروش و مهاجراني و کانون نویسندگان و ابراهیم نبوي و سایت جرس و ... اتاق فکر تشکیل مي‌داد؟!

شهید آويني روزهايي خطر انحرافات سروش را به ما گوشزد مي‌کرد که دکتر سروش هنوز قیافه يك متفکر را داشت و مانند امروز نقاب از چهره‌اش برنداشته بود، اما شهید آويني در همان زمان هم اصل ماجرا را به روشني دریافته بود. وي در مقاله‌اي با عنوان « بنیان سفسطه بر باد است» مي‌نویسد:

«شاید تا چندی پیش که این مباحث بیشتر صبغه‌ای فرهنگی داشت تا سیاسی، جواب این پرسش چندان روشن نبود، اما امروز که به توسط قرائن سیاسی و نتایجی که مطلوب مدعیان است ـ و از آن به طور مستقیم و غیر مستقیم در جراید سخن رانده اند ـ حدود این مدعیات تشخص بیشتری یافته است، می‌توان گفت که ثمره این مباحث در تقابل این دو نظر، یعنی اعتقاد به ولایت فقیه و عدم اعتقاد به آن خلاصه می شود.

اگر به حدود مدعیات این آقایان نظر کنیم برایمان تردیدی نمی‌ماند که نوک پیکان هجوم اینان متوجه «ولایت فقیه» است، نه ولایت مطلق فقیه. آنان از اصل، ولایت فقیه را یک نظام توتالیتر و استبدادی می‌دانند و افزودن لفظ « مطلق » به همین منظور انجام می‌گیرد که از آن خودکامگی فقیه استنباط شود و تلخی این مفهوم کاهش یابد و اگرنه، همه می‌دانند که ولایت در مقام عمل، خواه ناخواه مطلق است و نه تنها ولایت، که هر حاکمیتی چنین است. ... اگر مدعیان به جمهوریت نظام نیز در برابر اسلامیت آن اصالت می‌دهند، پر روشن است که این مجادله هم به قصد مخالفت با ولایت فقها علم شده، و باز به همین نیت است که به یکباره تفکرات آیت الله نایینی درباره حکومت اسلامی از قبر بیرون کشیده می شود و در برابر نظرات امام محلی برای اظهار می یابد»

شهید آويني در مقاله‌اي دیگر به نام «پروستروپکاي اسلامي وجود ندارد» باز هم به مخالفت‌ها با ولایت فقیه و انحرافات

وآیدنی

سید شهیدان اهل قلم سید مرتضی



هر که می‌خواهد ما را بشناسد، داستان کربلا را بخواند

سید مرتضی آوینی

آقاي سروش اشاره مي‌كند و مي‌نويسد «همه مخالفان، با همين «ولايت» است كه در افتاده‌اند. نمي‌خواهم بگويم با «ولايت فقيه»؛ ولايت اعم از ولايت فقيه است. فلذا، هر نوع معارضه اى با ولايت ناگزير به مقابله با ولايت فقيه كه صورت سياسى ولايت است مى‌انجامد. نظريه قبض و بسط تئوريک شريعت نيز، دانسته يا ندانسته، نحوى از انحاى مقابله با ولايت است، منتها در مقدمات منطقى استدلال با آن در افتاده است، نه در نتايج ... هر چه مخالفت هست، در داخل و يا خارج از كشور، با همين ولايت است، در حوزه هاى مختلف سياست، فرهنگ، اجتماع، هنر و غير هم. «در دل» نويس هفته نامه «آينه» نيز با همين ولايت در افتاده است، منتها با مظاهر اجتماعى آن، آن هم از زبان خود اهل ولايت، يعنى بسيجى ها و اعضاى انجمن هاى اسلامى!»

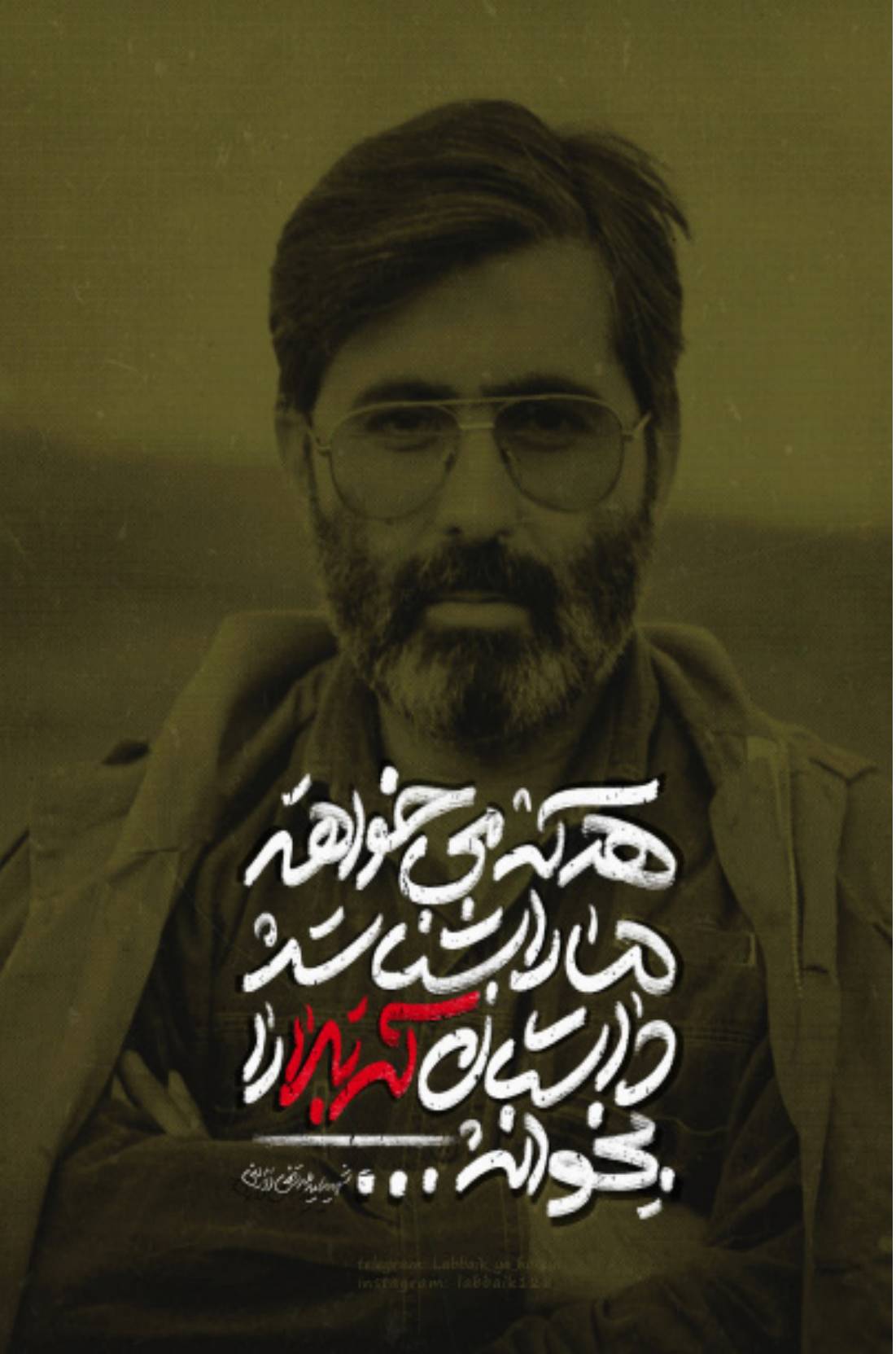
شهيد آويني در «گرداب شيطان» نيز خطر نفوذ گرايش‌هاي ليبراليستي و سكولار را به موسسات فرهنگي دولتي گوشزد مي‌كند: «آنچه كه مسلم است اين است كه ساختمان نظام جمهورى اسلامى بر اصولى شكل گرفته است كه ضعف هاى فردى و جزئى را در موجوديت كلى خود مستحيل و اين امكان را از بين ميبرد كه خداى ناكرده در ذات اسلامى نظام تغييرى حادث شود و دشمنان داخلى و خارجى از اين لحاظ اميد در باد بسته اند؛ اما از سوى ديگر، هرگز از اين حقيقت عافل شد كه آنچه دشمن را طمع كار ميكند اين است كه مع الاسف نشانه هاى بسيارى از گرايش هاى ليبراليستى و غرب گرايانه درغالب موسسات وابسته به دولت و على الخصوص در مراكز فرهنگى هنرى آن به چشم ميخورد كه چهره مشوهى از نظام جمهورى اسلامى در ديدگان نامحرم مى نشاند. نگاهى جامع به كتاب فروشى ها، گالرى هاى خصوصى و غير خصوصى، موزه ها، تئاتر ها و سينما ها، راديو و تلوزيون، فعاليت هاى فرهنگى و هنرى پارک ها، هتل ها و ديگر موسسات تحت پوشش بنيادهاى دولتى و نيمه دولتى....، با صرف نظر از استثنائاتى معدود، دوستان انقلاب را سخت به اضطراب و حيرت مى اندازد و دشمنان را به طمع.»

نتيجه آنكه با مرور دوباره نوشته‌هاي آويني مي‌بينيم كه عمق نگراني‌هاي وي، همين دولتي شدن سكولاريسم و ليبراليسم و غربگرايي در كشور بود و آويني زماني اينها را فرياد مي‌زد كه نشانه‌هاي چنين انحرافي در كشور و در دولت سازندگي ديده مي‌شد و هنوز چند سالي به دولت اصلاحات مانده بود!
پي نوشت اول: در اين كه عده اي از حزب اللهي ها قبل از شهادت آويني مخالفش بودند، شكي نيست، اما اين روزها عده اي سعي دارند كه اين مساله را آنقدر بزرگ كنند كه واقعيت فراموش شود. واقعيت آن است كه آويني در نوشته هايش به اين گروه از مخالفانش هيچ اشاره اي نمي‌كند، اما تا دلتان بخواهد عليه روشنفكران غربزده و ضدانقلاب و كانون ها و موسسات فكري و فرهنگي وابسته به آنها و نيز مسئولان سكولار جمهوري اسلامي حمله مي‌كند. امروز بعضي‌ها عمدا مي‌خواهند دسته اول را علم كنند و در نهايت به نتايجي چون سايت جرس و ابراهيم نبوي برسند!
پي نوشت دوم: آويني زماني از ولايت محكم و قاطع دفاع مي كرد كه بعضي ها تازه شروع كرده بودند به زدن ريشه ولايت. مسئولاني هم در اين مملكت با پول جمهوري اسلامي شروع كرده بودند به زدن ريشه انقلاب اسلامي!
لينک مرتبط: شهريار زرشناس: براي مرتضي اشك تمساح ميريزند : زمانى كه ما با هم در مجله سوره بوديم، خيلى ها چشم ديدن سيد مرتضى را نداشتند. اما بعد از گذشت هفده سال بدخواهان آوينى يا در آن سوى آبها هستند و عليه انقلاب فعاليت مى كنند و يا در داخل به فكر فتنه گرى عليه انقلاب اسلامى هستند و به حمد خدا تمام آنها رسوا شدند. همانهايي كه امروز درکنار جريان فتنه سبز قرار دارند...منبع:آهستان



سینمای متعهد ما باید خاکریزهای
تثبیت شده سینمای غرب را بشکند و
راهی تازه باز کند. شهید سید مرتضی آوینی

labbaik-ya-hazein.blog.ir | labbaik.128 | labbaik_ya_hazein



سروده اي از مرحوم «محمدرضا آغاسي»
پر از سكر آواي «آويني»ام
خدايا مرا از خود آگاه كن

كه بي وقفه اين وقف را بشكنم
به پروازي اين سقف را بشكنم

گريزم به معنا، ز قيد حروف
به روح شهادت بيابم وقوف

كه آنان كه بر سر حق واقفند
سليمان تأويل را آصفند

به تعداد اگر چند آنان كمند
ولي همچو پولاد مستحكمند

به امر ولي استقامت كنند
اشارت نمايد قيامت كنند

رهاتر ز طوفان ، شتابان چو برق
چنان خنده رعد بر غرب و شرق

فراخ زمين سايه بالشان
فروغ زمان در پر شالشان

نبرد آفرينند و آشوبناك
ندارند در دل هراس از هلاك

دل آگاه و مرگ آزمونند و مرد
سرآغاز نورند و طوفان درد

به قاموس مردان عقب گرد نیست
کسي کاو گریزد ز حق ، مرد نیست

بشارت به مردان شورآفرین
خدا بندگان شعور آفرین

زنور ولایت جهان روشن است
دل آشکار و نهان روشن است

جهان پر شد از نعره یا صمد
ولي گوش شیطان از آن مي‌رمد

گر ابلیس درنزد ما خم نشد
ز مقدار ما ذره‌اي کم نشد

خدا تا جهان را پر از نور کرد
جهولان بدکیش را کور کرد

به خفاش ها چشم بینش نداد
پر پرسه در آفرینش نداد

از این رو گرفتار خودبیني اند
فرو رفته در ظلمت آییني‌اند

فرومایه ي گندخوارند و بس
زبان بهر انکار دارند و بس

زبان گر نگوید ز حق لال باد
چنان خار و خس پست و پامال باد



زباني که لغزد به شرك و نفاق
چه دارد بجز خرقه افتراق

بکوشد به تعميم فسق و فساد
کشد تيغ تعقيب بر عدل و داد

زباني که سرگرم نشخوار شد
حقايق بر او سخت دشوار شد

زبان نيست ، آن بوق اهريمن است
زبان بسته مخلوق اهريمن است

ني انبان نان است و شيپور نام
به هر گوشه خاك گسترده دام

فريب آشنا شيطنت مي‌کند
به واخوردگان سلطنت مي‌کند

چنين غول از شيشه برون زده
درختي است بي ريشه بيرون زده

درختي خبيث و شرافت ستيز
که هر شاخ و برگش بود فتنه خيز

ولي در مقابل زباني دگر
که سرخ است اما ز خون جگر

زباني چنان تيغ حيدر دو دم
که لبريز نور است در هر قدم

زباني که حق گوي و حق باور است
چنان کشتي نوح پهناور است

ندارد ز طوفان هراسي به دل
نيفتد به گردابه ي آب و گل

بود متصل بر سراندیب وحي
بچرخد چو پرگار بر امر و نهي

به تيغ خروش و به تير دعا
حفاظت کند از حدود خدا

زباني که حق را ستايش کند
شب و روز خورشيد زايش کند

چه گويم که با دل چه ها مي‌کند
به هر جمله طوفان به پا مي‌کند

چنان سيل از خود رها مي‌شود
عصا در کفش اژدها مي‌شود

زباني که لغزد به سطح دروغ
نخواهد رسيدن به حد بلوغ

بلوغ زبان در سخن آوري است
بلوغ بشر در خداباوري است

خداباوري چيست؟ انکار خويش
رهايي ز نفس گرفتار خويش


شهید سید مرتضی آوینی
۱۳۲۶ شهریور
۱۳۷۲ فکه

هلا اي مسلمان تسليم نفس!
تو اي بنده نفس از بيم نفس!

چو بر نفس اماره پل مي زني
به تمجيد شيطان دهل مي زني

ز تنهايي و شام هجران منال
چو خود در مياني چه جاي وصال

كه هر قطره‌اي هستي خويش ديد
به درياي هستي نخواهد رسيد

دل از خويش كندن جنون بارگي است
عطش در تكاپوي آوارگي است

خدابندگي كن نه خودبندگي
رها شو ، رها زين سرافكندگي

خدابندگي كن ،خداوند باش
سحر باش، سرشار لبخند باش

خدابندگي چيست؟ فاني شدن
به امر ولي آسماني شدن

شبانگه سر از خواب برداشتن
به محراب خون قامت افراشتن

وضويي ز خون جگر ساختن
پس آنگه به تسبيح پرداختن

چراغ مناجات افروختن
و در انتظار سحر سوختن

ز خاكستر چشم خون ريختن
نماز و عطش در هم آميختن

دو ركعت تماشا، دو ركعت حضور
دو ركعت توجه به آفاق نور

دو ركعت تقرب ، دو ركعت صفا
به آيين آيينه مصطفي (ص)

به هنگام هنگامه روزگار
بجز درگه مرتضي (ع) رو مدار

علمدار آهنگ خون كرد باز
جنون زاده عزم جنون كرد باز

به «نون» بست نقش و «مايسطرون»
جنون كرد وز خويشتن شد برون

نشان داد كاين جاده بن بست نيست
عدم در سراپرده هست نيست

هلا بوالفضولان خرد و كلان
چه دانيد از خاستگاه يلان

فرو خفته در نفس اهريمنيد
در اين دخمه تا كي نفس مي زنيد



به همدستي اهرمن آمديد
به توحيد جاري شبيخون زديد

به هفت آسمان ريسمان بافتيد
ز خلط مباحث چه ها يافتيد؟

غرض زين همه شطح و طامات چيست؟
رهاورد اين نفي و اثبات چيست؟

شما را هدف چيست زين التقاط
گهي انقباض و گهي انبساط

خداوند در بست وهم شماست
که کوتاه چون سقف وهم شماست

شکم بارگان گريزان ز جنگ
نشستيد بر سفره نان و ننگ

غبار عناوين و القابتان
نشسته است بر چشم پرخوابتان

بجز قطب تزوير و قطر شکم
چه خوانديد در مکتب بوالحکم؟

به فردا که عذري پذيرفته نيست
اگر اهل دردید بايد گريست

مبنديد بر ديدگان راه را
ببينيد مرد دل آگاه را



کسي را كه عزمش چو پولاد بود
پر از ذكر و تسبيح و فرياد بود

دلش رنگ بي رنگي كردگار
به عزم رسيدن به حق بيقرار

به اسرار پرواز آگاه بود
كزين خاكدان سوي حق پرگشود

چو جام پر از زهر را سركشيد
چو عنقا به هفت آسمان پركشيد

به هنگامه ي رزم «اهل قلم»
چو او كم بود مرد ثابت قدم

كه او سيدي رند و آزاده بود
ز تقدير در غربت افتاده بود

به همت كمر بست و باز و گشاد
به سر حلقه امر گردن نهاد

به هنگام بر نفس خود پاگذاشت
سفر كرد و ما را به خود واگذاشت

اجل تيغ برسينه او گشود
خدا، «رو» به آيينه او گشود

شهيدانش ديدند همدوش خويش
گرفتند او را در آغوش خويش

که بود آن خدایی یل رادمرد
پیام آور عصه‌های نبرد

یلان را به آوای خود می‌نواخت
چو خورشید از داغشان می‌گداخت

چو طوفان گذشت از خم هفت خوان
زداغش سیه پوش هفت آسمان

ندانستم این آهنین مرد کیست
که چشم ولایت به سوگش گریست

کدامین قلم می‌تواند سرود
که شمشیر حق جمع اضداد بود

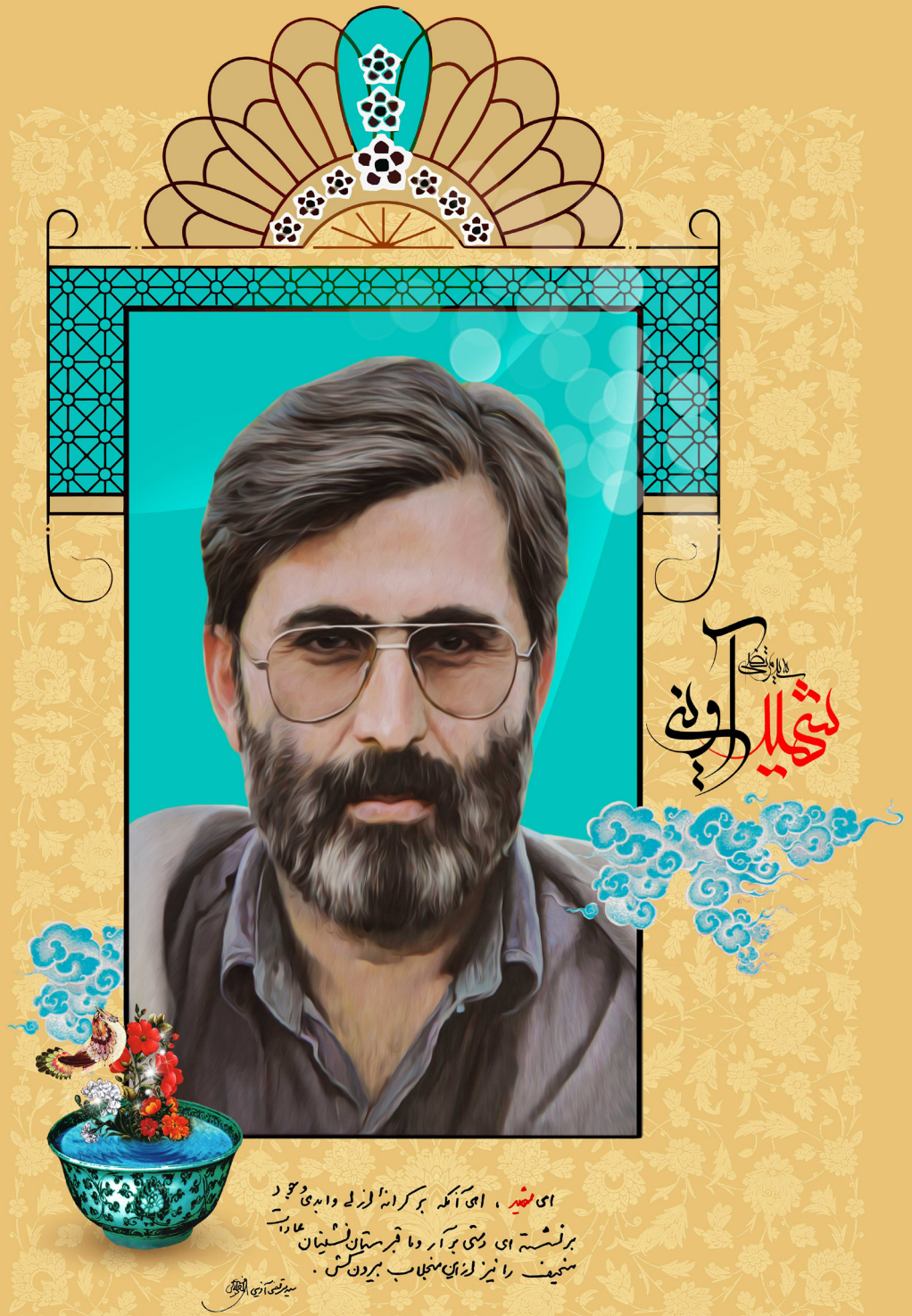
زبان شعله، فرهیخته، استوار
ستیهنده، بالنده، امیدوار

مصیب کش و در مصائب صبور
تقلا، تکاپو، ترنم، عبور

تشرف، تشرع، تضرع، نیاز
توکل، توسل، توجه، نماز

شریعت، طریقت، حقیقت، معاد
عنایت، ولایت، رضایت، جهاد

تأمل، تحمل، تحول، کلام
تفاهم، تلاطم، تهاجم، قیام





ترحم، تظلم، تکلم، تپش
تقدس، تفحص، تشخص، منش

اشارت، بشارت، نظارت، سفر
سیادت، سعادت، شهادت، ظفر

الا روح طوفاني مرتضي
سليمان تسليم امر قضا

از آن دم که در خون شنا کرده‌اي
مرا با جنون آشنا کرده‌اي

جنون را به حيرت درآميختي
قلم را ز غيرت برانگيختي

بگو نسبتت با شهيدان چه بود
که مرغ دلت سويشان پرگشود

چه ها کرد حق با تو در شام قدر
که همسفره‌اي با شهيدان بدر

ببخشاي اگر از تو دم مي‌زنم
و يا در حريمت قدم مي‌زنم

برآنم که درك ولايت کنم
مبادا که ترك «ولايت» کنم

کنون خالي از عجب و خودبيني ام
پر از سکر آواي آويني‌ام

به صحرا روانم من هرزه گرد
مهياي تيغم به عزم نبرد

به خون مي‌تپد توسن سركشم
سزد تا چو تير از كمان پر كشم

زبان سرخ و سر سبز و دل زخمناك
خوش آن دم كه در خون فتم چاك چاك

سر سبز گر سرخ گردد رواست
كه اين شيوه شيعه مرتضاست

مرا غير از آهنگ خون چاره نيست
جنون زاده را جز جنون چاره نيست

به فرداي قحطي ، به امر امير
كشم نعره‌اي گرم و طوفان ضمير

به مردانگي خامه را بشكنم
هياهوي هنگامه را بشكنم

قلم باز آهنگ خون مي‌كند
جنون زاده عزم جنون مي‌كند





قافله عشق در سفر تاریخ است و این تفسیری است برآنچه فرموده اند:

کُلُّ یَومٍ عاشورا و کُلُّ ارضٍ کربلا

فتح خون،شهید سید مرتضی آوینی

آوینی در ظلمت نهیلیسم نور موعود را می‌دید

تکنولوژی از منظر آوینی

آوینی وقتی قلم به دست گرفت که هویت سه پاره ما گرم درهم جوشیدن در امر سیاسی بود. ایران‌اندیشی در ایستگاه دانشگاه تهران آرام گرفته بود، رجعت به مآثر اسلامی در بازنگری به فلسفه و کلام و فقه شدت داشت و رفته رفته نقد غرب را در آینه منتقدان غربی مدرنیته ترجمه می‌کردیم. اما این همه در دفتر متخصصینی که سر در تتبع آثار داشتند جداجدا مانده بودند.

این چند پارگی هر چند ظاهرا در تاریخ ما رخ داده اما از سر تصادفات تاریخی نیست. بلکه به بحران بنیادینی باز می‌گردد که دوگانگی نظر و عمل به بار می‌آورد. به همین علت ما اغلب حساب عمل و نظر را سوا می‌کردیم. یعنی علوم اسلامی را در کتاب‌ها روی طاقچه نگه می‌داشتیم و در وقت عمل، نهادهای متجدد و برنامه‌های توسعه آمریکایی را به کار می‌انداختیم و حتی در بازنگری به تاریخ خویش راه شرق‌شناسی را می‌رفتیم. اما در همین کار هم چندان توفیق نداشتیم و طرح و نظریه‌های غربی هم تبدیل به روال‌های عملی نمی‌شد.

جدایی نظر و عمل از مسائل اصلی فلسفه است ارسطو که متافیزیک را از یک سو و شعر و اخلاق و سیاست را از سوی دیگر بررسید جدایی آنها را اعتباری می‌دانست. در تاریخ فلسفه اسلامی دو عنوان حکمت نظری و حکمت عملی جدا ماندند. متفکران بزرگ تاریخ اعم اسلامی یا غربی پیوسته در تب و تاب نشان دادن نسبت این دو بودند.

در دوره معاصر مثلا آدرنو و همکارانش با کتاب دیالکتیک روشنگری نگران این هستند که زندگی اجتماعی و سیاسی از روشنگری‌های علمی در دانشگاه جدا بیافتد. آنها فکر می‌کنند

زندگی روزمره با اسطوره هایی نظیر مصرف و ناسیونالیسم افراطی پیش می‌رود و دانشمندان در انزوای برج عاج نظری فاسد می‌شوند. حتی جنگ دوم را از نتایج همین دوگانگی می‌دانند. لذا شکاف نظر و عمل از انتزائیات فلسفی نیست و نمی‌توان یک بار برای همیشه آن را طی مقاله یا رساله‌ای حل و فصل کرد. این جدایی اصلا از مسائل اساسی زندگی است واگر کسی بتواند جامع هر دو جانب باشد به اندازه‌ای که توفیق یابد، الهام بخش نظر و عمل آینده است.

شهید آوینی در دانشگاه هنر با متفکران غربی آشنا شده بود و بعد از انقلاب به شهادت محمد رجبی، عربی آموخت تا متون اسلامی را فرایادآورد و جانی هنرمند داشت. نثر ساده، سوزان و شوریده‌اش از ایمانی صاف خبر می‌داد؛ اما ایمانش به تکرار اوراد و سیر در ادوار گذشته محدود نشد بلکه درد زمانه نیست‌انگار را چون سبو بر دوش می‌کشید.

توجه به نیست‌انگاری که وجدان عمیق‌ترین مردان عصر جدید را می‌آزرد دمساز رجایی بود که آوینی با انقلاب اسلامی آن را می‌چشید. او در ظلمت نیهلیسم نور موعود را می‌دید. ولی دلخوشی به وعده، عین مهمل نشستن نیست. بلکه دست کم به نزد وی کمر همت بستن بود. فرهاد، که چند سالی همسایه آوینی بوده تعریف کرده که شب‌ها صدای قرائت و عبادت او را از پنجره می‌شنیده. کسی که شب تهجد دارد و روز مجله در می‌آورد، مستند می‌سازد و نریشن می‌گوید، جهاد اکبر و جهاد اصغر را به هم آمیخته است.
ممکن است نظر و عمل در کتاب‌های حکمت نظری و حکمت عملی دو گانه باشند ولی در ساحت ایمان یگانه می‌شوند. زیرا مومن حساب صوم و صلات را از کار و بار جدا نمی‌کند.

آوینی درباب ژورنالیسم، سینما و تکنولوژی چیز نوشته و در هر مورد وارد عمل شده است. شاید گزین گویه‌های او به ساختار فلسفی منسجمی منجر نشد اما لحن الهام بخش‌اش مناسب دوران گذری است که در آن به سر می‌بریم. قضاوت‌های او برای ما راهگشا است و هنوز می‌تواند از اشتباهاتی که امکان دارد در آن بغلطیم بازمان دارد. مثلا مقالات انفطار صورت که در آن، میان نقاشی و گرافیک داوری کرده و گرافیک را بیشتر مناسب دوره انقلابی ما دانسته، جریان فعالی را در همین رشته به راه انداخت و هنوز الهام بخش است.

تصور خامی وجود دارد که دشمنی با تکنولوژی را به سید احمد فردید و از آنجا به هایدگر نسبت می‌دهد. نظر و عمل آوینی به تنهایی ثابت می‌کند که بحث از فتنه تکنیک چنان که می‌گویند خام‌اندیشانه نیست. آوینی گفته بود «تکنولوژی، فرهنگ شیءات یافته است» اما خودش پشت میز تدوین نشست. کنایه از اینکه هر چند ابزارها واجد تاریخ و فرهنگ و احوالی هستند ولی این بدان معنا نیست که نجس و غیر قابل نفوذاند.

هایدگر نیز در مقالاتش خواسته بود به تکنیک و حوالتی که می‌آورد فکر کنیم و هیچ جا از دست کشیدن از زندگی جدید که تکنولوژیک است دم نزده. به نظر آوینی توبه، انسان طاغی را به راه می‌آورد و انسانی که در راه باشد چه بسا تکنولوژی را نیز توبه دهد. صراحت او در مورد آنچه بدان «ولایت انسان بر تکنیک» می‌گفت قابل توجه است.

مستندهای آوینی از لحاظ ساخت و پرداخت قابل قبول هستند و از قضا سخنی دارند که گفت و گویی الهی است. اگر چنین نبود ما چطور می‌توانستیم امروز بعد از آن همه زد و خورد با حکومت بعثی در جنگ هشت ساله دوباره به نجف برویم و در

شهید سید مرتضی آوینی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ



کنار برادران عراقی تا کربلا پیاده روی کنیم. تصویرهایی که با دوربینهای معمولی، مستند جنگ ساختند راه اربعین را هموار کرد. حالا دیگر می‌توان رسوخ در تکنیک را با همین ملاحظه به راحتی دید.

توجه به نیست‌انگاری و تکنولوژی که از نشانه‌های آن است در نظر و عمل آوینی به نحوی وارسی شده که طلیعه موعود دارد. انسان با آنچه می‌سازد خود و آینده‌اش را بنا می‌کند. آنچه می‌سازیم آینده‌ای را به بار می‌آورد و جهاد در عراق علیه سلفی‌گری خونریز آینده‌ای‌ست که می‌توانستیم طلیعه‌اش را در مجموعه روایت فتح ببینیم.

قلم آوینی به راه‌های مختلفی رفت ولی چیزی که حالا بعد از چند سال بیشتر به چشم می‌آید و می‌تواند ره‌آموزآینده باشد این است که علم باید سیاسی و در عمل باشد و سیاست و عمل نیز باید علمی و حکمی باشند. هر راهی جز این بنای فساد و تباهی را خواهد گذاشت...منبع: مهر

«فیلم‌سازی به شیوه اشراقی» رازماندگاری روایت فتح

«آوینی در مستندسازی شیوه‌ای را دنبال می‌کرد که خود آن را شیوه اشراقی در فیلم‌سازی می‌نامید. این اصطلاح را اولین بار او به کار بُرد و بعد او هم، کسی آن را پیگیری نکرد.» (دالایی، ۱۳۸۷)

«فیلم‌سازی به شیوه اشراقی، قبل از آنکه به توان و تکنیک سینمایی فیلم‌ساز وابسته باشد به ادراک و برداشت او از حقیقت موضوع برمی‌گردد و نسبتی که او با حقیقت برقرار می‌کند. آن‌ها تاثیر عرفانی و شهودی از دفاع مقدس را با نگرش عرفانی و اشراقی نسبت به جنگ در فیلم‌سازیشان دادند.

به همین جهت در روایت فتح رزمندگان، عارفانی تصویر می‌شوند که ره صدساله عرفا را بی‌خبر از اصطلاحات پر طمطراق عرفان عملی و نظری، یکشبه طی کرده‌اند. اگر روایت فتح نگاه عارفانه دارد به خاطر این است که خود فیلم‌ساز عارف است و عرفان نهفته در لایه‌های پنهانی جنگ را ادراک کرده. (پس توانسته است به بخشی از آن عرفان توجه کند، فقط بخشی از آن را به تصویر بکشد.» (حاتمی‌کیا، ۱۳۹۳)

ابراهیم حاتمی‌کیا در این باره می‌گوید: «آوینی همواره به من می‌گفت من به شیوه اشراقی فیلم می‌سازم» گویا این شیوه‌ای بود که خودش آن را ابداع کرده بود و تنها خودش آن را می‌شناخت. چراکه «او در صورت نمی‌ماند. همواره عالم ظاهر را تاویل و به اصل و معنای هر چیزی رجوع می‌کرد. او تاویلی می‌اندیشید؛ و تاویلی فیلم می‌سخت و می‌نوشت. فیلم‌سازی‌اش نوعی ذوق درونی و معرفت شهودی بود.» (طالب‌زاده، ۱۳۹۱)

آوینی در مورد شیوه اشراقی می‌گوید: «ما در گروه روایت فتح شیوه مستندسازی خودمان را اشراقی می‌خواندیم؛ زیرا ما به تجربه دریافته بودیم که حقیقت هستی امکان ظهور در سینما را دارد؛ منتها باید تکنیک و تکنولوژی سینما را که همواره مانع و حجاب این تقرب هستند، اهلی کرد؛ و این اهلیت اگرچه با مهارت فنی نسبتی غیرقابل انکار دارد، اما بیش از از هر چیز به نسبتی رجوع دارد که فیلم‌ساز با عالم وجود خود برقرار می‌کند؛ بنابراین خودمان را یکسره تسلیم واقعیتی می‌کردیم که در جبهه‌ها وجود داشت.» (آوینی، ۱۳۸۲)

پیامد این فرهنگ اشراقی چنان که خود آوینی هم اشاره می‌کند، روایت حقایق جبهه‌های نبرد و عرفان و معنویت آن فضاست.



شهود زمان و مکان در روایت فتح

«در برنامه روایت فتح، ارتباط و پیوند تنگاتنگی بین دفاع مقدس و نهضت بزرگ عاشورا برقرار است. عاشورا و کربلا در اندیشه شهید آوینی دارای جایگاه ویژه‌ای است. از این رو همواره تلاش می‌کند ذهن مخاطبان برنامه را نیز به سمت این موضوع جلب کند تا بیشتر درباره آن فکر کنند و ادراک عمیق‌تری از آن حادثه داشته باشند. تصاویر، گفتارهای متن، موسیقی و... در تلاش‌اند تا مخاطبان نسبت بین نهضت بزرگ عاشورا و دفاع مقدس را بهتر دریابند. (حاتمی‌کیا، ۱۳۹۱)

نادر طالب‌زاده از همکاران شهید آوینی در این‌باره می‌گوید: «دو موضوع برای آوینی خیلی مهم و جدی بود؛ یکی کربلا که در آثار او موج می‌زد. خون امام حسین (ع) ماجرای مهمی برای مرتضی بود و دومی، آخرالزمان و اینکه ما قدم در آخرالزمان نهاده‌ایم.» (نادر طالب‌زاده، ۱۳۹۱)

آوینی در این باره می‌گوید: «حماسه کربلا بزرگترین واقعه تاریخ است که همه مبارزات شیعه در سایه آن معنا می‌گیرد. کربلا یک نام است و یک شهر، اما آنچه که به آن امتیاز می‌بخشد، عشق، حقیقت آن است که روز عاشورا هنوز به پایان نرسیده، کاروان تاریخ روانه است و یاران عاشورایی سیدالشهدا را به کاروان تاریخ می‌رساند. کربلا تنها آن نیست که سال شصت و یک هجری اتفاق افتاد؛ همان کربلای سال شصت و یک اگر معرفت داشته باشی وجود دارد، همین جا در جبهه‌های جنگ.» (۱۳٦٤، سایت شهید آوینی)

بُرشی از کتاب «معراج عشق»؛
نوشته میترا احمدخمسه است که در سال ۹٦ با شمارگان ۵۰۰ نسخه توسط انتشارات تیرگان چاپ شده است.

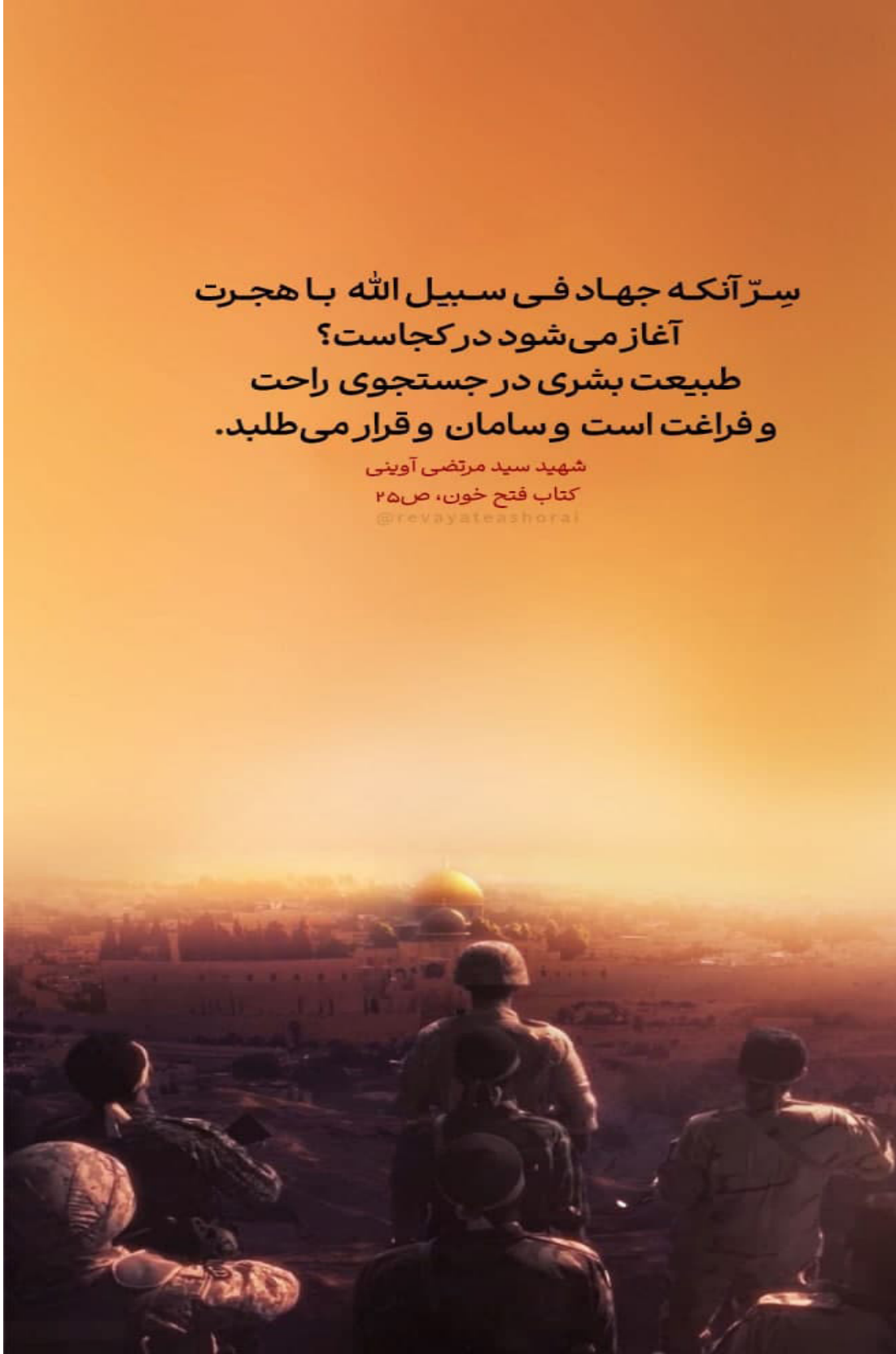
روح بزرگ و دل دریایی شهید آوینی در عدسی دوربین

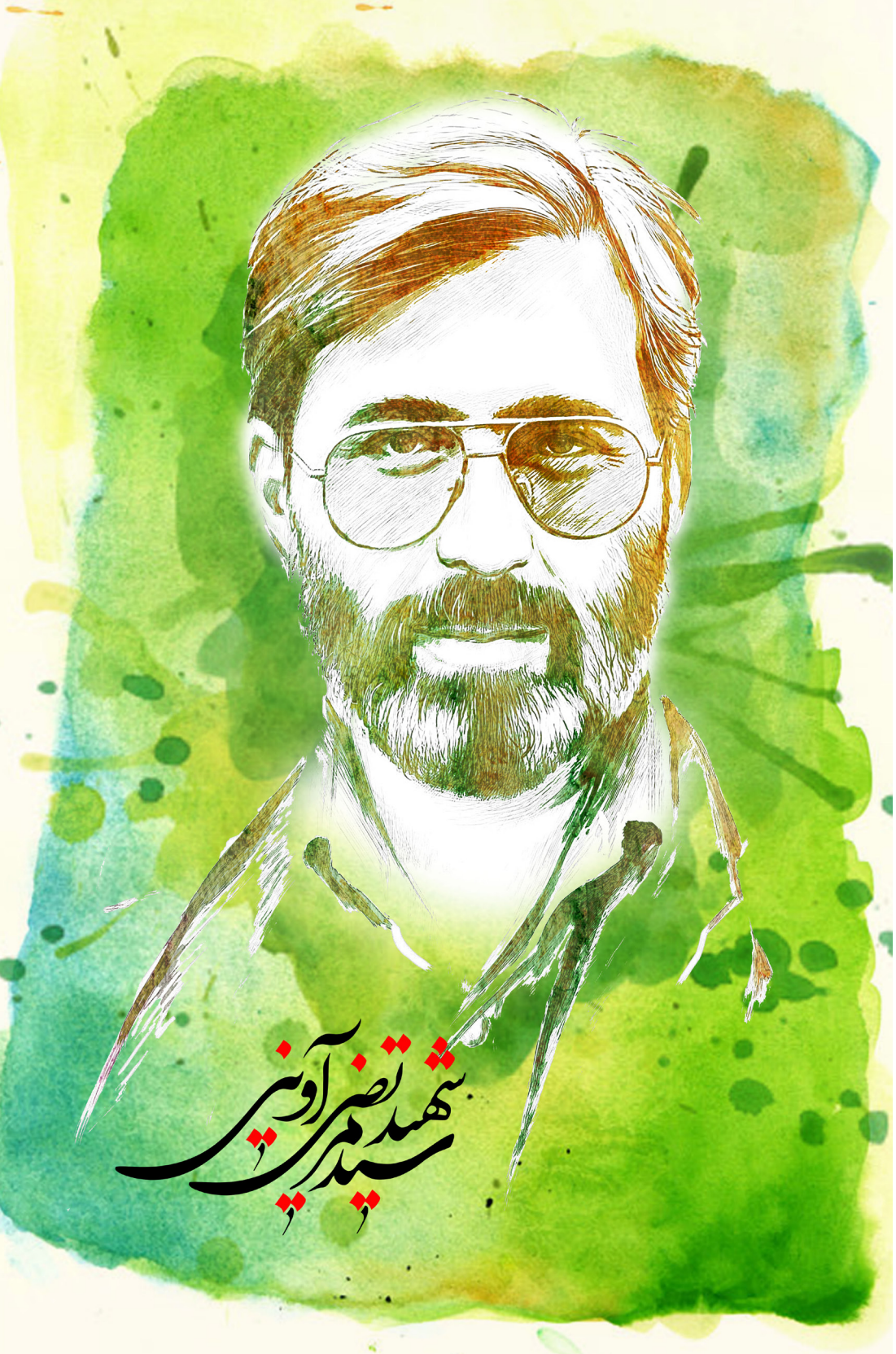
۱- دارای معارف ناب اسلامی
شهید آوینی، اشراف کامل به آیات و احادیث و مفاهیم دینی داشته و بر نهج‌البلاغه بسیار تسلط داشتند و با حکمتی که بر متن نوشته‌ها قلم زدند، این حقیقت که خواننده را با حقایق ناب اسلامی آشنا می‌سازد، به چشم می‌خورد. با مطالعه‌ی مطالب «جهتی که شهید به آن مطالب می‌دهد مهم است، وی رویدادهای جبهه را با فرهنگ عاشورایی خود که در سینه دارد همراه ساخته و فرهنگ عاشورایی، روایت فتح را جاودانه ساخته است.» (جمعی از یاران، شاه‌حسینی، ۱۳۹۲)
به قول محمد عصاریان: «تسلط ایشان به مذهب، دین و فلسفه، محور متن نوشته‌های (نریشن) روایت فتح را دربرگرفته بود.» (عصاریان،۱۳۸٦)

«شهید آوینی، یک متفکر دینی و یک مسلمان مومن دل‌آگاه بود که آنچه می‌گفت، دل‌آزموده، از دل برآمده و بر دل می‌نشست.» (رجبی، ۱۳۸۹)

گنجینه‌ی آسمانی: «بی‌نیازان پادشاهان قلمرو عشق‌اند و دیهیم شان آیه «لقد کرمنا بنی آدم (اسرا ـ ۷۰) است. اما بی‌نیازی جز در قطع نیاز نیست، آنجا که حوائج و تعلقات چون موی بر تن انسان رسته است.» (ص ۳٦٤)

۲- پیام عاشورایی
زیرمجموعه دیدگاه آقاسید، عاشورا است هرچه می‌بینند و می‌بینیم، بازگشتی دارد به عاشورا؛ «به نقل از خود شهید که می‌گفت: «من تمام برنامه‌هایی که می‌سازم روضه‌خوانی است، اصل آنچه می‌توانم انجام می‌دهم، رساندن پیام عاشورا است، غیر از این بلد نیستم.» (تاجدینی، ۱۳۷٤)





«شهید اوینی، رویدادهای جبهه را با فرهنگ عاشورایی خود که از سینه‌اش بیرون می‌آید، تلفیق می‌کند و ان را جاودانه می۲سازد. همانطور که عاشورا تکرار نمی‌شود، «روایت فتح» نیز کهنه و تکراری نمی‌شود، وقتی با این فرهنگ باشدف بدون شک، زنده و جاودان است.» (جمعی از یاران، شاه‌حسینی، ۱۳۹۲)

«شهید آوینی، روح عاشورایی بچه‌های جبهه را با زبان ادبیانه‌ی خود درآمیخت، گویی آوینی در صدایش روضه‌خوانی بود و به همین سبب ماندگار شد. قلم و صدای متفاوت او نشات گرفته از روح عاشورایی جبهه‌هاست.» (دالایی، ۱۳۹۲)

گنجینه‌ی آسمانی: «همه رزم آوران در شب عملیات، پروانه‌های حسین‌اند و در طواف کعبه شیدایی می‌پرند. حسین سرسلسله‌ی همه‌ی شیداییان حق است.»

۳- بیان واقعیت و نفس کار

دفاع کردن از حق و حقانیت اسلام با ملتی پایدار و مطیع رهبری و زنده نگهداشتن ارزشها و ایستادگی در برابر دشمن تا دندان مسلح و درک حقیقت برای واقعیت؛ باعث اثرگذاری متن نوشته‌های روایت فتح شده است.

در این رابطه آقای فراستی بیان داشتند: «مرتضی نفس امری را روایت می‌کند، یعنی اینکه ما دفاع می‌کنیم آن هم از یک واقعیت بزرگ. او درست می‌فهمد، بچه‌هایی که در زمین حماسه می‌آفرینند اسمانی هستند، یعنی آن بچه‌هایی که برای دفاع از سرزمینشان می‌جنگند، جسمشان در زمین است و روحشان در آسمان و همین موضوع است که نریشن‌های مرتضی را متفاوت می‌کند و نریشن‌های (متن نوشته) رو به آسمان دارد.»

محمد رجبی: «ایشان (شهید آوینی) آنچه را می‌نوشت یا می‌گفت یا در آثار هنری خود نشان می‌داد، مسائلی نبود که فقط به آنها فکر کرده باشد بلکه به آنها رسیده و تجربه کرده بود، لذا آثار او تاثیرگذار بود.» (مزرعتی، ۱۳۹۰)

وحید جلیلی: «هنر آوینی در این بود که تمام زندگی و عمرش را در راه رساندن پیام شهدا به مردم صرف کرد. آوینی، از جهت طریقتش موضوعیت دارد، یعنی او روشی پیش رویمان گذاشته تا ما به پیام شهیدان برسیم و فرزندان امام وانقلاب را بشناسیم.» (جلیلی، ۱۳۹۰ سایت)

مقام معظم رهبری آقای خامنه‌ای دو هفته بعد از شهادت سید در دیدار با خانواده‌ی ایشان فرمودند: «روایت فتح زنده کردن ارزشهای دفاع مقدس در خاطره‌ها را دربرداشت. این کارها، کارهای باارزشی بود و معلوم بود ایشان ظرفیت خیلی بالایی داشتند.» (کاظمی موسوی، ۱۳۹۲)

در بخش آخر کتاب گنجینه‌ی آسمانی می‌خوانیم: «دوکوهه دیر نیست آن روز که روح تو عالم را تسخیر کند و نام تو و خاک تو و پرچم‌هایت مظهر عدالتخواهی شوند. دوکوهه آیا دوست داری که پادگان یاران مهدی (عج) نیز باشی؟ پس منتظر باش.»

٤- همیشه ماندگار

هر مطلبی را که مطالعه می‌کنیم و ویژگی‌های آن را از دل متن بیابیم، رازهای نهفته‌ای باقی می‌ماند که زنجیروار اثر را برجسته و ماندگارتر می‌سازد، نریشن (متن نوشته‌ی) روایت فتح نیز چنین است؛ که به آنها می‌پردازیم:

الف) «آنچه باعث ماندگاری روایت فتح شده است. اثر وضعی آن است، با گذشت زمان رنگ کهنگی نمی‌گیرد. ترکیب کلام و تصاویر و (صدا) که شهید درهم آمیخت، منحصربه‌فرد بود. اثر او مانند طبیبی است که روح پس از مشاهده و مطالعه‌ی این مجموعه احساس می‌کند نوری بر او تابیده و چیزی درونش تغییر کرده کرده است.» (جمعی از یاران، طالب‌زاده، ۱۳۹۲)

ب) «دوربین مرتضی در روایت فتح منحصربه‌فرد است و زاویه‌ی آن به سمت درون افراد است، به همین دلیل مرتضی و نریشن‌های او نیز درون را توضیح می‌دهد و حتی لحظه‌ای، مرگ را فیکس می‌کند.» (فراستی، ۱۳۹۲)

ج) «کار مرتضی این بودف جنگی که «انقطاع تاریخی» ایجاد می‌کرد را به‌جایی برساند تا همه به ما افتخار کنند، ایران از انقطاع به سوی پیشرفت رفت، که اولین روایتگر آن شهید آوینی بود.» (فیاض ۱۳۹۲)

د) «اخلاص و وصل بودن به چشمه زلال حقیقت، آثار شهید را ماندگار و تاثیرگذار کرده به‌طوریکه حتی صدای شهید آوینی، موجی از حقیقت را جلوه می‌کند و همیشه زنده است و تازگی دارد.» (دوستداران امروزی، رضایی، ۱۳۹۰)

٥- مدیریت آوینی

یکی از موضوعات قابل بحث که می‌توان به آن اشاره کرد: «جذاب بودن روش کار ایشان، در اداره‌ی مسئولیت‌های فرهنگی تحت اختیارشان بود. «مدیریت» آوینی توام با روحیه‌ی کرامت و بزرگواری بود، به‌ویژه ندیدن خود و منافع خود و غرق شدن در کار و فداکاری و خدمتگزاری برای همکارانش که در روزگار حاضر تبدیل به «نوستالژی مدیریت» شده است.» (دوستداران امروزی، تاجدینی، ۱۳۹۰)



... «برای مرگ آماده‌ای؟ هم الان اگر ملک‌الموت سر رسد و تو را به عالم باقی فرا خواند، هر چند با شهادت، آماده‌ای؟» دیدم که نه؛ شهوت زیستن مرا به خاک بسته است، چنگ در خاک زده و ریشه دوانده است. و می‌دانستم که شهدا را پیش از آنکه مرگشان در رسد دعوت می کنند و آنان لبیک می‌گویند. و تا چنین نشود، اجل سر نمی‌رسد. این را به تجربه و حضور دریافته بودم. مهدی فلاحت‌پور عظمت یافت و من، حقیرتر از آنچه درباره‌ی خویش گمان می بردم ، در حیرت فرو ماندم. از خودم ناامید شده بودم: «همین است که هست. شکر کن که یک‌بار دیگر چهره‌ی حقیقی خودت را در آینه‌ی شهادت مهدی فلاحت‌پور باز یافتی. شاکر باش!» ...

گزیده ای از جملات شهید آوینی
بعد از شنیدن خبر شهادت مهدی فلاحت پور

ستاد مرکزی راهیان نور کشور

٦ - تقلیدی شدن روایت فتح

در متن نوشته‌ی روایت فتح، دیدگاه‌های معرفتی، ادبیات و زاویه دید خاصی به چشم می‌خورد که در دیگر آثار نویسندگان هنرمند، نمی‌توان یافت.

«اعتماد به نفس آگاهانه، خودآگاهی و شاید آنچه در این متن نوشته می‌یابیم، بیان حس درونی شهید است که اینچنین سوز و گداز عاشقانه‌اش را با کلامی بی‌ریا چون روح پاک جبهه، بیان کرده است. مواجهه‌ی مستقیم با واقعیت عینی آنچنان است که به قول خودش «یکی از فرماندهان جنگ به او گفته بود: ساختن چنین فیلم‌هایی کاری ندارد، اما اینکه فیلم‌ساز نجابت به خرج دهد و از خودش بگذرد و آنچه را که واقعا در اطرافش می‌گذرد، نشان دهد کار آسانی نیست.» (جمعی از یاران، افخمی، ۱۳۹۲)

همه‌ی این موارد باعث شد؛ ویژگی‌های منحصربه‌فرد این مجموعه «تقلید مستندسازان خارجی را برانگیزد؛ در فیلم‌های خود از زاویه‌ی دید شهید و نثر روایت فتح استفاده کنند.» (مهدیار، ۱۳۹٤)

این ویژگی‌ها و مطالبی که کارشناسان، همراهان و آشنایان شهید بیان داشتند، تمامی برگرفته شده از تعبدی خالصانه و ناب، برای رسیدن به اهداف الهی و معرفتی، هرآنچه گفته شد و بسیاری که بیان نشد، روح بزرگ و دل دریایی، سید مرتضی را معرفی می‌کند؛ که در عدسی دوربین و قلمش معرف فطرت و خودآگاهی او می‌باشد، برای خوانندگان و بینندگان روایت فتح. این قسمت را از کتاب «معراج عشق» استخراج کردیم.



فحش اگر بدهند آزادی بیان است
جواب اگر بدهی بی فرهنگی است
سوالی اگر بکنند آزاد اندیشند،
سوال اگر بکنی تفتیش عقاید!
مسخره ات بکنند انتقاد است،
جواب اگر بدهی بی جنبه ای!
اگر تهدیدت کنند دفاع کرده اند،
اگر از عقایدت دفاع کنی خشونت طلبی!
حزب اللّی بودن را با همهٔ تراژدی
هایش دوست دارم

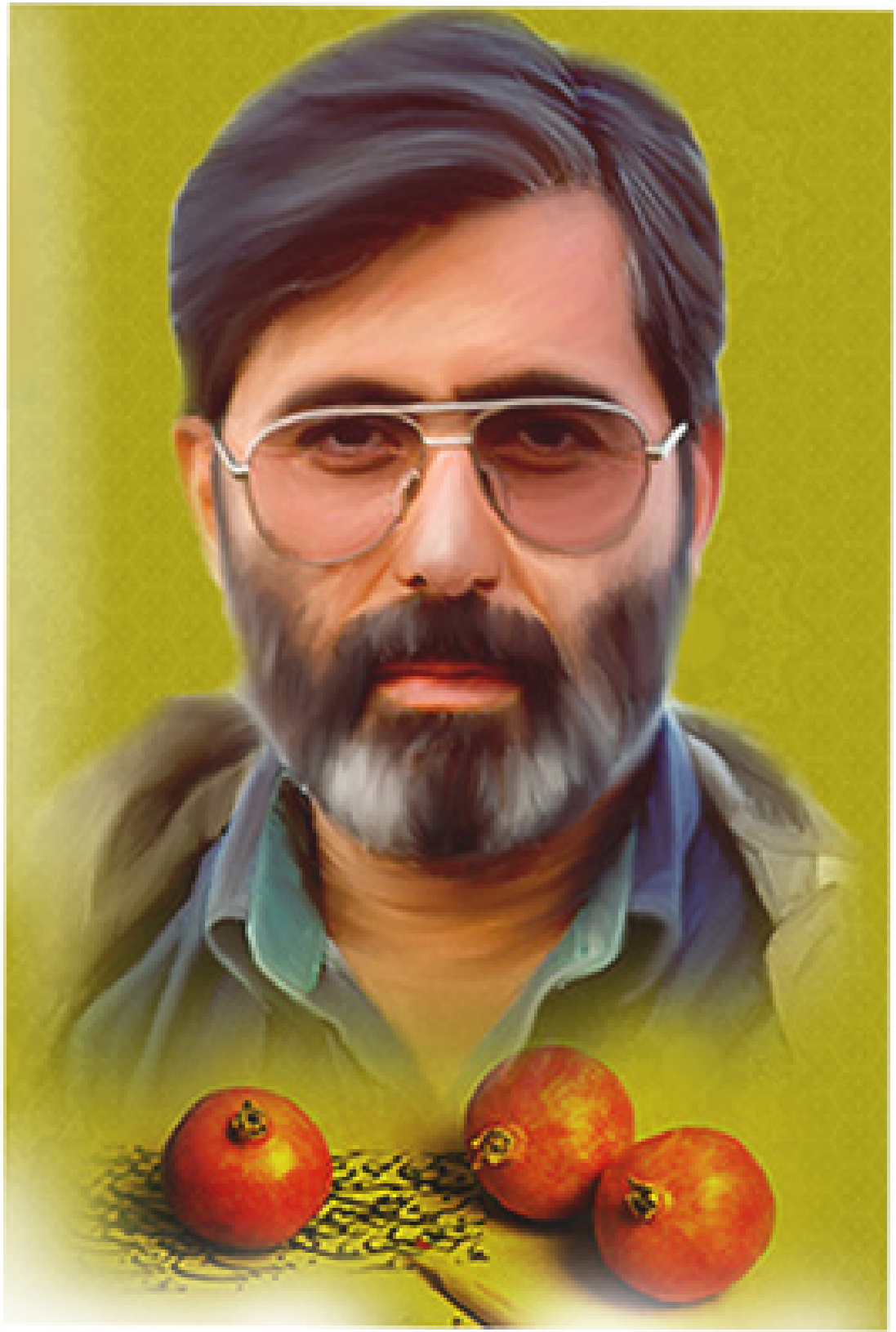
سید مرتضی آوینی

سلام راوی مجنون،سلام راوی خون
نگاه کن! که نگاهت غزل غزل مضمون
تو در مسیر خدا در میان خوف و رجا
نشسته روی لبانت تبسمی محزون
به اعتقاد تو سیاره رنج می خواهد
جهان چه فایده لبریز باشد از قارون
جهان برای تو زندان،برای تو انگور
جهان دسیسهء هارون و نقشهء مآمون
درون من برهوتی است از حقیقت دور
از این سراب مجازی مرا ببر بیرون
چگونه طاقت ماندن؟ مرا ببر با خود
از این زمانه به فردای دیگری ،اکنون
نگاه کن! که نگاهت روایت فتح است
سپاه چشم تو کرده است فکه را مجنون
به سمت عشق پریدی خدانگهدارت
تو مرتضا ی و دستان مرتضی یارت...
سروده اي از سید حمیدرضا برقعی

سلام!
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند
در این حال و روز که بندها ترنم ماندن دارند و زنجیرها سرود نشستن می‌خوانند، کندن چه کار سترگی است، پر کشیدن چه باشکوه است و پیوستن چه شیرین و دوست داشتنی. کاش با تو بودیم وقت قران انتخاب تو با انتخاب حق.قرة العین من آن میوه دل یادش باد
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
ساروان بار من افتاد خدا را مددی
که امید کرمم همره این محمل کرد



کاش با تو بودیم آن زمان که دست از این جهان می‌شستی و رخت خویش از این ورطه بیرون می‌کشیدی.
کاش با تو بودیم آن زمان که فرشتگان، تو را بر هودج نور می‌گذاشتند و بالهای خویش را سایبان زخمهای روشن تو می کردند.
کاش با تو بودیم آن شام آخر که سالارمان، ماه بنی هاشم (ع) به شمع وجود تو پروانه سوختن داد.
گریه ما، نه برای رفتن تو، که برای جا ماندن خویش است.
احساس می‌کنم که در این قیل و مقال، چه قال گذاشته شده‌ایم، چه از پا افتاده‌ایم، چه در راه مانده‌ایم، چه در خود فرو شکسته‌ایم.
احساس می‌کنم آن زمان که تو دست بر زانو گذاشتی و یا علی گفتی، ما هنوز سر بر زانو نهاده بودیم.
گریه ما نِه برای «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰه» است، گریه ما، نِه برای «فمِنهُم مَن قَضی نَحبَه» است، گریه ما، گریه جگرسوز «فمِنهُم مَن ینتَظِر» است.
ای خدا! به حق آن امام منتظرت، نقطه شهادتی بر این جمله طویل انتظار ما بگذار که طاقتمان سر آمده است، تابمان تمام شده است، توانمان به انتها رسیده است، کاسه صبرمان سرریز شده است و خیمه انتظارمان سوخته است.
مرتضی! ای همسفر شبهای تابناك مدینه!
مگر نه ما یك ماه تمام، پا به پای هم طواف کردیم؟ مگر نه ما یك ماه تمام در کوچه پس کوچه‌های مکه و مدینه، چشم در چشم در غربت ولایت گریستیم؟
مگر نه ما یك ماه تمام، نفس در نفس به مناجات نشستیم و شهادت هم را از خدای هم خواستیم؟ این چه گرانجانی بود که نصیب من شد و آن چه سبکبالی که نصیب تو.
چرا به خدا نگفتی که خارهای گل را نتراشد؟ چرا به خدا نگفتی که میوه‌های نارس و آفت زده را هم دور نریزد؟ چرا به خدا نگفتی که برای چیدن گل، بر روی علفهای هرز پا نگذارد؟ چرا به خدا نگفتی که پشت در هم کسی ایستاده است؟
چرا به خدا نگفتی...
اما اکنون از این شکوه‌ها چه سود؟ تو اینك بر شاخسار بلند عرش نشسته‌ای و دست نگاه ما حتی به شولای شفاعتت نمی رسد.
مرتضی، دست فروتر بیار و این دست خسته را بگیر. شاخه‌ها را خم کن تا در این بال شکسته نیز اشتیاق پرواز و امید وصال، زنده شود.
درد ما، درد فاصله‌ها نیست. مرتضی! قبول کن که تو در اینجا و در کنار ما هم اینجایی نبودی. دمای جان تو با آب و هوای این جهان سازگاری نداشت.
کدام ظرف در این جهان می‌توانست این همه اخلاص را پیمانه کند،
کدام ترازو می‌توانست به توزین این همه انتظار بنشیند؟
کدام شاهین می‌توانست این همه شور و عشق را نشان دهد؟
کلامت از آن روی بر دل می‌نشست و روایتت از از آن جهت رنگ حقیقت داشت که از سر وهم و گمان سخن نمی‌گفتی. دیده‌های خویش را به تصویر می‌نشستی.
از نردبان معرفت، بالا رفته بودی و برای ما کوتاه‌قدان این سوی دیوار، این سوی حجابهای هزار تو، وادی نور را جزء به جزء روایت می‌کردی و همین شد که نماندی. و همین شد که برنگشتی و پایین نیامدی.
چرا برگردی؟
کدام عاقلی از وحدت به کثرت می‌گریزد؟
کدام بیننده تماشاجویی از نور به ظلمت پناه می‌برد؟
کدام جمال‌پرستی چشم از زیبایی محض می‌شوید؟ کدام پرنده زنده‌ای قفس را به آسمان ترجیح می‌دهد؟
کدام عاشقي، دست معشوق را رها مي كند و به زين و يال اسب مي چسبد؟ کدام شراب شناس دردي كشي از باده كمي گذرد تا سر كار جام در بياورد؟



تو کسي نبودي که بي مقصد سفر کني! «و يدخلهم الجنة عرّفها لهم» به چه معناست؟ اگر بهشت وصال را نشانت نداده بودند اين همه بي تابي رفتن براي چه بود؟
ديروز وقتي حضور عطرآگين ولايت را درکنار پيکر تو ديدم، با خود گفتم وقتي که اين سلاله کرم، اين شاگرد مکتب عصمت، اين سردار لشکر توحيد، سرباز خويش را اين چنين قدر مي شناسد و ارج مي نهد، آن سرچشمه کرامت، آن تجسم عصمت، با عاشق عطشناك خويش چه خواهد کرد؟
با مرتضي چه خواهد کرد آن مخاطب والاي «عادتکم الاحسان و سجيتکم الکرم»؟ و خودم را شماتت کردم از آن شکوه‌ها که در پي عروجت داشتم.
گفته بودم: اکنون اين تنها وامانده سر بر کدام شانه بگذارد و حسرت و هجرانش را برکدام دامان مويه کند؟ و ديدم که چه بي راهه رفته ام. چه کور شده ام در غبار حادثه. مأمن اين جاست. اين جاست آن دامني که بايد سر بر آن نهاد و زار زار گريست.
اين جاست آن دلي که اشارت اشك را مي فهمد. اين جاست آن گوش جاني که زبان زخم را مي داند. اين جاست آن دستي که بر تاولهاي روح، مرهم ولايت مي نهند. و اين جاست آن دري که به روي خانه امام منتظر (عج) باز مي شود.
اين بود آن دري که تو کوبيدي و اين بود آن مسيري که تو عبور کردي و اين بود آن مقصودي که تو بدان رسيدي. من چگونه باور کنم که تو شربت شهادت را از دستهاي او ننوشيده اي؟ «والمستشهدين بين يديه» مگر دعاي همه قنوتهاي تو نبود؟ مگر تو نبودي که درکنار بيت الله در گوشم زمزمه مي کردي که اگر حضور مجسم ولايت نبود، اگر حضور ترديد ناپذير آقا امام زمان(عج) نبود، گشتن به دور اين سنگ و خاك چه بيهوده مي نمود؟ رسم عاشقي در عالم چگونه است؟
بلند شو سيّد! آقا آمده است! بلند شو! محال است آقا عاشق دلباخته خود را رها کند. منافي کرامت آقاست، اگر طواف گر شب و روز خويش را با دست هاي مرحمت ننوازد.





شهید مرتضی آوینی

زمانه عجیبی است!برخی مردمان، امام گذشته راعاشقند، نه امام حاضر را...می‌دانی چرا؟؟؟امام گذشته را هرگونه بخواهند تفسیر می‌کنند!!!اما امام‌حاضر را باید فرمان‌برند!و کوفیان عاشورا را این‌گونه رقم زدند..



بلند شو سيّد! بلند شو و دست به دست نوربده و پا جاي پاي نور بگذار. اما... اما به آقا بگو تنها نيستي. بگو كه دوستانت، هم سفرانت، هم سنگرانت، هم دلانت و هم قلمانت، بيرون در ايستاده اند و درآرزوي زيارت جمالش لحظه مي شمرند. مي سوزند و گداخته مي شوند.
دلبر برفت و دلشدگان را خبر نكرد
ياد حريف شهر و رفيق سفر نكرد
يا بخت من طريق مروت فرو گذاشت
يا او به شاهراه طريقت گذر نكرد
هر كس كه ديد روي تو بوسيد چشم من
كاري كه كرد ديده من بي نظر نكرد
من ايستاده تا كنمش جان فدا چو شمع
او خود گذر به ما چو نسيم سحر نكرد

سید جان: این روزها دلم خیلی گرفته .نه فقط دل من که دل عالمی گرفته است . این دیگر خاصیت این روزها است و قطعا اثر وضعی نفس همان مردان حقی است که هنوز در عام نفس می کشند و از غم غریبی ارباب عالمیان ناله می زنند وگرنه ما کجا و درک حال حسین (ع) در آن روزها کجا!؟سید جان: این روزها دلم خیلی هوای خواندن چند باره فتح خون را می کند و باز دوباره مانده ام که چه کرده ای که مولا این گونه تو را مَحرم قرار داده اند ، یا بهتر است بگویم مولا شما را مُحرم کرده اند .

خوشا به سعادتت . چه کرده ای که مولا اذن داده اند تا اینگونه از مدینه تا آن سرزمین بلا همراه مولا باشی و همه جا همراهی اش کنی هم نقل کنی آن حماسه را و هم روایت کنی فتح آن خون را.
سید جان: بارها آن فصل مناظره عقل و عشق را خوانده ام و هنوز هم نفهمیدم که در این منظره عقل و عشق چه خواهم کرد . هنوز هم نمی دانم که می مانم یا می روم ؟؟ !!

هنوز هم بانگ الرحیل بلند است و هنوز هم مولا اذن دخول می دهند و در این میان این دل ماست که هنوز هم تردید می کنیم .تو خودت راحل این سفر بوده ای و خودت گفته ای که : ((راحلان طریق عشق می دانند که ماندن نیز در رفتن است)). اما ما چه کنیم ؟؟!!

حالا ما میان این برهوت عقل نابالغ و عشق ناپخته مان گیر کرده ایم . نه عقلی داریم که به این دل فرمان دهد که :هان !! چه می کنی و چرا شوریده نمی شوی و به راه نمی افتی ؟؟؟ و نه عشقی که به این عقل بانگ زند که :هان !! چرا دست از سرم برنمی داری و دائم مرا اسیر معادلات روزمره ات می کنی ؟ میبینی سید جان . عاشورائی شدن و به خیل اصحاب حسین (ع) در سال ۶۱ هجری پیوستن سخت است ، آن هم در این وانفسای روزمرگی هایمان که سخت در آن غوطه وریم .

سید جان : شما اهلیت یافته اید و اذن گرفته اید و چه خوب همان بانگی که خودت می گفتی : ((و این راه که به سرزمین طف در کرانه فرات می رسد راه تاریخ است و هر بامداد این بانگ از آسمان می رسد که الرحیل ، الرحیل)) را شنیده ای و سرمست از پی آن رفتی و حالا ما مانده ایم و این حسابگری های هر روزه نفس مان .سیدجان دعایمان کن و دستی بر این دلهایمان بکش ، بلکه ما هم آسمانی شویم ...یادت هست روزگاری در مورد دوستانت گفته بودی که بر کرانه ی ازلی وابدی وجود نشسته اند . حالا خودت هم در آن لا زمان و لامکان تاریخ نشسته ای و ماهم خوب در بطن تاریخ غوطه وریم...

خوب به روز مرگی افتاده ایم وخوب شما را یادمان رفته خیلی بیشتر به همان عادات سخیفه دل بسته شده ایم ،آنقدر که ترک آن عادات سخیفه برایمان سخت است .



سید مرتضی !!!
یادت هست چقدر سخت می کوشیدی که لیبرالیسم و روشنفکری بر تار و پود هنر و تفکر این مرز و بوم سایه نگستراند؟ حالا کجایی تا ببینی حتی خودمان هم مبلغان سرسخت لیبرالیسم شده ایم . حتی گاهی می توان درک رفتارهای همان دشمنانی که سخت کوشیدی تا دستان شان رو شود را نداریم . یادت هست چقدر گفتی ((وای بر ما اگر اجازه دهیم که روشنفکران وارث انقلاب شوند))*حالا گاهی خیلی مفتخریم که فلان روشنفکر غرب زده که هیچ دردی از مردمان این مرز و بوم را نمی فهمد برایمان در فلان نشریه هورایی بکشد .آدم هایی که مثل قارچ روئیده اند و نسل های جدید انقلاب فکر می کنند که اینها همه کاره انقلاب بوده اند .می بینی سید ! خوب حرفهای شما و دوستانتان و پیر و مقتدایمان را گوش داده ایم .

کلی از جملات شما را حفظ کرده ایم و بسیاری بیشتر از آنها را بر در و دیوار کوبیده ایم . خیالت راحت باشد کتابهایت چندین بار تجدید چاپ شدند . اما هیچ گاه درست بررسی نشد . اندیشه ات انگاری برای عده ی زیادی واپس گرا بوده است . چون هیچ کس کاری به کار اندیشه ات ندارد ، در عوض همه جا عکسی از تو را با ذکر جمله ای نوشته اند .دلتنگ صدایت شده ام...دیگر چه می خواهی سید ؟؟!!!
این همه بعد از شما کار کرده ایم کافی نیست ؟؟!!
خداحافظ سید .دعا کن خدا ما را هم از شر خودمان حفظ کند .
سلام ما را به ارباب مان برسان .خدا کند تا همیشه هر چی فکر می کنیم و می نویسیم فقط و فقط اول رضای خدا درش باشه و بعد نیتمون خیر باشه و کمک به همنوعمون. اینجوری خدا هم ازمون راضییه...
ارادتمند : ناصرکاوه
پایان

"ماجرای شوخی های شهید آوینی"

وقتی آقا "سید مرتضی آوینی"عکس اون جوان بوسنیایی رو تو "مجله سوره می زنه"، رضا برجی هوس می کنه با آوینی شوخی کنه . پس تلفن رو برمیداره و به شهید آوینی زنگ میزنه...
برجی:الو سلام علیکم
آقا مرتضی : علیکم السلام بفرمایین...
برجی : عماد هستم از وزارت اطلاعات ، این چه عکس ناجوریه که تو نشریه زدین آقای آوینی؟
شهید آوینی (در حالی که حول شده):برادر عماد این "جوون بوسنیایی به تقلید از بسیجی های" ما سربند زده... "برجی (کلام آقا مرتضی را قطع میکنه):یعنی چی آقا...در این لحظه "رضا برجی" میزنه زیر "خنده"...شهید آوینی که تازه متوجه شده اون طرف خط کیه وسرکار است.سید بعدا از خجالت رضا برجی درمیاد...
در "فکه دو دقیقه از فیلم مانده بود" که بچه‌ها داشتند "پشت صحنه" را می‌گرفتند، من هم به شوخی گفتم فیلم ها را هدر ندهید...در این دو دقیقه هر کسی یک چیزی گفت، سید مرتضی هم گفت "مرگ بر اصغر" که ما را از "گشنگی و تشنگی کشت" و همه زدند زیر خنده... "شهید آوینی" بسیار مراقب شوخی‌هایش بود، همواره مراقب بود که کسی از "شوخی‌هایش ناراحت" نشود،بعد دستی بر سرمن کشید که من متوجه شوم که شوخی کرده است...

کتاب گلخنده های آسمانی، ناصر کاوه





شهید سید مرتضی آوینی

شهر دام عادت و تعلقات است و مردمان اهل عادتند. این مجنون مردم گریز است و آن غزال مردم نفور و اگر شاعر نباشد چه کسی مردمان را به "ترک عادت" بخواند؟

NODY.IR